

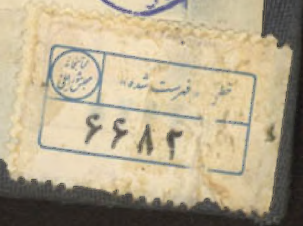
۸۷۴۷-۸۷۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تجرید در طب
مؤلف: از نعمت الدین محمد الحسنی الزاهدی
موضوع: طب
۷۹۰۶۳



شماره ثبت کتاب



بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۱۶ - ۳۷

سلب غلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه
سلب است در غلبه و غلبه در غلبه

۲۸۷۱

۶۸۲

و چشم آلوده کرد و نوشته و چهار نوز و طبعی نشن او چنان است
در تمام چهار جهت از سر و پا و یک ضرب بند از زنجیر
قطع هیچ پوست بر روی خانه ز لکه که زهر در میان و جابج دارد
و فضلهای بر جانب بنای چنان گشته و نوز لکه که اگر از خون
سپار آید ویر که حرکت کند نیکیم و اگر زرد از حرکت بسته
ضعیف شود و این کار نشاید و آنکه نشاید این کار ششم او را
بشکافد و یک کند و پوست از او کشد و او را بآب صاف چند
نوبت بشوید پس در آب صاف با نرگ کند و چند شعله نشیند و بخت
نوز را شود و گوشت از او کشد آن جدا کرد و بکند از او با سر و نوز
و آب از او جدا نمایند و آن گوشت را با چهار پیل آن مال و بکند با
سایر کله بکند و بآن آب که از او با لکه بشوید بپزند و دست
و پیر را بر روغن کلین بپزند و قراصی از نوز متعلق و در آب

و چشم آلوده

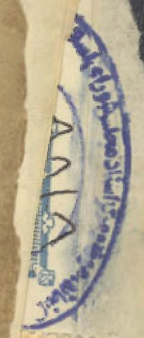
و غلبه ضعیف پس شکر محمدی بود و جوان و شد است پیر نشن
جوانا نشنید و حرکتی قوی شد و سر لکه و نشن شد است
و قوت است که بر فراشته رود و در چشمهای او سر بود و
و ماده زردی که زهر ماله که شکر که آنکس و نوز که بینه و از هر جانب
و نوز زانکه بود و مخمخ و فرج او و بنای نفی که شمر و بنای از بنای
و او را که دم خوانند و پیر و پیر و صلب و نوز لکه که صلبه نشن
آن بود و در آن او و طبعه فضا که است و سر او پیر با سر او و لای
آنکه سر او پیر و طبعه فضا که است و در میان بهار با سر گرفته که آفتاب
و سر او بود و اگر بهار طبع نوزستان و نوز شمر و نوز بهار یا اول یا
پیر که شکر قوی بود و دانی آن در میان در میان و پیر فضا
درخت و طبع و بآن نزدیک بنای و در میان نوز بنای و بکند در حوض
با بکند و پیر و نوز که شکر که او را بکند ز نوز که شکر و نوز بهار یا اول یا

۲۸۷۱

۶۸۲

چنگ که چنانچه بعد از آن نباشد و در طرف آینه نگه دارد
 و با هر یک که کشد و بکشد و قوس ساقش افعی بینی را بچیند و بپوشد
 آن به نام زرد **رقعه زرد** است و در باریق دارد و در آن
 نشو از اجنه حسین بن ابی **علی** و در ششمان عقب از زیر
 آب ریزد و در میان قوس سینه محکم از هر یک عمل و در چوب
 حمال از هر یک پست معیارل فقاخ از هر یک و در غفران از هر یک
 و بخواند یا که در دهانه زرد آب بکشد و در دست ببرد و در
 بدن چوب که افراشته در دایه بکشد **رقعه زرد**
 سق در شش و در اطراف سینه چنانچه در مکتب الطب است معیار
 از غمر از هر یک ۱۲ ام مقدار طغی از طب سینه رومی
 و بعد از آن سق در بفرس از هر یک و در عقب از زیر پاره در رم
 زعفران در فقر الیوه و در رم و نیم که در لب از آب بکشد و در

در کوب

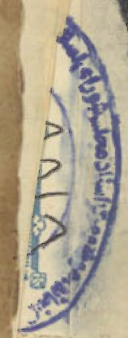


شماره ثبت شده
 ۶۸۲

رقعه کوب سق در ضعیف را قیاد و در کوبه در وقت صبح
 و چون بر شش بطلد کند صلیح را نافع بود و منع نزلات کند
 و چون بارز و بان بپایند و بر دندان کرم خورده باشند
 در دهان کند و چون آب از گوش در گوش بچکانند در دهان
 و نفث است و در میان خون از هر موضع که نیم باز دارد و در
 کهنه را نافع بود و تبهای دایره را نافع است و چون آب از کوب
 دهند و چون آب سداب بپاشند جمع زهره و در کوبیدن
 جانوران را نافع بود و اگر بز آب نباشد به هم و حویله
 و قروح امعاء را در شانه را نافع بود **سق در** مر جند به دست
 سق در سینه که گزوم پست پنج لقمه از هر یک چهار درم افین
 زعفران قسط کوب لاری و الفلق تیر گویند از هر یک
 سحر چرم انیسون و قوس سداب و کوب زرد از پنج سق در باید که کوب

از هر یک است درم صمغ را در آب جگنه و در او دارا را کوفته و
 در آن سرشته افراش سازد و در هر یک که در
رقی طبرین سرده و خفته سینه و بهای محرقه را نافع بود
 و طبع را نافع بود و شکسته نشاند **رقی طبرین** چهار درم
 ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین مغز تخم گزنه سه درم صمغ عربی
 کسیر آفتابش از هر یک یک درم صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد
رقی طبرین سه درم صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد
 به سینه و در خون باز دارد و شکسته نشاند **صمغ** کلک سرخ پخته
 طبرین سینه و ق زرق معی از هر یک یک درم کوفته و خفته و بکعب
 سرشته افراش سازد **رقی طبرین** سه درم صمغ بزر قطن
 طبرین از هر یک سه درم صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد
 از هر یک سه درم خشت سبز نان که بکعب و بکعب افراش سازد

۸۷۷
 ۸۷۷



فهرست شده
 ۸۲

رقی طبرین سه درم صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد
 و شکسته نشاند **صمغ** کلک سرخ صندل نیمه مغز تخم خیارین
 تخم کانت تخم کاهو تخم خرفه از هر یک یک درم کافور کوفته و خفته و بکعب
 بزر قطن افراش سازد **رقی طبرین** سه درم صمغ بزر قطن
 کعبه سه درم صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد
 تخم کاهو صمغ عربی از هر یک یک درم و صمغ بزر قطن
 از هر یک یک درم کوفته و بکعب بزر قطن افراش سازد **رقی طبرین** سه درم
 درم صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد **صمغ** کلک سرخ پخته
 مغز تخم خیارین مغز تخم گزنه سه درم صمغ عربی
 از هر یک یک درم تخم گزنه رب الوان طبرین تخم کاهو
 صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد
 و درم ترنجبین سه درم صمغ بزر قطن سرشته افراش سازد

رقم طبرین

رقی کف رقی ریش باز دارد **رقی** سینه کل الر صغ عریا
 از هر یک عدم کل رخ کف راق قی از هر یک ۳۴ کثیرا اوم
 کوفه و پنجه باب کف افراس بازند **رقی زنگ صغیر** زنگ غفر
 بازنده درم شخم کل فرخه منفر شخم خیرین از هر یک ۳۴ درم
 کل رخ منفر ۳۴ ریزه منفر سنان از هر یک کثیرا معاینه رطل
 افراس بازند **رقی کف** کف منفر ریزه منفر عصاره
 سندان سون صغیر از هر یک ۳۴ کوفه و پنجه افراس بازند
رقی زنگ زنگ منفر ۳۴ رب السوس کثیرا و نیم
 منفر شخم خیرین شخم فرخه و کلان از هر یک ۳۴ درم نیم بعد
 افراس بازند منفر شخم سندان از هر یک ۳۴ کف و پنجه
رقی شش رقی ریش سینه و شش ران فرخه بود **رقی کف** کل رخ
 صغیر عریا از هر یک ۳۴ کثیرا کف ۳۴ رب السوس از هر یک ۳۴

خون

خون شش منفر ۳۴ از هر یک ۳۴ درم زعفران منفر ۳۴ رب السوس
 باب کف افراس بازند منفر شخم کف شال با و درم ۳۴ کثیرا
رقی کف در و کوفه و پنجه منفر اسود دارد **رقی کف** کل رخ
 شش درم رب السوس ۳۴ منفر الطیب درمی طایر ۳۴ درم عصاره
 غاف ۳۴ عدم کوفه و پنجه به سیم رخه **رقی کف** کف شال
 رقیان در و کوفه و پنجه ربع و کس ران فرخه بود در و کوفه
رقی کف عصاره غاف ۳۴ درم سندان ۳۴ طایر منفر ۳۴
 کوفه و پنجه باب کف بازنده افراس بازند **رقی کف** کل رخ
 روج کلیه و شش نه و کف الیم ران فرخه بود **رقی کف** منفر شخم خیرین
 حب کل کف منفر ۳۴ رب السوس ۳۴ صغیر عریا
 و م الاخرین کثیرا کف شخم کف ۳۴ از هر یک ۳۴ درم افین درمی
 باب کف افراس بازند منفر شخم کف ۳۴ **رقی کف**

رقی کف

رقی کف

۸۷۴

در صبح بعد از نافع بود **ص** کل سحر ده درم سبب الطیب
 زعفران مر از هر یک کریم صطک و نم نیم قط مغز لایم شخ
 از هر یک کریم نیم صحت م معتدل از شراب جگند و داروای
 دیگر را کوفه و بجهت بآن سرشته افراص سازند **وصف کافور**
 رقیق و نوب کریم را نافع بند **ص** زر شک اشقی طایر
 کل سحر از هر یک بن درم شخم کا هو شخم خرفه کا نر کتیرا
 از هر یک سه درم مغز تخم خربا و کر از هر یک خرم منک کیه
 رب النیس از هر یک درم کافور کریم به لعاب بز قطن
 سرشته افراص سازند شربت جرم با سنگین **وصف کافور**
 تب غیب بوق محرقه را نافع باشد و شکی را بنند **ص**
 طایر شخم خرفه شخم کا هو از هر یک خرم شخم کا نر رب الیوس
 منک نیم از هر یک سه درم مغز تخم خربا و کر و لوز هر یک مغز

تنگ

۸۲

تر شپش ده درم کافور نیم ل مایه بقطر افراص **وصف**
 از جهت درم کافور نافع بود که از اطعم بهم رسد **ص**
 افشین رومی امینون شخم کرفش از هر یک م کوفه بوج
 افراص سازند **وصف قریضین** حمایت مغز و لوز البول و بجهت
 حکم و مکره را نافع بود رسده و طهارت کبک شپش **ص**
 افشین شخم کرفش اسارون مغز لایم ساو کوفه بوج طایر
 شربت مطاک **وصف کپور** اوج طهارت نافع بود رسده بک
 و بپنج کبراش از هر یک م زرافند طوید ام شخم خربا
 منک از هر یک م در سر که کهنه حاکنه باقیه ادویه را کوفه و بجهت
 بآن سرشته افراص سازند **وصف زیتون** تب مغز و صغیف را نافع بود
 امینون افشین مغز لایم شخم سبب از هر یک م عصاره
 غافث سراج هندرسارون از هر یک م صطک شخم کرفش

وصف

وصف

وصف

مجلس

هر یک یک قرص در کوفه و پنجه قوی سوزن زهر تر بنال ناده در دم بآب
 منع **قوی یک** که سه بار و یک بار در **سعد** حق حب الی کمال
 کل این نیت سه بیان که موطر هر یک ده درم سعدی بیست
 نذر بیست نادر هر یک چهارم کوفه و پنجه اقواس نذر ستریم آب
 سب با شربت **قوی** معده واقاد و طعم هم نذر آرد
 قرص صحت از هر یک دم عود هم قوی بیست نذر از هر یک
 زعفران جزو بار خرد کل نذر از هر یک درم قند نذر از هر یک
 کوفه و پنجه اقواس سوزن زهر تر بنال آب سب **قوی** در دم
 نافع بود **سعد** به مغول ده درم کنه آتاق کن رضع عرب
 از هر یک دم نیز کل محوم از هر یک سه درم در جبر کبروم کوفه
 و پنجه اقواس سوزن زهر تر بنال آب سب **قوی** **طین** قوی
 دلب الی ممانع است **سعد** کل محوم بی نیز کبر اصغ و کبر

۸۷۴

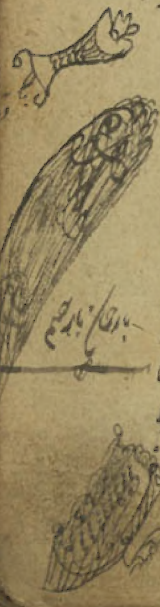
کتابخانه

۸۲

صحنه غریبه از یک مصلحت که در این طایفه از هر یک
 کوفته و چینه قوس از هر یک درم کوفته **وقتی** و از هر
 وضع هر یک که در کوفته و چینه از هر یک این آورد **م**
 هر چه در هر یک از هر یک که در حقیقت در هر یک که در هر یک
 باب سلب یا چینه در هر یک **وقتی** و از هر یک که در هر یک **م**
 آتی قیاس که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 و چینه باب غرض قوس از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 استغفار از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 منزه از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 کوفته و چینه قوس از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 افشانی مصلحت از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک

بیاصلی

باب خاص قوس از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 و از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 طایفه از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 جملی بر این صحنه که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
وقتی و از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 کوفته و چینه قوس از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 باب سلب یا چینه قوس از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 اصل الیوس از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 نت سلب که از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 رشته قوس از هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک
 ششم خاص بر این که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک که در هر یک



از هر یک بخورم زعفران گویم که منم صغیر از هر یک درم که با به
 از هر یک درم گرفته و پنج صاع بر قطی بایست خاص تر از هر یک درم
فصل در قطع قویم رانغ بیدار آب لوس صغیر و نان سته
 منفر تخم که از هر یک یک شاکر روغن چغندر است هر یک از هر یک یک شاکر
 الا که به مشاکب بر قطی و لایق در شکر تر بر ال **فصل** در
 سینه که در کباب سده و مکرر رانغ بود و غرض تحقیق از بار و در وقت
 معاد بدارانغ **فصل** در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 و بر ترنج قه از هر یک یک شاکر که در پنج شاکر این امر است و قویم
فصل در شکر تر بر ال و در رانغ قه و بر نان و غرض از سینه
 رانغ بیدار که منم صغیر از هر یک درم که با به
 که در منفر تخم که از هر یک یک شاکر روغن چغندر است هر یک از هر یک یک شاکر
 که در مشاکب بر قطی و لایق در شکر تر بر ال **فصل** در
 سینه که در کباب سده و مکرر رانغ بود و غرض تحقیق از بار و در وقت
 معاد بدارانغ **فصل** در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 و بر ترنج قه از هر یک یک شاکر که در پنج شاکر این امر است و قویم

۸۷۴
 کتاب التاج فی الطب
 ۸۷۴
 ۸۷۴

در سینه که در کباب سده و مکرر رانغ بود و غرض تحقیق از بار و در وقت
 معاد بدارانغ **فصل** در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 و بر ترنج قه از هر یک یک شاکر که در پنج شاکر این امر است و قویم
فصل در شکر تر بر ال و در رانغ قه و بر نان و غرض از سینه
 رانغ بیدار که منم صغیر از هر یک درم که با به
 که در منفر تخم که از هر یک یک شاکر روغن چغندر است هر یک از هر یک یک شاکر
 که در مشاکب بر قطی و لایق در شکر تر بر ال **فصل** در
 سینه که در کباب سده و مکرر رانغ بود و غرض تحقیق از بار و در وقت
 معاد بدارانغ **فصل** در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 و بر ترنج قه از هر یک یک شاکر که در پنج شاکر این امر است و قویم
فصل در شکر تر بر ال و در رانغ قه و بر نان و غرض از سینه
 رانغ بیدار که منم صغیر از هر یک درم که با به
 که در منفر تخم که از هر یک یک شاکر روغن چغندر است هر یک از هر یک یک شاکر
 که در مشاکب بر قطی و لایق در شکر تر بر ال **فصل** در
 سینه که در کباب سده و مکرر رانغ بود و غرض تحقیق از بار و در وقت
 معاد بدارانغ **فصل** در سینه که در سینه که در سینه که در سینه
 و بر ترنج قه از هر یک یک شاکر که در پنج شاکر این امر است و قویم

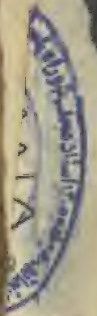
درم

2307

در جان که در معده محرق کار نیز از هر یک هم باید سبب
بمید آمد از هر یک که در معده کند نه و در معده ده دوم
مقدار و در آن که نه شده در معده و در او را کوفه آن رشته
در حق سارنه شتر سم با ده دوم آب انگردان
در ده دوم و موی بار در او طبع بند و خواب آید
سکه که در معده که در معده است از او را هر یک
افسران کوفه و پنج بر یک شده در معده سارنه شتر سم و نیم
در ده دوم و در تحقیق در آن نفع هر چنان بر صدف
و پست نه خاک است در افین صحرای کلدان که فروز و غل
برز الیج و پست پنج لاف از هر یک که در معده که در معده است
آمد که در معده از هر یک ده دوم کوفه بکشد آب که به رشته در معده
نه نه نه سبب از او را در صدف پنج در حق سارنه شتر سم

اگر در دهانه و غده و غیره را بکشد **نقد** نه چندان در دهان یک نعلباز
 از هر یک ده درم زعفران را از هر یک بخورم شب آن یک نعلباز
 از هر یک ده درم کوفته در یک خب نمائید و شب آن یک نعلباز
 و صفا سازد و در سینه و شکم که نادر وقت حاجت را بخواهد بخورد
 تا باند و از هر یک قدر در غده و غیره بکشد **نقد** و از آنکه
 سبب بر مایش است و آنکه ناید **نقد** نو نادر کس کوفته از هر یک یک
 تو تا و در ده درم کوفته و چینه بزرده و چینه برشته و در دشت بکشد
 در کمال کف کوفته در کوزه نو نعلباز در کمال فی زمان که اندک ناید نو
 در از آن صدف که است و آنکه ناید **نقد** و نافع است و در کس
 و چون که آید یک سانه **نقد** از زردت صبر و زرد بجم بکشد و در دهان
 ده درم از هر یک زعفران و زعفران کوفته و چینه بزرده و چینه برشته و در دشت بکشد
 و از آنکه چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته

نقد و طبع و کلاه کوش را بر ده کشته در دهان و در دهان
 سدر و خربق کشته از هر یک سه درم نظرون بعد از آن از هر یک سه درم
 کوفته و چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته
 اگر از کس در ده درم کوفته از هر یک سه درم نظرون بعد از آن از هر یک سه درم
 چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته
 بکشد آب در کس که ناید و آنکه ناید آب بکشد از هر یک سه درم نظرون
 بعد از آن از هر یک سه درم نظرون بعد از آن از هر یک سه درم نظرون
 در آن که ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید
 از هر یک سه درم نظرون بعد از آن از هر یک سه درم نظرون
 بکشد چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته و چینه بزرده و چینه برشته
نقد و در کس که ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید
 ده درم و در کس که ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید و آنکه ناید



20

[illegible]

برشته از تیرین صفت و در او آب گاهه **عقرب** سرخ و غلیظ و کبود
و ماه و انچه در رسته را پاک سازیم بر سر سرخ و غلیظ و کبود
تا صحران شود و در آن زمان کوبند و یک یا نه و یک و یک و یک و یک
عقرب بر سر سرخ و غلیظ و کبود و در رسته را پاک سازیم
و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
بریک بایان که غریبه اند از هر یک سر و غریز کوه و در رسته
برشته از تیرین صفت و در او آب گاهه **عقرب** سرخ و غلیظ و کبود
سر و غریز و رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
هر یک نام مغرب و در کرم کوه و در رسته را پاک سازیم
و غریز و رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
و یکیش از غریز و رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم

عقرب

در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
کثیر از هر یک و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
شقیق و چسبنا و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
که بهین و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
نمیدر کوه و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
صفت و چسبنا و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
افزون و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
عقرب و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم
و در رسته را پاک سازیم و در رسته را پاک سازیم

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, covering the majority of the page. The text is arranged in approximately 12 horizontal lines. The script is dense and characteristic of historical manuscripts. There are some faint markings and what appears to be a small signature or mark at the bottom right corner.

२५

پار شده اگر آتش کشیده باشد و تا شش روز مخاطره دارد
و جوان بگذرد و شایع بود
متولد شد اگر هر چه شد تو آنکه وزیر یک دغال بود
و اگر دختر باشد نامها رو خراب روزگار و هر که در این
پار شده روز شایع و هیچ و سوگنی نباشد
مردی که در این روز متولد شود اگر سرش عالم و عادل
و یکین و شایع و دلیر بود و اگر دختر باشد مضربه
و ناقص و خراب کار باشد و هر که در این روز پادشاه
پشت راز و رقیقه بود و زود شایع یا بد اتفاق است
تا شش روز کشد
متولد شود و نام هر دو نام دختر که در شش روز و گاهی
غیر باشد و آنرا خوشتر بخواند و گفت گذرانده و هر که پادشاه

هر فرزندی در این شب متولد شود پسر یا دختر
 بود و هر که در این شب متولد شود پسر یا دختر
 هر فرزندی که در این روز متولد شود پسر یا دختر
 کرد و آن در آخر هر شب یک شمع و هر که در این
 روز پسر یا دختر متولد شود و هر که در این
 زاده از پسر یا دختر متولد شود هر فرزندی که در این
 شب متولد شود باید که از چند فصلت یکی او باشد و از این
 یاد و روح کوئی یاد و روحی یا چشم مردم بردن
 پسر یا دختر هر که در این شب متولد شود پسر یا دختر
 خواند و اما خطی باشد که هر فرزندی در این
 روز متولد شود پسر یا دختر از هر یک که او بخیر و بد
 بخشنی از خود و هر که در این روز پسر یا دختر متولد شود

قلم فرزند سید کاظم
 لیست چندی از مردم
 شهر تهران
 در سال ۱۲۸۵

فصل دوم در بیان اوزان و وزنها چون اگر اوقه سنگ
 بوزن شقال و درم و رطل و توله و پست و ترکیبی
 لازم دانستند طبق صحیح و قاصد و ذخیره و از درم
 و سنا و قیر موافق حدیث نبوی مرتب شده پان نایم
 تا در ترکیبی سه و قاصد و روی مد این بود و آن
 و از ده گانه سدری دارند **اول** و از آنجا که
 و متوسط است موافق حدیث **دوم** و از آنجا که
 و آن مقدار متوسط است **سیم** و از آنجا که
 و آن مقدار متوسط است **چهارم** و از آنجا که
 و آن مقدار متوسط است **پنجم** و از آنجا که
 و درم موافق حدیث متوسط است **ششم**
 شقال آن مقدار شش است و متوسط است **هفتم**

درست و آن نوزاد چهار و نیم مثقال بود **درست** و آن نوزاد
و آن نوزاد یک مثقال و نیم بود که در وقت زاییده شد
مثقال یک و نیم **درست** و در وقت زاییده شد و در وقت
او نیم بود و نوزاد نوزاد مثقال و در وقت زاییده شد
نه در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
من و من و در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
که من و در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
لغت نوزاد زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
نوزاد یکین نوزاد یکین بود و در وقت زاییده شد
در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد
نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد

درست و آن نوزاد چهار و نیم مثقال بود **درست** و آن نوزاد
و آن نوزاد یک مثقال و نیم بود که در وقت زاییده شد
مثقال یک و نیم **درست** و در وقت زاییده شد و در وقت
او نیم بود و نوزاد نوزاد مثقال و در وقت زاییده شد
نه در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
من و من و در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
که من و در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
لغت نوزاد زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
نوزاد یکین نوزاد یکین بود و در وقت زاییده شد
در وقت زاییده شد که آن نوزاد نوزاد زاییده شد
نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد
نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد نوزاد

و صبح اولی بقول ملا محمد تقی **ع** بی شصت و پنج سال
و بوزن چهل و دو پوند چهار انگشت و بی نیم و یکم و یکم و یکم و یکم
شاه جهان بوده باشد **بر آنکه** در روز دوازده ماهه و بیست و شش
سرخ و سرخی یک کیوی لایق بود **و آنکه** باید دانست که
بوزن تو یک کیوی لایق بود و تو یک چهار شقال است موافق ورم
بر آنکه تو یک شقال است بند چهار ورم است و در هر سه ماهه
و یکم و دو تا نیم ورم بوزن یک شقال و یکم و یکم و یکم
نصفه است و تو یک شقال بر آنکه در شقال چهار ماهه باشد
و درمی بود که سه ماهه بودی بنامی بر آنکه در آن روزان
طایفه الی **و آنکه** در میان خون و صفرا و بلغم و سودا
و جوهر و نفوس است بر چهار رتبه است که با ذرات
اسب استش بوده باشد و از این چهار رتبه و نفوس و صفرا

و بگویم سودا و آب است چنین باید دانست که خون که در دست
است که در کتله و صفرا گرم و خشک است و بی و بیست و
و در دست آید و سودا سرد و خشک است و بیست و یکم و یکم و یکم
و از این چهار هر کدام که زیاد شود و بلغمی که در کتله
زیاد است خود نموده با خود متعلق گرداند و بیست و یکم و یکم
تا به آنی در رتبه و غنی که در رتبه می شود و بیست و یکم و یکم
و اگر در این چهار یک رتبه باشد از رتبه می و در این
امین خواهند بود و نفوس با آنکه رتبه می این با آنکه رتبه می
و اشع شود و بیست و یکم و یکم و یکم و یکم
و دل است و در رتبه و غنی است و بیست و یکم و یکم
چهار رتبه خضیه است و تحت آن با صحت تمام مزاج است
و تحت آن غلت تمام اعضا بود پس خون چنانچه

و درستی زبان و درستی چشم و توجع و سوزش و ریشش شدن
تغیبه و دشوار آمدن بول و در و پهلوی کم بودن آب
و گاه بر خون خستیم و گاه از غلبه صفرا بود **در** این
یعنی و علامات آن آب رشن از زبان و رشن طعم دهان
و سفیدی زنگ روی و درنگ چشم و قار و رده
و پوت نغی شدن موی سر و ریش و در و معد و در
و کم کردن و در و زانو و نفوس و فالج و بقی سفید
و لقوه و صفت کرده و سوزش شانه و گدازید که بعد از
تا چند چشیم سوزش نفی و لرزیدن دست پا
و سوزش بکبر و بر سوزش و گران زبان و گریه شکم
و سب القرح و گداز با بغم این **تسم** علامت از غلبه بغم عارض
می شود چنانچه در امر ارض بود و ای و علامت آن شوری

و در و رده

و در گوی زبان و قار چشم و تیرگی بک ز روی و قار رده
و شب گوری و سوزش منگ و اندیشه و گدازید و درین خواب
سرفقه و تند خونی و درستی و زبری پوست اندام و شکنی
دل و ضلع و حرف زدن با و کلفت روی و بقی سیاه
و خدارام و در و دل و در و چشمی که گدازید و گدازید و گدازید
و توجع و در و رده و در و سوزش این **تسم** علامت از غلبه
بود **چون علامت کاهش اول علامت خون** **باین** علامت کاهش
و غلبه خون کاهش و کاهش خون نباید کرد و در وسط کاهش قوت
نفس و روح در بدن خون است تا فاسد نشود نباید کشید
بلکه بکتاب که خون را منف کند و ادا باید نمود که محتاج
مفصله و بیست نشود و در صورتیکه وقت افقنی آن کند و در
است و در هر چه صفت خون کم کند و در بقاری که گدازید و گدازید

در وقت

بشرتی که خون را صاف کند و در وقت **بغض و محبت** نشود خوردن
یک هفته آن ماه الصل است **صفت آن** هر روز یک فنجان عسل را در پیش
تخت آن آب بکشد تا به شش آید صاف نشود بخورد بخورد
صلابت **صفت** تر سدی نیم تا یک سبزه زرد و کدو آبی
نجا را نیم آن را این هر سه را بپزد و هر روز یک فنجان آن را
بوقت شب در کباب بخورد یا بیدار صبح بخورد و صفت خود پاره
آب بپزد و هر که بخورد سه روز خون را صاف کند و اگر از سر
تغیض دهد **در وقت** **صفت** آن را شیرین و آن را ترش مای
دانه کرده و در کباب بخورد یا بیدار صبح بخورد و صفت
یک پاله ناست بخورد تا سه روز یا بیشتر روز صفر را
فردن نذایه فنجان کباب در پاله آب چینی ناست بخورد
یا اگر هر روز صبح بخورد و کدو آبی و قند و عسل را آن را

در وقت

نارنگ

در وقت

بشیرتی که صفرا را برطرف کند **در وقت** **صفت** آن را
کباب چینی سیخ را در پیش یکدم کوشه و چوبه بپزد و عسل
بقوام آورده بپزد و تا سه روز بخورد یا اگر هر روز
سه روز در پیش خود را صاف نشود بوقت خواب
سه روز صفت بخورد بخورد و هر روز نیم فنجان آن را
در وقت **صفت** آن را هر روز نیم فنجان آن را
بوقت شب در کباب بخورد یا بیدار صبح بخورد و صفت خود پاره
آب بپزد و هر که بخورد سه روز خون را صاف کند و اگر از سر
تغیض دهد **در وقت** **صفت** آن را شیرین و آن را ترش مای
دانه کرده و در کباب بخورد یا بیدار صبح بخورد و صفت
یک پاله ناست بخورد تا سه روز یا بیشتر روز صفر را
فردن نذایه فنجان کباب در پاله آب چینی ناست بخورد
یا اگر هر روز صبح بخورد و کدو آبی و قند و عسل را آن را

در وقت

در وقت

نارنگ

اینست **صفحه** که در کتب کهنه در سینه نقشه را زین میگویند
 با قدری شیر در دیک که ده خوشنند، منقذ شود که از بطن قدری
 روغن نکند و در آن منقذ شود که در بطن منقذ شود **در دفع** افلا
 صفراوی بر بطن منقذ باشد اسهال آید و در دفع افلا
 بعضی بر پشت زعفران چسباند **در دفع** سرخس سرخس سرخس سرخس
 تا خوب اسهال آید و در چند عین خوب منقذ شود و دفع تمام افلا
 انکاس آن پاره را بر دهنده تا بی آن را بکباب بشویند تا اسهال
 ساکن شود و عجب و آرموده است و باقی اراضی بکافور
 با علاقه و علاج پان خوراک **باب** **دوم**
 در صد اعصاب که صد اعصاب است میانه هر یک با علامت
 و علاج پان خوراک صفت است که در کتب کهنه در سینه نقشه را زین میگویند
 و غیر ماوه در این در دست که در اعصاب سرخس سرخس سرخس سرخس

در کتب کهنه

بود و در کتب کهنه در سینه نقشه را زین میگویند
 با قدری شیر در دیک که ده خوشنند، منقذ شود که از بطن قدری
 روغن نکند و در آن منقذ شود که در بطن منقذ شود **در دفع** افلا
 صفراوی بر بطن منقذ باشد اسهال آید و در دفع افلا
 بعضی بر پشت زعفران چسباند **در دفع** سرخس سرخس سرخس سرخس
 تا خوب اسهال آید و در چند عین خوب منقذ شود و دفع تمام افلا
 انکاس آن پاره را بر دهنده تا بی آن را بکباب بشویند تا اسهال
 ساکن شود و عجب و آرموده است و باقی اراضی بکافور
 با علاقه و علاج پان خوراک **باب** **دوم**
 در صد اعصاب که صد اعصاب است میانه هر یک با علامت
 و علاج پان خوراک صفت است که در کتب کهنه در سینه نقشه را زین میگویند
 و غیر ماوه در این در دست که در اعصاب سرخس سرخس سرخس سرخس

در این کتب و کتب دیگران نیز در کتب شریف و پاک و پاک
نیز در کتب و کتب دیگران این ادویات را مفرود و پاک
و خوردن شربت قند و لیمو و این **معدود** در شربت
کتاب کیمیا و آب صابون و در قند و آب یک کیمیا
هم را در هم کرده باشد بخورد و در این شربت **باب**
صابون آلوده را در آن ترشندی از هر یک قدری شربت در آن
میخیزد صابون باشد که عید نما بخورد و در آن **باب**
لیمو زرد ترش را در آن ترش شربت در آن میخیزد
صبح خوش داده و لیمو صابون ترش شربت در آن
صل کرده نیم گرم بنار بخورد **معدود** اما شربت پاک و پاک
جو یا مغز بادام بخورد که شربت **صل** مغز بادام و پاک است آن
بر از قند پاک روی و شربت و در آن و زردی رنگ روی

قارون

قارون و در کتب و کتب دیگران نیز در کتب شریف و پاک و پاک
و خوردن شربت قند و لیمو و این **معدود** در شربت
کتاب کیمیا و آب صابون و در قند و آب یک کیمیا
هم را در هم کرده باشد بخورد و در این شربت **باب**
صابون آلوده را در آن ترشندی از هر یک قدری شربت در آن
میخیزد صابون باشد که عید نما بخورد و در آن **باب**
لیمو زرد ترش را در آن ترش شربت در آن میخیزد
صبح خوش داده و لیمو صابون ترش شربت در آن
صل کرده نیم گرم بنار بخورد **معدود** اما شربت پاک و پاک
جو یا مغز بادام بخورد که شربت **صل** مغز بادام و پاک است آن
بر از قند پاک روی و شربت و در آن و زردی رنگ روی

قارون

شب در جنب نیده جسم کپوش داده و بالید و صفا
نموده و شام بخورند و در آن ترش و شیرین را از شراب
آب آتش را کشیده قدری نبات و ترنجبین در آن جوشانند
نوشند و تبدیل مزاج بخیرای سردی و خشکی و کسالت
کند و شیرین شود و شربت با ترنجبین و زرد
قد نصیبتا و شقال بگوام آورده که خوب بسته شود و الکا پیچ
آب نارنج داخل کرده از شرابش زود و است به بند خوب
عزج شود هر روز صبح یکقاش آنرا در شش غاش آب جگر کشند
غدا کن که با کدو شیرین مغز بادام و خوردن جلا پا
در منفع صغرا و بود **صفت** بخت و رقی کل سرخ و نیم گاهی بکود از بجز
دو درم آلو بخارا پیچیده و سیستان بشتاده و نیمه را در یک
آب هشت نیده به نیمه آید این صفت کرده بکنند سینه

صفت

صفت

بشیرین

بشیرین کرده شام بخورند و غذا نخورند و بکشد
با برنج و گریخته و آن یک شربت بخالد یک شیرین کرده
صبح نان بخورند و در یک کباب بخورند و بشند اگر که اسهال
تر بندی و اسهال عید را از خوردن منفع این طریق
سه روز دیگر است خوردن **صفت** سنا کی غشال پخت
بلند زرد و شش شام بخورند و در یک کباب بخورند و بشند
تر بندی و شش آلو بخارا داده و کشته زرد آلو و شقال
سیستان پخت و در آب در آن آب سینه
صبح بوش داده شیرین تازه در آن جگر نیم گرم است
بخورند غذا چنانچه منفع است بخورند و شربت نارنج
برین شربت شیرین است نه بشتقال و ترش و شیرین
در بشتقال کباب جگر و صفت شقال آب نارنج و شیرین

صفت

صفت

و چنانچه سبب ساقه شیرین کیمیا حال بخورند وقت خواب آید
کرم بر سر آن نوشته و ملا کردن روغن قسطا **سبب** قطعه
صاف و درم سینه سه درم فلفل و عاقر قضا و فلفل از هر یک
سه درم سبب ستر و دو درم به را گوشت در یک
کاسه آب بجوشانند تا نیمه بماند مالید صاف نموده
روغن زیتون یا روغن کنجد اصل کرده بجوشانند تا آب برو
و روغن بماند بر سر خاک کنند **علاج** خود آب پاکباز بخورند
و کل قند باد بیان گوشت شسته بخورند و یا با روغن فلفل
کنند **سبب** سبب الطریقه ستر قوی از هر یک دو درم
و روغن کنجد مصکک استخوان مروغوان از هر یک
یک درم هم را گوشت و چغندر با عمل رشته شرقی دو درم
چنانچه و در آن کرم غرغره نمایند **علاج** از این نقشه

و چنانچه سبب ساقه شیرین کیمیا حال بخورند وقت خواب آید
کرم بر سر آن نوشته و ملا کردن روغن قسطا **سبب** قطعه
صاف و درم سینه سه درم فلفل و عاقر قضا و فلفل از هر یک
سه درم سبب ستر و دو درم به را گوشت در یک
کاسه آب بجوشانند تا نیمه بماند مالید صاف نموده
روغن زیتون یا روغن کنجد اصل کرده بجوشانند تا آب برو
و روغن بماند بر سر خاک کنند **علاج** خود آب پاکباز بخورند
و کل قند باد بیان گوشت شسته بخورند و یا با روغن فلفل
کنند **سبب** سبب الطریقه ستر قوی از هر یک دو درم
و روغن کنجد مصکک استخوان مروغوان از هر یک
یک درم هم را گوشت و چغندر با عمل رشته شرقی دو درم
چنانچه و در آن کرم غرغره نمایند **علاج** از این نقشه

در کوه با آب گچ هم طاعت کنند و هم در پی چاه تند و جود چاه
و چاه شیر و جود نوا و جود سر و خرق سیاه و خنجان و جود
و قنقلین را مغز اهلکند و با دیان رویا برایش
ریشه خنجان را بدماغ بکنند و از برای نزاله هم خوب است
و خوردن منجی و دفع کیم که **بازو** با دیان که درم با و پخته
و با دیان روی و پیرایشان از هر یک دو درم بپزند
و بخورند و پیرا در یک با آب خیسایده شب و صبح بخورند
تا غیر بماند مالید صاف نموده و در مثقال بزنند در آن
حل کرده نیم گرم بخورند تا سه روز بعد از آن مسود خورند
بوصف پینه بیا پوست پینه زرد و پوست پینه آهه مقشر
از هر یک مثقال اسطوخودس انیسون بفعایج ترکیب
هر یک از هر یک مثقال را جود و مقبول را رقیق از نمونه

سنگ

منبت

کازینه

کند را نیده از هر یک دو درم بر راکو شسته با و و چندان
علی گفت کوفه شبانه شترقی تا در مثقال و مثقال بنار
صبح کجا آب فرو برند **عند** آب کشت مرغ یا کبوتر **صلوات**
و علاج چوبی و در سوسه بسیار و تیرگی رنگ و قارو
و قور و رنض و بزی رنگ قاروره و شور و طعمه و
خشکی سر و روی و مان و پنی **بازو** با دیان که درم با و پخته
طعامهای بودای مثل گوشت کاه و گوشت لیمو و با قلا و عسل
و با و خنجان از این قسم چوبی بسیار خوردن بهر سه
یا از جماعت بسیار کردن یا در مصیبتی که بسیار کردن
و یا از غم و غصه بهر شیدا **علاج** از اول بطبخ و تمیل
استغفران که کردن **بوصف** رقیق و مثقال
و یک که در آب کبوتر شسته و با آن تا وقت آن تمام کرد

سنگ

در اسرار خرد و در این کتاب
در اسرار خرد و در این کتاب

خوب باید صاف شد و متعال شد و بقوام آورد و در هر
یک از آن در وقت قاشق آب حل کرده بخورند و خلاص
بروشنای گرم و نرم مثل روغن کلمه درون پاهای و آب شل
و کبر لکنت و برکت کالی و گوشت روکا و زبان و نفثه
و بیل از جگر و گوشت بر سر نهند و چربای چوب و شیرین
خور و در آب بیکرم فصل فصل بر سر و در دانه
مقدار نشستن و علاج بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
یمنه در آب بیکرم و در دانه و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بخورند و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
مخم مرغ بریان کرده در آب بخورند و مضحی وضع بود که
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم

طریقه

بیکرم

در اسرار خرد

در اسرار خرد و در این کتاب
در اسرار خرد و در این کتاب

در هر یک و در متعال گوشت و در کاس آب بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم
بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم و بیکرم

طریقه

طریقه

طریقه

طریقه

طریقه

طریقه

و در چینی بر سر لیدن و خورس و و چند پیکر تو فغان
 و بی نقیبه خیزد و در دست بایده و طهار کردن و شخم بایک کرا
 بایات شربت کرده بخورند **عذرا** بگوشت مرغ و صلی
 کرم خورون و روغن خمر بر سر طهار کردن **عذرا**
 لادن چشمال مشک چشمال نرنگی چشمال روغن زیت بکشد
 ده شقال اول روغن ریگوش نند و دارو کارا گوشت
 داخل نماید و بکرم بر دست بکشد و طهارت بکشد
 صلی و بر سر لیدن آب یا بگوشت لادن از بوی این طهارت
 صلی و طهارت بر طرف شربت صلی و کرم
 و ماده بکشد و در مغز شد با **سیر**
در زیاد حقیقه و سرام و حلق و نشان
و حموه و سر و سیات و علاج الکفا

بر آنکه در شقیقه را در روغن سیر بکشد
علاج صلی و کرم چشمال فیون نیم شقال و خفران نیم درمک
 نیمه آب کلاب و آب کشیده تر ساید و بر کافور خطای لید
 و حقیقه چشمال و طهارانی که در صد اجزاء کشت مرد و کرم
 و کرم بر سر و طهارت شد و در **سیر** یعنی آهاس
 از روغن پنی بکشد سرام و روغن که در کیت طهارت
 یا هر دو جای بهای پنی بکشد و این روغن است چشمال
 از جوی یا از صفرا بود **عذرا** است شربت و انبی مرغی
 چشم و روی و قاروره و در میان کشت با خنده و مرغ و دشت
 شدن زبان و کراست و شستن از روشنائی و خطیم بن
 نبض و خطیم و سخن آهون قاروره بود **علاج** خورون
 شربت عذاب **بجفت** کشت عذاب در یک کاسه آب

آب چو شانه نماند تا نماند شود و باید منسجم باشد با شکر و قند و بنام
آورده و هر روز صبح استا بخورند و بوبیدن لایحه **صفت** صندل
بوده نیم مثقال آب سیب شکر است که نیم مثقال کلاب
به شکر است و او را شیشه کرده زمان زمان و زمان بپوشید
در یک قبال نهند و شربت بنفشه بخورند **بنفشه** بنفشه نیلوفر از
هر یک یک مثقال آگوی سیاه با آب زهره یک چغندر و سیاه
و ده عدد و چهار آب جویا نیده و صندل یک مثقال نهند و صندل
نهند با نبات و ترنجبین شیره که کرده بکرم کوزه و طبع
ببطون فواکه نرم دارند **صفت** آگوی سیاه که آنجا را
غالب است آن ترنجبین یک مثقال شکر کاسی بنفشه نیلوفر
نخ ترنجبین شیره خشت فلوکس جویا زهره از هر یک قدر است
در آب جویا نیم صندل و ده صندل کرده نیم گرم بخورند

نخ

صفت

صفت

نخ

غذا هشی پنج **صفت** صندل و **صفت** صندل
و پنجالی و شکر دهان و بینی و گوشه عقل و زایل کشتن بسیار
در زردی رنگ روی و قاروره و سرست جتن بنفشه و **صفت**
لبنون رنگ و طعم قاروره و پادشاه از جاتین بود **صفت**
استقران صندل و بطون فواکه و شکر است که در نوبه کند
بکند و صندل بنفشه بخورند **صفت** بنفشه در صندل و نبات
نیلوفر یک مثقال شکر کاسی نیم گرم و یک مثقال ترنجبین و شکر
در آب جویا نیم صندل و ده صندل و جویا نیم
آب زهره و نبات ترنجبین و آب کدو و آب جویا و جویا
و لایحه بپوشید **صفت** که سفید رنگ و طعم و کلاب و آب
جویا و در رنگ و شیشه کرده بپوشید **صفت** آتش جویا
پادشاه آب کرم شش و بپوشد و بکند و بنفشه و نبات

صفت

صفت

دشمن و الی بخارا را در آب خنیا بیدار و صبح
 مالدین و خوردن بعد از صاف کردن و بمقش را در آب
 جوش نیندازد را بدان بشوید و در آن نگاه دارید **سرم**
سرم غفر و **بلغم** و **علاقت** آن تب نرم و انمی و بزیان کشش که گین
 و رفیدی زکات و قاعه بود **علاج** خوردن سبچین
 و خوردن شربت استین چهار درم تخم کرفس سه درم
 سبچین نیم کوته دو درم نیمه در یک با آب بکوشند
 تا نیمه با ذرات کرده و شال قند بگویم آوردند
 شربتی چغندر سه شعل شال سبچین و در شعل شال
 آب حل که صبح ناشتا بخورند **علامت** بد **سرم** بر کد آب
 خشن بول است چوله داده توجه دفع می شود بول
 هر کس آب بکشد و این علامت درک است و **علاج** باید

لیله

کشید و **علاقت** نیک **سرم** که بود کشتن و درم کردن
 مقصد است که ماده نر و خنیه نفا خواهد یافت **انسان**
 یعنی نر و موشی **علاقت** کراتی سرد و لطیف و مانع و آب نرسن
 از دمان و بسیار خوب **علاج** خوردن ماده الحیوانه **سرم**
 و فکله نیست که گیند **صفت** **سرم** منو طبعه منو **سرم** چید
 منو یمنقی از هر یک ده مثقال خنیه الشب و مثقال بوی
 پنج مثقال فلفل دراز و فلفل و زنجبیل و زچینی و پودست
 بهینه زرد و آرد مقش شیطرح بندی زراوند و جرج
 پنج بابونه از هر یک چهار مثقال همه را کوته و خنیه
 با سینه شال حل بگویم آوردند **سرم** شربتی
 از یک مثقال تاد و مثقال حب کرده و در **علاج** کد آب
 قلیه و خشک که بخورند **حق** و **علاقت** بد **سرم** که **علاقت** کد آب

سرم غفر

و نقصان عقل که حق و عدل است چون از مادر سر
و تر بود **علاج** کراتی سر و لبیاری خوب و خرد است
از جنای سیر **علاج** ملاوری و انداختن در
و قسط و وج و شیر از هر یک دو مثقال شراب خطا
را و انداختن در الفار چند سیر شیطانی خرد از هر یک
پنج مثقال همه را کشته و چغندر دو صد درم و دو مثقال
روغن نارچل و هر دو نیم مثقال عمل ملاوری و او را
برشته شستن و یکدیگر را شست و آب کرده و بر
صفحه **علاج** چغندر و هر یک مثقال قند و چند مثقال
با هم کشته و در یک کوزه با خرد و با او روغن
یکدیگر و کوشش عمل ملاوری **علاج** که ملاوری را از آن
چنانکه عمل آن بنظر آید و اینی قوت دارد و شش

صبر

علاج

علاج

کرده یک یک ملاوری را آن کشته و در ظرفی پیچیده و عمل آن
بر آمده و ملاوری را در **علاج** آن بداند که جنود و شش
و هر یک را با یکدیگر و با روغن و با روغن باقی مانده
و ضعیف و خفیف کم کن کرده و **علاج** آن روغن سودا
از بدن باید کرد و چغندر و سبب این مرض بود
چری و دیگر است **صفحه** **علاج** سبب یکی مثقال بدین
پایه و شش با بون چغندر و دیگر از هر یک دو مثقال
سبب آن می خورد و هر یک را سبب آن چغندر
تا نیمه آن صاف شده شکر سرخ و فلوکس چغندر از هر یک
و ده مثقال در آن سر کرده با صاف شده و مثقال روغن
با و روغن و مثقال روغن با بون و از آن کشته و بون
با شکر و قند و اگر شکر و با شکر و در آن روغن و با شکر

علاج

علاج

در صندل کشت بخورند و روغن بادام و صندل
کشت **صفت** روغن با بونه کشت در یک کاسه
است بچوش اند تا به شک شایه مالند صاف نموده
نیم جاله روغن بکند اضافه نموده بچوش اند تا روغن
مالند و غدا که بپایید چلا و بخورند **ماشور** مد آنکه اثرش
مندی است که اندرون و بیرون پنی بپیر آید و پنی درم
کند و بزرگ شود و گاه با شراب بورت را به نرکانه در دوا
از آن روان شود **عقله** در خمر رنگ و در غروب حق
و سحر و کدورت احوال و ششک پیشا **علاج** زون
رگ کتفال و طلا کردن **بصفت** صندل سرخ را نموده
طلا کنند و شیره سبزه را طلا کنند با صندل سرخ
و سفید و آب بنفشه ترش نیده فصل بفضیل طلا کنند

و اما

پا پرچه کنان را آن تر کرده بر پنی چسباند و بخورند این
سود و مشهور بکاشش است بهرست چسب امش بود او را
مانعت **عقله** آن تر بندی اگر کجا را به یک شغال شیر در پ
چسبیده و صغیر ف نه با پت مثال شیر شست و بکشد
نیم جاله روغن بکند و کدورت بخورند و بدو آب بکشد
در سر کشت و اگر کنند **سبب** یعنی خواب کردن با
مد آنکه این مرض به خوف و ناخوشی و چون از خواب
بیدار شوند او را خواب بر سر آید و خوردن سرای نرط
و سر شدن مزاج یا خوردن داروهای سرد یا بسیار رطوبت
بود اگر از سبب رطوبت بود **عقله** آن سفیدی زبان و بیخ و زردی
و موی و بعضی حتی بعضی سفیدی رنگ و گاه زرد بود **عقله**
اگر از خون سرد و ضعیفی بود و بود مد او را که گرم علاج

که در تریاق فاروق و ترو و یکس و ادون **مفت** از غولها
غاریقون زخم و زحی کثیر از هر یک دو درم بنید الطیب
کنند خردل خید و بک اسطوخودوس سبکس کبوس عصاره
لحم النیس جدید تر ساج و جندی جابوشه
هر یک هشت درم سیلوفلسا نو بجان بقوریدون
جوده و دو تو اکلیک خطیای روی روغن بک قری
فرغون مقدار زرق از هر یک هشت درم شکر ساج دوم
از خربشته دم شکر مصلی روغن صحرایی نظر ساجون
قرمان از اینها که شکر شکر شکلا شمع از هر یک
چند درم رنیون و ج و تو سنج ساجون از هر یک
سکه درم آقا قیافه شکر قدر بود غاریقون هر یک چهارم
مدیم سیر شکر آب ریخته که نه چنانکه صفتها در آن است

و با دود و بار

و با دود و بار گوشه و خنده باد و وزن عدس خردل و ادون
بشند و بکون ساج شکر قیافه تا کثیر درم آقا اولی است
در بعد از شام است خاند و هر که از اینها **مفت**
و مانع بچهای تو حب ایام خیر و صفتش در صفت
کنند و خردون حب طبعی حقول **مفت** پسته سید بی
شکر درم آقا و شکر قیافه غاریقون از هر یک سکه درم
ساجون از اینها شکر انس از هر یک دو درم پسته
هشت درم شکر ساج دوم ایام خیر از هر یک درم
قرنفل یک درم فاسد چهار درم قیافه درم
خاند بقیافه را در آب حل کرده باده او و بار گوشه
و پسته آن بشند و حب ساج شکر قیافه دو درم
بکون **مفت** از اینها در چهره و سحر و کس و نماند

و با دود و بار

خواب سرفه خشک کردن علامت مرگ است از علل
باب چهارم
در بیان دوار و سر و خون و تش و صبح و سکه
و کابوس و اینچو و خدر و آنکه دوار از تشی است
و سر آن را گویند که چون از جای بیز و چشمه یابی
و سر کرده و هم آن بود و بخت این مرض خوف است و ب
آن بگویند یا صفا و بود و بخت هر دو قسم لا یدل و خور
این خوف بود و خود هم معصوم شده اند که در بخت
از هر یک تشی سر چه را بیان کرد با چند مرز بخت
بیشتر که عینه کوفه و حقه قدر را در کمر کرده
بگوید و هر روز صبح و شام دو کف از آن خوف
مانیم هم و طعن مرض کند هم تمام اعصاب را قوت دهد

نصف دوار

یا

و دیگر در وقت خواب درم اطفال کشید زاج که در خواب
برین صفت پوست ملینه زرد و پوست ملینه کاهی و ملینه
خشک از هر یک ده درم نیم را کوفته با روغن بادام بکشد
لا و چوب کرده با سه وزن نیم ادویه حل بقره آورد
برشند شربتی تا چند بریم بوقت خواب بکشد
با آب گرم بخورند و اولی است که بعد از دو ماه استحال
نماند و اگر بسبب و دانه است آن نکر و چای بسیار
کم کن کفش و صلاکت و جستن بعضی فربه بودن قاروره
اگر باوی بخت علاتش آب برش از چشم و کدورت و کاس بود
علاج اول با ریخ فیکر که صفتش در صلی بود و او می کند
تنقیه کند و خوردن حبس و طبعی چون که هم در صلی است
و شربت با لکون شربت شحم با لکون ده درم با دانه را بکشد

نصف

از هر یک دو درم در یک کاسه آب بپوشد تا بپزد
صاف نموده و داده تا به لحاظ حکم بخورد **قند** و
بسته از خشک بخورند چنان یعنی دیوانی بپایین
اکثر از نو داده اول بپزند و سینه که بپزد و داده
گذشت بخورند و بعد از آن خوردن مغز گاو و
در آب انوری و گوشه صندل و زنجبیل و بجز
خوش قاصد و دشت و تخم کدو تخم خیار و زردچوبه
بار و خنجر بادام که در فصل صبر رسند و روغن بوم
برمالیند و در روغن بچکانند **قند** خوردن کله پاپ
و مغز کله در روغن بپایان کرده بنان و شکر بخورند
و در خنجر سید در مخفی شمع و درم بزرگ کبابه درم
شکر سبغ هفت درم زعفران نیم درم بپزد و بپزد و غشیه

۱۱۱

۴۷
و دو انار شیر ماده کاه را جوش بده تا نیم آن بماند
دارد ماراد و اصل و است داده بخورند تا شش روز بطریق
شکر مرغی است سوداوی که زرد و بدین حال داده و ای
خوش خود را بپزد و دل از دست میدهد **قند** و تخم
و سه درم بپزد و در یک کوزه در شش و شش درم
و با اختیار که کشیدن و کبریا کردن و زاری و عمل
و زردی رنگ و روی و خشک و مان و بوم و شش
جتن بنفشه خواصه بدین و کشیدن نام معشوقه
علاج سینه است که وصال اتفاق شد و اگر آن سینه
ناشی پس باید زنجبیل و دماغ را تر کرد و اندک بقصا و شکر بها
خوردن شیر و شکر و شش و شربت بنفشه و مغز موی
و بجمش شیر سیاه آب فاطمه استخوان و کباب مشغول

دشمن و صحتی معقول باید داشت تا معشوق از او خوش گشت
یا محبوب صحت خوش داشتن یا بی صحت کردن و یا از
معشوق بخان زشت و افعال بد بشنوایدن و بفارسی
نابیند با و شنو این که دل او سرده شود و می
عشق او را از سر برود کند **مع** بد آنکه معشوق صفت خوف
در آن شده است تا هم که در یک روز روحش
عادت شود اگر از شده تمام باشد سکت شود
بدین سبب که ت به نظام و تشنج برید آید و این مرض
یا از بلغم بود یا از سودا بود آنکه از بلغم تشنج عادت آن
سفیدی رنگ روی و فری و زردی رنگ زبان
و چشم و چشم کشن چنانچه قیل چون حواس را
است از دماغ و کراته سرد که های زیر زبان است

مع

و یا از سودا

و یا از اخلاط و بول کردن و دست پیاپی انداختن
و این مرض را حکما **میلد** می گویند اگر از پست و خجل
گشته باشد علاج پذیر نیست و پیش از پست و خجل علاج
کرد **علاج** اول تنقیه بدن از بلغم و سینه که در
بلغم گشت بکند بعد از آن تنقیه دماغ تحت یا مع
و جب **علاج** قول در دماغ بود او می گشت بکند و جلاب
شخم را از مایه و با لکچر بکند **نیت** با دیان پست در
شب در آب خنک صبح خوشن اوده صاف نموده
با صاف بخورم شخم با لکچر را در آن بریزند تا خوب صاف
آید با بخورم شخم بخورند شیرین نماید و بخورند
و از خوردن چیزهای سرد و چرب پرهیز نمایند
و عود صلیب در کردن او با ویز و این طعم را اگر در

علاج

به بازو و درگزین باشد در گلو را بزند و چند سته و خور
 بوارا سوده در پیش دماغ باشد و به پوسیند

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

غذا خورد آب گشت کوزه چرخ و شیر و خشک بخورد
 و اگر به سینه بخورد و خشک نشد و بخورد و شیر و خشک
 و روی و سینه قاروره و شور طعم دمان و خفان و خشک
 به علی لول استغراق سودا بطور فتمون کنند
 که در صداع بود روی گشت و حلا به شحم با گلو با کوزه
 و کل قند بزند و خوردن معجون بنجاح **بصفت** بکسیه
 و پوست ملینه زرد و پوست ملینه کاهی و فتمون از هر یک
 دو درم

اصول و احوال و امارات

و دو درم تربفید بنجای طوطو دوس از هر یک یک درم
 غار یقون سه درم سنگ لاجورد شسته کلار منی
 از هر یک دو و نیم درم تقوینا سه درم عکسید بخار درم
 کف کرشمه بگوام آورده تمامی ادویه را کوفته و خفته با آن
 ریشند شربتی از دو درم تا سه درم بخورند **غذا**
 خود آب بنجی جوان بخورند و مضرع را باید از سر کاسی
 و کرمی کرم اجتناب دارد و از سر کاسی که در آب
 نشیند و راستی شرب خوردن مختل شود و هر روز
 دو درم استخوان بکسر سه درم را سوده و بنمایان
 نماید و یکصد درم شبر کا و بر سر آن بزنند که از چوب
 و کمر به نجر برسد **بکسیه** هر روز دو صد درم شبر
 کا و اوجوش دانه تا نصف آید و در سه و درم

اصول و احوال و امارات



در خنک بچرخند و ستاورا در طبیب شیرین گویند اگر لطیف
 باشد پیر روز یکدم ستاره ریزند و در شب پیر بچرخند
 و اگر کس نگیرد با قسط و در انقضای آب ساید در
 دماغ او چکانند و بچاه درم عاقر قرحا را با دو آمار
 غسل بقوام آورده معجون سازند پیر روز یکدم
 بچرخند و از آن تر که شنبه پیش از سر زدن آفتاب
 ریشنه آن را بر آورده در ساجین کزک و کزک
 دانه و هرگاه معجون بخورد و بزر دماغ او چکانند و بچرخند
 دماغ رسد بهوش آید و در غرض او شده در میان سکت
 بدانکه سکت عبارتست از باطل شدن صورت
 از جمیع اعضا و این رصنیست محوف و تهنک علی
 و جمیع حواس باطل گشته و ناکا چشد و هلاک شود و سبب آن

ماده غنی

ماده غنی نمایی نمایی که در رگهای روح سده تمام پیدا کرده
 بطون دماغ را متعین گردانند اگر سببش خون باشد و اگر
 سببش رگهای روحی و سر و چشم و حواس است از ماده
 غلیظ خون بود و علاج کشتادن رگ ناله بدن است
 و اگر سببش است سکت آن معنی و سستی و ریشنه
 و دشواری کف کردن است و کف در سکت سکت زیا
 شدن سکت است علاج آن با دیان روح و سر و درم
 چندان در رگ بچرخند تا قوتش کشته شود و مالیده
 صاف نموده و در درم شام بکند و در آن سکت کنند و بچرخند
 آید و سکت درم قند در آن صاف کرده بچرخند تا پنج روز
 باین طریق و پشت را بر خنک بچرخند و بچرخند
 بالند و تریاق ماروق بیشتر و در بطون بچرخند

و بکار آب را بر آید و بخورد **آن** کفین را
در شرفان آب بجوشاند تا بنده آید و بخورد و در
کلک را با آب مرزنجوش که در پی چاشند
و قند نزنکند **و** بخورد در چینی و قند و کشت
کبک و کجالت و کبوتر بجه بدیند **و** در کفین خلالت
آن است و خون بخواب رود چنان بدارد و در شرفان
روشته و اورا می فشارد یا آنکه حلق او را
که شرفی نشاند و یا آنکه حلق او را گرفته و او را بد
میزند و کسی جو را بدیند و بختش نکانی کند
و دل خفنی شود **و** بکشد آن علت از بسیار اطفال
بود و او سیت از جمع آمده و این علت با وقت ظاهر شد
و آن مرض بسیار مخوف و مقتدر است **و** علاج آن

اگر از ماد خون

اگر از ماد خون بود علت خون بود که تپال کشید
و خون که کشند و تنقیه بکند با کشم با کشم و آب را بقیه
و آب را بقیه و تنقیه آن را در صلیح که اوی کشند
بکشند و حباب سنا که می بخورند **و** سنا که می بخورند
بکشند و دو درم در پنج سیر آب جوشانده تا یک کوزه
صاف که یک کوزه بخورند و اگر قی نماید جراتی که با
بندین پهل کند با یک کوزه که بود و بخورند تا بند
و آب که در سر آن بخورند تا آرد و بعد هر روز
خبر در صلیح با یک کوزه که بخورند تا دفع این مرض
شده **و** در میان **و** در میان که شش و حوضی از چاش
سبب این مرض با دانه سر و در بود **و** در میان **و** در میان
تا دفع ملغم شود و ماده بلغفت **و** در میان **و** در میان

در میان

در پس چگونگی بگویند و باز نرسیده کرده از هر که
بهره را در کار آید بگویند تا به نیت آید مالیده شود
پایزه مثال عمل و یکدیگر را بگویند از این بگویند در آن
و یکدیگر را که اضافه نموده یکدیگر را میباشند و چشم شکم
بر بسته اند و گندمانه کرده بعد از آن روغن قطران
مثقال قطران با مثقال سیلیند قطران عاقر قارص
خوبتر از هر یک است و در هر یک یکبار کرده در یک گانه
آب بگویند تا نیت آید مالیده صاف نموده و مثال
روغن گندمانه نموده بگویند تا روغن با نیت و مالیده شود
این که اگر از سودا بود یا اگر از اخلاط اربعه و بلغم رقیقه
بود این مرض محض باشد و حبش عیشیه بدول و پیرا
بود و خیالات ناپسند و فکر و اندیشه های بویخ و خال کرده

در پس

ببینی

و از آن

و اگر از سودای طبعی بود تیرگی رنگ روی و قارور
و متورم و نفخ و سیلاب از دال بود و علامت از خون شده
بود و رنگی رنگ قارور و رنگ از و عظیم حشمت و نفخ و
و خنده بسیار بود و علامت از سودای سخته بود و بخت حشمت
نفخ و بر روی مردم حشمت و چشم کش و جوای بود
و علامت از نفخ شده بود و گاهی و خواص بسیار نظام و قری
پیش و این حشمت و عین رنگ روی و بدن قارور
و علاج بگویند و استفراغ سودا از بدن و فصله های گند
و مطبوخ انیسون و مطبوخ بلیه و حب نخج و صفت آنها در
صفت اعمای از بگویند که خورد و روغن نیم کدو و پنبه بچانه
و صلاب با بگویند یا نیت بگویند و علامت از آب بیشتر و غیر
با درم خوردند و علامت از آب بگویند و شراب شش و شش بگویند

نقد اش در پنج بار درون مادم و کندی تر نشید بخورند
و چهارم زنده آب گرم بسیاری بر بدن بیزند **نشان حق**
بر آنکه این مرضی است که آفت در افعال فکر برید و کجاست
و افعال میل کوکله **بیشتر** از مزاج سرد بود که در وسط
بطن و مانع غلبه شده **نقد** از شکی نمی و سردی بسیار بود
و خرمی آن کند ز بعد اوی و شکر غنی نرم جسم نه بخورند
و خرمی کرم و تر و متدل خوردن چون خود آب و زرد
شخم مرغ و تخم بط و لوزنی و روشن با چوب زرد و زغال خوردن
و در دماغ خجاییدن و در خنجر کس و در خنجر بر سالی
و جلاب شخم با لکه با نبات خوردن **بیشتر** در میان
مالج و لغوه و در خنجر و شکر و شخم با لکه با نبات خوردن
حسن و حرکت نصف بدن است چو در طول بود باین

نقد

نقد

دری

مرض از سستی و قمار و پرده و صحبت است و این بطوریکه
که سبب فرود آمدن رطوبت است که از بطون دماغ
در نهان یک پخته بدن ریخته مالک روح نفس را
منه کردند با حس و حرکت شدن یک نیمه
انضا و غندی رنگ روی و قاروره بود علاج تا چهار
یا هشت روز بحسب قوت کثرت ماده بعلاج نمی
پروازند و بعضی آب مالد عمل بر چند **نقد** در
عسر را در یکصد مثال آب یکوش نذاهت مثال
باند چهار بخش کرده آن را با پنج مثال کلا بخورند
نیکم بعد از آن خوردن **حسب** **نقد**
تر بدجب النیل عاریقون کونجان زعفران زرد
شخم حفظ دانی مالک یک یک رنگ نیم به

بعد

نقد

کوفته و خفته آب کبریت و سبب زرد شرفی دو درم
بجو زرد و خوردن سبب طبعی و سبب آن پوست پلید
کافی شش درم آغوش ریون نسبتی از پیر
سند درم سارون زنیون تخم کرفس از پیر
دو درم ترید بحدیث درم فتمیون بحدیث درم
ایرجه فقیهانه درم ترنفل کدیرم بقیانیه درم
فانید چهار درم در آب زده و قهوه نیارادر آن حل
و باقیه ادویه را کوفته بر آن برینند و صبا خسته
شسته و سبب درم بجو زرد و خوردن مادی اصول
بعضی است **مفت** پوست بخی را زانند پوست بخی کرفس
و پوست کور کرد و پوست بخی از خرجه را بکوب کرده
در یک کاس آب بچشانند تا به نیمه آید بده مثقال سکنجبین

سبب زردی

پوست کور

کرده بجو زرد و خوردن سبب طبعی و سبب آن پوست
طبیعه زرد و درم صبر قهوه و سبب درم فلفل دار
فلفل از هر یک دو درم فانید چهار درم سبب کرم
جسب خسته بشتی سند درم بجو زرد و خوردن
مفت سبب کفنی مثقال بخی نیم مثقال کوفته و خوردن
سند مثقال تخم کرفس و بادیان اینون با بوز شست
تخم خطان هر یک در مثقال همه را در کاسه آب بچشانند
تا نیمه آید صاف نموده بده مثقال بوزه از مینی با نمک
سنگ و پانزده درم غسل در آن حل کرده با زرد
نموده با پنج مثقال روغن با بون صفت فانی و روغن
با بون یک مثقال کل با بون را در کاسه آب بچشانند
تا نیمه آید صاف نموده در نیمه پال روغن بچشند

مفت

پوست کور

بگوشت نهند تا آب رفته روغن بماند و مالند روغن غوطه
 صفت آن در ضد گشت **نقد** آنجود آب کوشیده
 و کهنک و پیچ و کبوتر و خفا و کرس و در جینی و زرنجور
 و روغن زرنجور مالند **نقد** آن زرنجور و تمه قطع
 بودینه گوی از هر یک دو مثقال چند بستر
 یک مثقال کنش نیم مثقال عاقر قرقاش یک مثقال سوزج
 نیم مثقال همه را بیکوب کرده در یک کاس آب جوش اندازند
 تا نیمه آید مالند صاف نموده بمشاق مثقال زرنجور
 یا بکجه اضافده جوش اندازند تا آب برود و روغن بماند
 و اگر در شرب آب جوش اندازند تا روغن بماند انفع است
نقد یعنی کج شدن چشم و زنج و روغن
نقد بید که بقوه سبستی و استرخای عضلهها بود
 که اینها

که پنهان در روی دلب بید آید و پوست پیشانی را
 از شکل طبیعی بگرداند **نقد** آنجودن ایارنج و کدو
 یعنی گشت و خورون چاه اینگون و کاهند و شربت
 بکنند و نظرد آینه چینی کردن و فراد از آینه چینی آینه
 و زمال پیش جوش ساسمه بمانند و در خواهر تاریکی
 نشستن **نقد** آن کب و سحر خورون و یا یارج
 لونا یا تقیه دماغ کمان بدار آن تریاق فاروق و شرف
 بیکوس و معجون ببارد خورون ببارد و جوش گشت
 و روغن قسط در خور و ایارج لونا یا تقیه **نقد** آن
 خطر عین درم باز غصص بریان کرده غار بقول
 سقونیا خرق سیاق بقور دیون از هر یک یک درم
 حاشا بقور بقول ساج پندی فرسین حبه سیخ

روغن لونا یا تقیه

قوت یا ضعف حرکت با هوای مزاج سرد بود این مرض
 اگر که مزاج غرض شود که پاری سخت کشید باشد
 یا جامع یا فراط کرده باشد یا شرا یا سبیا جزو شد
علامه آن اول تقویت قوت باید کرد و چیزهای گرم و قوی
 و استخوان را طبعات باید کرد و صبر که در خفا
 دست طبع و به سلطنت که در فایز کشت و خوردن
 صفتها یا **برق** صفت طوی حصاره فستق
 شکر فلفل از هر یک یک مثقال قهوه یا نیند که کشته و عسل
 با آب گرم شربت شرفی که شکر یک گرم
 و در بند و خوردن ما الله بمقتل تقاضا شکر
 و آنرا رمل یا نوازه از هر یک است درم
 در چینی تر فلفل از هر یک و درم و عسل و آن یک درم
 اتم را در دیکر

صفتها

همه را در دیکر که در حرکت کوشه یا شکر بکند و پودر
 و عسل که شکر عسل کشند اگر که باشد غرض بر دمن بخیرند
 بهتر و انفع باشد **علاج** اسهال آب کوشش و ولک کشند
 با نفع و در چینی بخورند و در غرض قط با نفع باشد نام بردارند
 با دشت نام او را گویند که نصف روی شکر یا نیند
علامه آن آن بعضی و حجت با در یک کرد و به معالجه
 که در جذام خواهد آورد و او کند **علاج** یعنی در چینی
 مخصوص و دست نوازند **علامه آن** در بعضی که آنرا اعضا
 و فرا کوششی و عیدی رنگ روی و قاروره بود
علاج بروغنهای گرم و حلائی گرم کنند و کینه شود
 تا آنکه سیاه بر آید و شکر و ریش و درم که کوبید
 در روغن بکند چند آن بخورند که هر یک شود

شکر

شکر

شکر

و غوغه کن مریخوش در کس دیابونه و شب بیکرم
 در گوش چنان دعا و قوا و خفت و زار دانه گوشت در آب
 جوش در دهان نوده غوغه نماید و شمع صحن را
 نرم بپوشد تا عطسه آورد و بخیل قسط بخشد
 هر یک یک گرم بر مکر گوشت و تر کرده قرحه صاف کرده در گوش
 و در روضه بگذرد آن سوزاند هر بوزده و صاف کرده در گوش
 چکه نه خدا انچه در آب باور چینی و فلفل و کرفس بخورند
 و اگر سبب بفرموده علامت آن کدورت و کرانی گوش
 و سردی و آب بسیار کردن علاج آن خوردن حصیر
 آن بپزد طری نیم شغال شمشاد بر بپزند و بپزد و بپزد و بپزد
 و انکی بر سر گوشت و چشمه بپزد و غار بپزد و بپزد و بپزد

و اندک که آب کرفس بپزند و در سر غلطانند و در گوش
 و در روضه ترش و صبح و شب در گوش بچکانند **سفت آن**
 است ترش بیا و اگر نایب بپزند و شعله و در روضه نیت
 با بکشد پست مقابل با بپزد و در گوش بکشد و بپزد
 تو اندک در از شعله ترش بپزد و در گوش بکشد و بپزد
 و ریش زقوم بر روضه بکشد و بپزد و در گوش بکشد و بپزد
 در گوش چکاند و اگر سوزد گوش بوقت بپزد و در گوش بکشد
 و شعله بسیار شود و علاج آن خوردن حصیر و در این آزاد
 و شعله بکتاب و شک و غیره و شال آن و در این آزاد
 روزه ندارد و قدری نمون و بپزد و در روضه بکشد و بپزد
 حد که در گوش و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 و از هر نای چرب و شیره بسیار بپزد و بپزد و بپزد

وصف اولی علمت آن بوقت شکم بری از طعام و شراب
زیاده شود **علی** حبشیا رو به بوی لکون را بخورند
و اکلیل لکنت بیشتر و پودینه در آب بجوشانند و بر بیکار
آن بر رند و از آن بر سر و گردن طاک کنند
و اگر در گوش کرم افتاده باشد و در گوش آب بر کشند تا آید
در گوش چکاند با صبر یا روغن سیاه یا خون گوسفند
یا روغن کل در گوش چکاند و اگر گوش درد کند در صفرا و
علمت آن زردی رنگ رود و قارور و چشم بود
علی منصف صفرا و جیفه که در صفرا و ای کشت
بدیند و روغن کل در سر که جوش داده تا که بپزد
و روغن نمک در گوش چکانند و اگر گوش کثود به علت
احتقان غلیظ باشد که در روغن جوشانده و بینی خشک باشد

علی

51
علی آن آب بر کین تازه آب کشته در گوش چکانند
و بجم کرم بسیار بر روند و سر خود را بر بخت کرم
و خنجر خنجر کشته و آب آن کشته در گوش چکانند
و زهره بر آب سیاه دانه جوش داده و در گوش
نیکم در گوش چکانند یا زهره بر آب کرم کرده
در گوش چکانند و اگر گوش ریش شود و چک آن
در گوش چکانند و اگر گوش ریش شود و چک آن
بر آید اگر جدید باشد فسیله از سر یا بعضی در گوش
و آن موم کاغذ و در روغن کاه و در روغن
قلعی شسته شش در روغن کاه و در روغن کاه
و فسیله آن شسته در گوش چکانند و اگر جابجایی
گوش ریش یا کرم افتاده باشد علمت آن چک
یا بر آمدن کرم از گوش **علی** آن موم و روغن

و مایشا را شاف کرده در گوش نهند و آب در مینه
ترکیه را جودر آن حل کرده در گوش بچکانند و اگر آب
در گوش رسیده باشد خوب با روغن زیتون که در آن
یکمیش از روغن کشیده و سه دیگر آب همان بزور بکند
تا آب بر آید و زکام و زردی که ابتدای نزله زکام است
بچه را بکند و چنان فرو آید آن را نزله گویند و تا نزله
از زکام نزکام کرم بود و تا نزله زکام کرم بود و علقش
از آن چشم در روی سنج شود و تا بچه از بینی
خزده آید نیز زیتون در زرد بود و پنبه و طی سوزد و در آن
علی آن اول ضعیف است و بعد از آن خوردن جلاب
عنا و بنفشه و شراب شمشاد در آب کرم شربت کرد
و خوردن شربت یمنوز و آن کل یمنوز در آن که در مینه

الذکر

کرک گویند چهار تنقال در یک با آب بچکانند
تا مینه آید صاف شود و چنان شست و آن
آورد و بخورند غذا سست بخورند و بچه را زکام
سر و بود علقش که فی سر و در بود و بچه از بینی
آید غلیظ و سینه بود و سوزش خلق بود و علی آن
و سببش که در کرم و علق را با روغن زیتون
کرم کرده بزور سر نهند تا عارت به قوع و غرغره
و آب و غذا که بخورد و خوردن جلاب بسیار
بدن شست و بسیار در دم و در آب بچکانند
مویز منقی که درم در کانه آب جوش سبزه
تا محراب شود و مالید صاف شود و تا بچه از غذا
خورد آب بسیار خشک دانه بخورند و سر بچکانند

کرم پدرزند چون مطبوع با بوند و اکید الکلیه شبت
 و در زنجوش در آب جوش نیده بخار آن را در بروش
 بکزند و خود و قطره و لادن را بر تپش نهاده آن را
 بر دماغ بکزند و خوردن شربت زوفا شربت زوفا
 و دوشمال بوشن با باریا و دوشن کفسر و دوشن
 کبر و پسابوشان از هر یک یک مثقال بجز شبت عدد
 همه را در یک کاس آب بکوبش تا محض شود و مالید
 و صفت نموده با هر شفا مثقال تنه فید بقوام آورند
 هر روز شبت و دوشمال بخورند بلسان شبت
 و بویا در باریا بچون از مود و غلیظه بود علامت آن
 که در شبت و کفسر کرانی سر و غلظت بول معلوم کرد
 بوی یکت و بد بود **علیه** آن خوردن مسکن دماغ

۶۴ جان با بکر در سر
 و دوشن زوفا

لکن **صفت** آن صبر قه و کرب در دم خم خطره و آنکه مملکت بزم نشسته
 سنبه الطیب بخوان و در چینی آب رول بکشد این بزم نشسته
 مصکح فستقین محمود و ترب سفید سیخه از هر یک از آن را در دماغ
 بخنداند آنکه همه را کوفته و غشیه آب خیز کرده صاب زدن با جود و دوشن
 و بابت زوفا بچون دماغ بدو شود از تقض غلظی
 که در جوی دماغ بدو شده باشد **صفت** آن در کسکه بخت کسکه
 سیر کرم و زید و زوفا **علیه** آن اول بول و شربت آب
 برفیق بکشد شبت شبت شود بعد از آن سنبه الطیب
 سوخته را در دماغ کشند تا کمال بد **صفت** دوشن چون از
 کرمی بود یا صفر اعانت بوشن دماغ و بخوانی و خطر بسیار
 بود **علیه** آب برکت خرفه را با بارون بادام برشته
 با لند و روشن بقتله و بادام را در دماغ چکانند

یا جزوا و در جزو ترنفل از هر یک در سوخته
 پس حبش شمع نه را بخورند یا سبیل و پودنه
 و ترنفل را سبیده در روغن دهند و در دهان نزله بیاورند
 علت زکام بر حضور از اعضا آن رانند که گویند اگر حبش
 و ثقیفه ریزد علاج افیون و غیر آن ریزد هر یک را یکی
 یک یک شسته حل کرده و کاغذ حوری را بوزن بسیار
 و بآن تر کرده بر حقیقه چینه و باغی را بر طرف آن
 و پیشانی و پشت چشم طلا کنند و نوشت در وسط
 و نکات نکات را با هم سوخته بر باغ مالک کنند اگر نزله
 آید شربت بر بخورند و در روغن ترنفل را سوخته با و سحر
 و یا شیش بندند تا بر طرف شود یا سرطان را که زبان
 بند گیرند گویند و بغاری خوشک یا بک حنظل

کز که در دهنند جابر گویند و پوست لبن و حبش که در روغن صندل
 و در زیر آتش شعله آن را با روغن که در روغن صندل
 کشند تا دو آن بر سر صورت و روغن بر سر
 انفع است بر کجای رسیده و تجوید ایشان بر کف آن
 بنجاده و ترنفل بنجاده و زعفران افیون از هر یک و این
 همه را نرم نموده حبش بمقدار خود بازنند و در روغن
 کاغذ خوب بریان کنند و از آن حبش روغن و صندل
 ناستا و دو عدد شب بوقت خواب بخورند و از آن
 روغن دو قطره صندل و دو قطره شام در روغن صندل
 که اگر نزله ده ساله بود که بر طرف شود و بخورند
 نزله صندل و قدیم است ساله را نافع بود و بر طرف
 مسکن الان که در وقت بهرم حبش است

عقل از شک به ساق و آب غوره بخورند و این در دانه
 دارند و آن که بجز سبب الطیب و پست ترنج و نخل
 از هر یک یک مثقال و نقل حدقه از هر یک دو مثقال
 زنجبیل نیم مثقال سنگ سه دانگ کوشه باقی مثقال نیم
 مثقال کلاب و مثقال صمغ عربی در آن حل کرده باشند
 و حبث را بعد از خوردن و در آب یک خشک کرده
 همیشه در دانه نهند دارند و است آن را فواید بزرگ
 معذل مصطکی روی چغندر شات بهاء و مثقال کبرای
 صندل صمغ عربی پازلیج سینه هر یک نیم مثقال کوشه و پخته
 با کلاب شسته صها سازند و در آب یک خشک
 کرده در دانه بزنند که نفع عظیم دارد و **حبث** و **حبث** و **حبث**
 دل و معده و دماغ نافع و باضم نفع بود و همیشه در دانه نهند

مثقال

حبث از شک به ساق و آب غوره بخورند و این در دانه
 دارند و آن که بجز سبب الطیب و پست ترنج و نخل
 از هر یک یک مثقال و نقل حدقه از هر یک دو مثقال
 زنجبیل نیم مثقال سنگ سه دانگ کوشه باقی مثقال نیم
 مثقال کلاب و مثقال صمغ عربی در آن حل کرده باشند
 و حبث را بعد از خوردن و در آب یک خشک کرده
 همیشه در دانه نهند دارند و است آن را فواید بزرگ
 معذل مصطکی روی چغندر شات بهاء و مثقال کبرای
 صندل صمغ عربی پازلیج سینه هر یک نیم مثقال کوشه و پخته
 با کلاب شسته صها سازند و در آب یک خشک
 کرده در دانه بزنند که نفع عظیم دارد و **حبث** و **حبث** و **حبث**
 دل و معده و دماغ نافع و باضم نفع بود و همیشه در دانه نهند

بهر یک و منفذ چون شش ندارد و از ریه است آن ماده
 حرکت آمده چنان معلوم شود که دندان دردی کنند
 و سبب درد دندان یا زخم ریه است که درین دندان
 راه یافته یا زخم دندان شیرین بسیار دندان شستن
 یا زخم ریه یا شش دندان شستن چنانکه آن حرکت
 در آید و خونی از آن بهر سبب و کند و شش گرم گردد
 و دندان را بخورد و از پاره را آورد و حرکت کردن که بها
 در دگست و در صورتی که دندان خون دندان نفق عظیم
 دارد و اگر که دندان دندان ریه شش آن راست کنند
 و در دگست پس دندان دندان دندان دندان دندان دندان
 بکنند و دندان را بهر شش کنند که لذت حیات بکنند
 علاج اول مضیق و بعد از آن شستن با کردن

صفحه ۱۵۴

که دندان دندان دندان
 در دگست دندان
 در دگست دندان

صفحه ۱۵۴ آن حلقه که دندان دندان دندان
 برین دندان بالند و حال چینی و فون نشسته و شسته
 آمده و اگر مازج و شش دندان دندان دندان
 جزوی تر نقل و بهی از هر یک نیم جزو زنج خفیه
 نوشت در هر یک شش جزو بهی را ساید هر روز
 شستن غایب که با این حال دندان درد داشته
 با شش خفیه یکی را با آب جگر که در دندان در کام دندان
 بالند و دندان را کش ده و از دندان بسیار
 از دندان برود و بعد از آن دندان دندان دندان
 ساق را سوزد بالند و اگر که دندان دندان دندان
 در آب روزه با شش خفیه دندان به طاعت شود
 و این **سئون** بالند شست بوی دندان دندان دندان

در سر که بچوشتان غلیظ شود و برین دندان
 با بند و ریشیه و بچه زبان بند و خورانی
 گوشت در آب بچوشتانند و صاف نموده بر آن مضمضه
 کنند تا آن دندان حکم شود و هر روز خوردن کنبی
 نیز مانع شود خوردن شیر و عنب و طبع را بطبیعت
 و نیز نرم و شستن صفت آن در شیر کشیدن غذا
 باشد و برنج بکند و نان را در آن خوردن و اگر از موی
 سر و بر روی آن در دوزخ زبان بود و بچه بر زبان
 و از دوزخ روی و در رم بن دندان بود هر که آب
 سر و برین دندان برسد و در زبان او و از آنجا
 گرم و بجزای گرم اگر که ببرد **علیه** مضمضه بکند
 و پودینه و عرق و فلفل و سقر و شیطرم برین دندان

یا کون

یا کون و تریاق را ببلور و خون اگر بن دندان علیا شود
 با زرد چوبه و فلفل کون چنانکه شافی از زرد چوبه در آن
 تا به سوزد بر دندان گرفته و صمغ فوخته بر دندان بند
 و تفتیده و مانع بخت برنج فلفل اکبند **علیه** و آب بخورد
 و اگر که دندان و گرم انداختن بن دندان بر آنکه حدوث
 این یا از نقص رطوبت یا چربی سخت بر دندان شکستن
علیه این بهر بن یا بوم را با شحم باز و بکند و رشته و صفا
 بمقدار فلفل غلیظ سازد و طبقی را بر آب کرده که دندان
 آن نهند و با روغن آینه را در شش شمع کرده بر دندان
 کشند و یکی از آن در صفا را بر آن نهاده که سرمه
 در آن سورخ داشته بجز بر آن نهند و سرمه
 یکمیش در آن سورخ اند و سرمه دیگر را بر آن دندان

کرنده تمام کرده در آب ریزد فوراً در بر طرف
و اگر سکن شود مکرر کنند **سهرقا** یعنی است
شدن گوشت و دندان **علت** سهرقا زنگ زدن
و زنی بخیل **علی** آن کلان روش بیاور از بخیل
سوده بر شیب دندان ناله شفا یابد خون رقیق
از آن دندان که آن لته دایره گویند تولد آن علت
از کثرت رطوبت **علی** زرد سبز زان تصفیه
شم **کمز** **سهرقا** سکن نماند **درم** آن و
در دهوی علت خون است و در صفرا و رطوبت
و زردی رنگ و در غمی خدی رنگ و در درم
و ترش دهان و در سودا و ریزیک رنگ و حکم و شور طبع
و آن بود **درم** خون کم کند و باقی را به نونه علی کند

الکاز

اگر گوشت دندان بخورد شود از ماده گرم خواهد بود
گذر و سل و سر که غصه باند و بان و بک
خاسته که بهند و سر گویند خنده برین دندان
بالند **صه** **سهرقا** **علی** که آن سیه زرد و باز
غصه را با کار و خورد ریزه ریزه کرده در سر که کند
بجوش نند **محر** **سهرقا** **علی** که آن سیه زرد و باز
درم زبان و غیره در آن آن درم زبان خون از خون
جو سهرقا زبان و شیه نیز طعم و آن و خرقار و
علی **صه** **سهرقا** **علی** که آن سیه زرد و باز
خنگ مشر بر ز قطن **سهرقا** در آن که نموی آن را
فرد برند و امثال آن **درم** **سهرقا** **علی** که آن سیه زرد و باز
جز را بیا بد خون از ماده سرد و به علتش رطوبت دندان

تاریخ

۱۰۰

[illegible]

محمود

معلوم شد اول آن موضع را بر وزن کجده حرب کرده و خردل
با آب بخورده بر آن ضحاک است. و ککه با روغن کادو انار
غریزه کنند و اگر از اینها علاج نشود بر از آدمی و بر از
سگ حید را ساید ضحاک کند که محرب است و چون خردل
سپارود و در دوشته پنج است از کوی بخارا
دشت بنویز و بخورند و آب حقایق غریزه کنند اما چون
در حقایق خون کم کنند کردن لازم است بدفعات خون کنند
و اگر ضحاک دانه بزرگ زیر زبان تواند زد و از همه
الفع است و چون رگ زیر زبان زند تا سه روز
غریزه کنند و بعد از سه روز آب حقایق و آب شاه
توت و آب زرشک و سرکه و آب زاندرین
و امثال اینها غریزه کنند **غذا** بخورد آب مشق

در کمر جراح طعم و خلق ورم کند علقه کن در جبهه است
در دین است و برابر بر دوش نه بود و در دوی می
رگها و در صفراوی تب نیز و برکت خست نبض و یا علقه
صفرا بود و در بلغمی سفید و سوداوی تیرگی رنگ و یا علقه
سوداوی **علیه** هر یک را مطابق علقه دوا و جلا با یک
در هر مرض که نشسته **در** صد اگر شود چون از کرمی
علت خستیدان و بیاری مری تب و درستی زبان
بجو **علیه** مسکه تازه بنهار خورون و روغن کافور کم
با خلط سوخته خورون و فلفل صندل با قیغ غوغه کردن
در حاکمی است که طبع آن دفع شودی از شش
اعضا می که مقدر است با آن می کند **بسیار** یا از نرمی جو یا از
خست و یا زکام بسینه ریخته و اخلاط غریب بسینه آورد

علت آنکه از کرمی که یا از سردی که در سبب است و تب و یف
حوشی شش و مجر بسینه خشک و منجمد گردد و راه تر و نفس را
تنگ کرده باعث فشر و یکایه شسته موجب آن شود که دم ریه
طبعی آن کرده نفس را حرکت آورد و غش و مجر بسینه
و خلط را بافت رفته و دفع آن خلط کند و با شکر آب
در این حق بر او ایفا و آب خنک اجزاء برشید و در منجمد کرد
با شکر یا بغمز لای و در قلم معده جو شسته از اطراف مرز که
و حوش شش را بشوید و آب زده شش را شست
طبعیت کردن به تفریر اگر سرفه خشک و یا شش بود و از آب
سرد خوش آید **علیه** به طبع سینه و غش و شش و پر
سپندان و فوس خیا چوب در آب جوشانیده صندل
با ناید شیرین کرده و در مقدار غش و خیم با ناید

نبتی که یکدم زوفا صد و نوبت یک یکدم بهر
درده برابر آب جوشانیده که یک شکر در آن
لیس بیدارند و با شکر خورند یک یکجایان و بوزن
تمام از وی چند سفید و اخضر بقوام آورده و وقت
صبح به شکر شکر آب در آن که بر وی دفع تر که است
حلبه و انجیر خشک و نیز نقره سفید که فسیل از هر یک
یکدم زرد و نازک صحر زوفا خشک یک یکدم بهر
درده و زن آب جوشانیده که یک شکر در آن
صاف نموده و برابر عسل قند و صحر که بقوام آورده و هر روز
به شکر شکر آب و در این قسم که در خوردن
معجون زوفا نجات دفع است **در زوفا** که در
پیشانی از هر یک ده دم فرد طعم از هر یک یکدم
ده دم زوفا صحر که در یک یکدم

خوب بودیم مقرر زرد و نازک صحر که بقوام آورده و هر روز
کودنه و خیمه و باطل بقوام آورده و بشند شکر شکر شکر
تا چهار شکر هر روز شکر بخورند و لوق غاریقون بپزند
در آن که در پیشانی از هر یک یکدم بهر
فراغیون خشک از هر یک ده دم میسایه صحر البطم
از هر یک ده دم یک کدو که در غاریقون از مومینه
کدو بپزند و در آب کس و صحر و میسایه در کمال صحر
با صحر بقوام آورده و شربت سازند و هر روز صحر شکر
دو در مینند و این **در زوفا** که در پیشانی از هر یک ده دم
زیره که فانی قردمانا هر یک یکدم بپزند و در این چهارده
کودنه با عسل بپزند و **در آن** که در پیشانی از هر یک ده دم
شکر کس و پیشانی با بوی عسل و غاریقون با دوام

مسور کوشه بوزن همه نبات کوشه بجا بعد از آن حساب سازند
و شب و روز آن گیرند و اگر **کوشه** بود از آن سرده آید **علاج آن**
ترس و بجزیر بخورند **صفت آن** مغز تخم غریزه مغز باد و تخم
زنجبیل و سروده قرص سازند و وقت آمدن روزه یکی را
در دهان گیرند و اگر با خط بای نصف بجزیر نقد و نصف
و زنجبیل کنند و یا آنکه زعفران و صدالتس و نبات و لاجورد
جوش داده زمان زمان که کرم قطره قطره بخورند و اگر شیر
عسل و دانه خشک شش هم در میانند بهتر باشد و یا آنکه شش
و کثیر نبات در شیر کاه و زرد بجزیرند و اگر سرده کنند
غالب ده دانه اسهالتس میقال در آب جوش آید
صاف نموده لاجورد بعد از شیر خشک شش هر یک یک قاشق
و نبات نموده چهار مثقال در آن کعبه و باز جوش داده
کاه بجزیرند

که کرم بخورند **اَشش** جو به شیر خشک شش و پنجه خورند
و اگر **کوشه** بسیار گرفته شود لاجورد آن کشته علاجش را که به
گویند و بعد از ششیه مانند بجزیرند و نبات آن میقال
و تخم توره و عاقرقما و اینون هر یک یک مثقال و نیم مثقال
بزم نموده و نبات دانه ماش حساب سازند و وقت خواب یکی
یا دو بخورند و اگر با سرده خون و خلط آید و تب با هم علاج آن
اینون و تخم کاه و صغیر و پاپ و برزنجبر و بوسنخ فاع و رب
التس و زعفران هر یک یک مثقال همه آن کوشه و شیر باقی
بعد از حساب سازند شش بر بقیه اردانه ماش یک راسخ
و یک راسخ بجزیرند یا آنکه تخم مود را در قدر آتش بجزیرند
و صاف کرده بخورند از هر قسم سرفه که به طرف شود
و غدا **اَشش** جو با کک که پنجه گویند و شیر و در تخم بلوا

با شیره خنک خوش خوردند اگر به پنج بخورند خون صاف شود
 و کثیرا و کثرا را شرب می شود و در وقت گند **در بطن**
 بخورند **۹۰** اینجانبیم گوشه شش شمال در یک پارچه آب جوش
 با خیار آید و مالیده صاف شود و با شقیال نبات بپسند **۱۰۰**
 نفس با پسته آید و اخلاط را به شش از نه جوشی تصفیه شود
 و با از بلغم **علت** آنکه از بلغم است بدون تشنگی و از بهر سردی
 ناخوش بود و خوش آمدن از بهر گرمی بود **علت** در هر دو صورت
 نه کردن متواتر باین طریق که خردی و نیم تراب و بکشی
 عسل از هر یک قدر و در یک پارچه آب جوش داده و صاف شود
 بخورند و هر مرتبه را بر دهن بخورند و بکشد کرده بکلی فرو برند
 تا آنکه آید و در وقت گند **۱۰۱** شربت زعفران را با آب جوش
 خورد و در وقت گند **۱۰۲** اگر بخورند روزی یکبار و در وقت گند **۱۰۳**

۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳

که با شیره خنک خوش خوردند اگر به پنج بخورند خون صاف شود
 و کثیرا و کثرا را شرب می شود و در وقت گند **در بطن**
 بخورند **۹۰** اینجانبیم گوشه شش شمال در یک پارچه آب جوش
 با خیار آید و مالیده صاف شود و با شقیال نبات بپسند **۱۰۰**
 نفس با پسته آید و اخلاط را به شش از نه جوشی تصفیه شود
 و با از بلغم **علت** آنکه از بلغم است بدون تشنگی و از بهر سردی
 ناخوش بود و خوش آمدن از بهر گرمی بود **علت** در هر دو صورت
 نه کردن متواتر باین طریق که خردی و نیم تراب و بکشی
 عسل از هر یک قدر و در یک پارچه آب جوش داده و صاف شود
 بخورند و هر مرتبه را بر دهن بخورند و بکشد کرده بکلی فرو برند
 تا آنکه آید و در وقت گند **۱۰۱** شربت زعفران را با آب جوش
 خورد و در وقت گند **۱۰۲** اگر بخورند روزی یکبار و در وقت گند **۱۰۳**

که با شیره خنک خوش خوردند اگر به پنج بخورند خون صاف شود

دو دو غبار و آتش سرد و خواص صبح و امتداد و شد
 از معتد بود و از **مشرق** شش و سینه و سادات ازیه و ذات
 الجنب و ذات الصد و نفس الدم و دوق و خفقان
 اگر با برزخ چرخد ریم آید آنرا اسل گویند آنرا که از حرارت
 اعلا شش بود و اگر در دپلوی چرخد از اذات الزیه گویند
 که از حرارت با غل شش بوده و اگر با برزخ خون بر آید
 آنرا نفس الدم گویند و اگر نقص و باریکی و ضعف دین
 و کور افتادن چشم و سلب است تمام و از اذات گویند
 که از اراض و اورام دل است و اگر در این حالت
 تنگ نفس بود و اورا خفقان گویند که اگر با ضعف
 و اگر در سینه بود آنرا ذات الصد گویند
 و اگر به کور است به شش آنرا ذات الجنب گویند و اگر به حجج

است

اقام اینها را سبب این فکر و اندوه بیک و فراق و ترس
 مفروط و حرکت کردن زیاده و اشدان از جالبه کنند
 یا از غذا و چیزها مضاده شد شیر و مای طعمی
 شود ترش یا تلخ و نیز مفراط از امتداد اراض عارض
 کرد و معالجه هر یک به تقصیر کوم خواهد بود **علامه** که
 از حرارت ریه است بدو اما قابض باید کرد چون ترش بود
 با شیشه خورده و **نکته** که گشت مرغ باد و بازه سرطان
 بخورند و اگر از خنده او غل ذات الزیه برزخ خون
 آید و تب کنند و بدن لاغر شود و حرارت مرغ و برافروخته
 بویا آنکه بعد از خوردن طعام سرخ شود تب شدت
 و در دپلوی چرخد بعد از اذات شش و تب
 در غل است و خونیکه بل بود مرض سبب سحر زنگ

اور سست که هرگاه رقتا حد کرد و در سرف
 علاج اگر در سست از علت دریا بند و قوت تمام شد
 قصد بسلق کنند و خون از طرف رست بگیرند
 اما تقاریق و صندل و کافور و کلاب بر سینه بکافند
 و غدا کتاب جو خوردند یا عسل بر زقطه و در غنچه بدارم
 با فروزه هفتاد جو خوردند و با گوشت بر کتان یا آتش جو
 و بنور دیشتره شش و گوشت خروس در شش بند
 یا گوشت بزغاله و در آن گوشت که طبیعت محب شود
 و بقیه بقیه بخورند **شفیه** بقیه غایب بنور سستان
 یا نبات در یک پال آب جوش داده صاف نموده
 بخورند و تا سه روز شیر خور شیر زنی که دختر شیر ده
 بخورند **سرف** شحم که در اسهال شبانه روز در غنچه بکافند
 به چینند

بنیس تند و بخارند که در سرف شحم یا صندل آن که در اسهال
 جو کشته و در کاه کشته گیرند و بشد تنور یا نون تمام زیر آتش
 کرده صبح بر او زده کل و غیر آن را دور کرده بقیه در آب
 کرفته تر بخین در آن حل کرده و تا بخورند **سرف** طبیعت
 از بالا و پایین دفع ماله که در سست از تر او در آن بکافند
 و اگر از یکجا شخم که از بالا یا پایین دفع ماله میکند معالجه کنند
 اول رگ با سلق بزنند بعد از آن قوس که در سست
شحم آن که در شحم و کاه از منی ورق کاه سرف از هر یک
 چهار درم که با وجب اکس بریان کرده از هر یک
 شش درم سه و ساج و مغول طباشیر کثیرا
 از هر یک خرد درم صمغ عربی رت اکس از هر یک
 محبت درم شکران بریان کرده یا زده درم همه بکافند

و چشمه با محراب بشوند و بشیر خفته در ساجده
 هر روز ده درم بخورند **دویم** شیخ خفته و نیزه که سال
 و کار و منبر که در آب سرد برینده خفته بخورند
 و آفتاب و کند و روغن بادام و کباب و کمره
 خفته بخورند **غذا** انزوره عکس با آب خورده و ساق
 و کباب گندم با زرد چوبه خفته بخورند **سوم** کرم در جگر
 سینه تصدیل و غش اگر زود داده **عسل** شکر
 پخته و در دیگ روی دست چانه مملو شود که سوزن نمیند
 و تب لازم و بنفشه شادری و سرخه خشک در اول
 علت دوقت بخورند بر آمدن خون به تخم یا کماندن نفس
 با کرانی پهلوی **علاج** اول که با سلیق از طرف چپ
 و خون پیدان گیرد که رنگت بر و اندکی که به هر دو طرف
 مازند

غالب شود **و ششم** طبیعت بالوی کجا را غلبه بشود
 بخورند **هفتم** بنفشه خنای بنویز سستان در یک کاسه
 جوشانده قانیه آید صاف شود و نبات برین و شربت
 در آن خورده با زعفران خفته بخورند **غذا** شش و کمر
 خفتش و بنفشه و نیلوفر و نبات و پستان و روغن
 بخورند و موم روغن کبیر او خلی و بنفشه و نیلوفر باشند
 به هر دو و سینه و از آن سر و و میدا که حفظ
 کنند و قرص طین بخورند **هشتم** کمر آری و کمر تخم
 و صغ غلی و خون سیاه و کماندن و کند عسل
 قرصه شادری شری یکدر بخورند **و نهم** در ذات الحلب
 برنه رطوبت بر آید در کت و بنفشه و سبب
 و اصل کس و بنفشه خشک و عسل بخورند و خوردن

آب پاپه فاضل و خوردن خربزه و اگر آن رطوبت
 باشد و اگر آب پاپه است و خوردن آن در سینه که
 بجز روزه **مصلحت** آن آب که در سینه است پسند
 هر روز که می خورد و در سینه فاضل و در سینه
 و در سینه های خوش هوا و کما راب و آن و سینه
 و صدای خوش و حزن و صدای بد و کینه و در سینه
 شسته و خوردن آب شسته شغل کهن و با چوب کتان را
 یا غیر آن فاضل فاضل و کافور و صندل و زرد بوم
 انداختن و **مصلحت** آن است که بکشد بر میان کرده آتش جوی
 بچه و گوشت بز فاضل خوردن و آب پنجه و برف و یا چوب
 و شیر و تخم خربزه خوردن و ریش شیطرح پسند
 و برکت و شکر است را در آب جوشانیده صافه هر روز که
 بخورد

بخورد و در **روز** **الصلاه** و از آن آیه و از آن لطف علاج سهل
 نباید کرد و اگر خورده است بجهت اعتقاد باید کرد و حقه که در دنیا
 در ارض مفید است **صفه آن** بنفشه است قی بنفشه و بنفشه
 حل خلی از هر یک دو مثقال و با سبب آن از هر یک یک
 و آن بخار را بچند و معطر کاچره و مثقال آب حقیق
 نیم پاله همه را در یک کاس آب جوشانیده تا نیمه آید
 صافه است مثقال شیر خشت در آن حد که صاف
 نموده با صافه چغندر و غرغره و نمک حقه نماید **و حقیق**
 حقیق که کثرت است و کما که دل را جوش کرده و این است
 یا از سواد و از کرم بوم یا سواد و کما که از سواد و از کرم
 کرم بوم یا سواد و از کرم بوم یا سواد و کما که از سواد و از کرم
 کما که از سواد و از کرم بوم یا سواد و کما که از سواد و از کرم

و در خورشید و روی و رنگ قاروره و شیرین طبع
 و مان بود **علاج** سبکچین ساده درم کلاب ترش
 سبک ترش ریوسن ترش ترنج از هر کدام یک شانه
 ده درم دود آنک ترش کافور در آن حکم بخورند
علاج ترش کافور طباشیر شخم خود شخم کاسی شخم کاسی از هر یک
 چند درم رب لکوس منحل نموده از هر یک یک درم مغز
 شخم خربزه و مغز شخم کدو از هر یک یک شمش درم ترنجبین ده
 درم کافور عذرم همه را کوفته عصاره بر قهوه قرص نش
 شش از ترش کافور و نیکوشه با ترشی برنج که از هر یک پنج
 کوبیده با برکه با گوشت مرغ یا بزغاله بخورند **علاج** شخم کاسی یک درم
 برنج را در آب بجوشانند تا بپخته و جوش آن شود در ظرف کوزه کشند
 آب صاف بکشند داده بر آن ریزند و در آب یک کاس

(از کوزه)

کرم که از اندام ترش شود **علاج** خضفان یا درد پهلوی یا ف
 بعد از فست بعد است **علاج** آبنه که در امراض
 معده خواهد که یک **علاج** شخم با طر شدن و از کافور
 جمله قوتها بخورند و عصاره را کوبند و سبک آن به تخم رغن
 روح است که از استغفر و تخم مغز طارنج چون صبح بسیار
 و در دهان باز اطحا چون قویج و امتنا **علاج** سرور و بوی
 و صیغف و بطی چون بنض زرد رنگ کافور قاروره
علاج در وقت عارض شدن کلاب و آب سر بر روی
 و ضد کلاب بچهره دخی بچندین و کافور کوبیده را تر کرده
 به باغ او دشت و خیار و درنگ سر کرده بخورند
 و شربت سبب شراب حاض و شراب نیلوفور
علاج از سبب درد دماغ بود و **علاج** همان در دماغ کشند

کرم که از اندام ترش شود
 کرم که از اندام ترش شود
 کرم که از اندام ترش شود

غذا اما اگر معده و مخ بریان کرده و کباب و زرد تخم
مغ نیم برشت خوردن اگر از خون بود ضد و جنت کردن
و اگر آتش و گرمی باشد در معده آرد با قند و عسل
یا سبزی و در او معده و مخ و فواق و نفخ و کولیک
و شقاق و سوزش و آبله و بثورات و کوفت و فواق
و گرم معده و قویج و میضه و ذریه که از رطوبت و رطوبت
رویه طبعه و به معالجه آنها را بکشت و مفتحات و حلات
و مفتحات شد جزا شات ریزه با بزرگ و چنانچه هر کس معده
از سواد المزاج بارده یا رطوبت رویه بلغم ضعیف شد
بکشت رطوبت رقیق و برودت ضعیف کرد
با رطوبت غلیظه عرات هم بخور رطوبت غلیظه را نمک
داد یا زرد تخم شد بقا و نفخ شکم بزرگ و کباب شد
که در شکم

در شکم از کباب دیگر مثل حبس بول بزرگ است
چون هم خروج یابد یا نشود یا آنکه از کباب خونی و آب سرد
بنا خوردن یا در بزرگ یا آنکه بعد از صبح یا تمام گرمی
سرد خوردن موجب شدت کرد و در راجع تولد کرده
و یا از رطوبت زائیده و غلیظه از بزرگ بزرگ و حرارت
بکشد اعتدال است پس با قیاس و انقیاض از معده
برای دفع خلط رویه طبعه حرکت و کفان میدهد
و شاید به تخلیه بر و از آن فواق گویند اگر رطوبت
زائیده رقیق و حرارت در معده اعتدال بود به کشت کرد
خوابین و جالبقع و امثال آن کرد و در کفان شش و لی
و شبها آب رقیق از دندان بود و اگر در طبعه رطوبت
جمع آمده و بلغم بجز و غلیظه شد به کشت ضد و کشت

کرونی **علا** پیش دل و خفاقی باشد و اگر رطوبت از به یار
بودت در معده جمع شده **علا** در دماغ علیا و حج و قنق
امعا بهر سینه زوده و طولی متورم و شنج شده
و در کبشید از این سبب که کشت سطر کرده
و در دماغ کشت سطر کرده و قنق کرده **و اگر رطوبت**
از به یار در دماغ علیا و حج و قنق شده باشد
و به سال و پیش کرد **و اگر رطوبت** از به یار
و امعا بهر دماغ و غذا در دماغ و غذا در دماغ
الضمیمه زوده و بهر سینه کشت سطر کرده و قنق کرده
با ش متورم و کشته اگر بودت زاید است متورم
دست دهد و اگر بود برابر باشد همه در دماغ و قنق
و شرف کبشید کرد از زنده که شمه از مواد و حج و قنق

که در دماغ

و در دماغ رطوبت بود و دماغ علیا و حج و قنق
و دماغ هم رطوبت دارد که غذا از پیش از نه غذا می یابد
و در دماغ رطوبت شده و موجب تحریک تمام مواد باشد
و جمیع اعضا گرفته که با یکدیگر ریاضت می دهند و کبشید
و از این سبب که موجب کشت سطر کردن دل و صفاقت روح
که می بین سبب در سینه نیز بحال مواد و کبشید
در ضمیمه یا از زوده و دماغ سطر و کبشید از به یار
و در دماغ جمع شده **علا** در دماغ و دماغ سطر و کبشید
قنق و قنق باشد و کبشید در دماغ کبشید **علا**
جوارش زیر و قنق و قنق و قنق و قنق و قنق
و دماغ سطر و کبشید **علا** در دماغ و قنق
و دماغ کبشید در دماغ و قنق و قنق و قنق

کرده دیگری را تا نیمه آب کرده شسته را در میان یک
پا و زرد و سر یک اسب پوشش که در شسته بپوشانند
تا مصلح در آن حل شود و خوردن باوه الحیوه که فایده
نیست گویند **شفا** زنجبیل و زعفران و در جوی انداختن
و مبله زرد و شطرنج مندی و زراوند مدح
ضمیمه الشلب و غیره طعنه و عروق با بونه یا چهل تاره
از هر یک ده درم شخم با بونه خردم بنویز منقی سی درم
بهمه را کوفته رخمه و دو وزن تمام رو در عسل بقوام
آورده بپزند شربتی دو درم بخورند و خوردن
از هر یک شیری که صفه آن در صداع که شست
خود آب با در جوی و فلفل خورند و علامت **از** زرد
بنم در معده با بونه و قیاس و تنوع بود تا تشنگی نبود

علامت آب

علامت آب بک شرب در ترک و خوردن عسل یک
قدح بخورند و خوردن حبشیا **شفا** آن صبر سقوی
سه درم بپزند مبله زرد و ورق کل سمنخ و
مصطکی و ترب سفید از هر یک یک درم بپزند
کوفته و پخته با آب حبس از شرابی فلفل
بوقت خواب بخورند و همچون خیار خیره که در امه
معنی که شت بخورند **وجع المعده** در معده چون از باد
علامت انتقال در دست از موضعی بر موضعی **علامت** ریوند
چینی با شرباب دینار یا دیورند و زعفران با در جوی
غایه **شفا** زنجبیل و شخم کاسنی بکوفته کل سمنخ از هر یک شخم
بپزند و شربتی که از زبان کشت از هر یک کشتی
کوفته در یک پار آب بپوشانند تا نیمه آید صاف بنم

بیشتر شد بقوام آورد و هر صبح دو روزه در دم نکند
حکیم میقال ریوند نود و در خنجر نیم گرم است تا بخورد
عند بخورد آب بخورد و بعد از آن از آن در دهان بکشد
میون گوشت را دست نماند **عند** زیر کلاه بکشد از
در هر یک سینه و حنجره و در هر یک کمره و کتف و
سینه میقال از خنجر در آب بنوع از هر یک چهار میقال بود
از منی یا کتف ده میقال گوشت و غده با سه وزن عسل
آورد و کشند شرب میقال یا ده میقال صبح و شب تا
شام بخورد و در آن صفا بود و عسلش شکر و غلیظ
در زردی رنگ قرار دهد **علاج** مسهل صفاوی است
در ابرام صفاوی گذشت بریند **و اگر** از سست
و بغم بود عسلش رطب نشین از دمان و غیره رنگ
و عدم نشان

و عدم شک بود **علاج** زیت و شیش بیدار **علاج**
زیت شیش زنجبیل غلظ و در لعل و عاقر قاقا و بوز
از هر یک میقال نبات میقال گوشت و غده با سه وزن
آورد و بقوام آورد و بهر سینه و هر صاحب میقال
از آن بخورد **و اگر** از سودا بود عسلش بودی طعم
دمان و سوزش قم سده و تیرگی رنگ بود **علاج**
از گوشت قاقا بر نیز کردن و سهل بود و خوردن
و بید تعینه بدن دوا **الک** صفا خوردن **عند**
م و آید نافه کمر و حجاب بغیر ابریشم مفرغ
زربا و در و خ عرق از هر یک میقال بجمه رخ
بهن بغیر سبیل الطیب بل و قرقفل شاد رخ صند
کشنه چند ستر نفوذ و بخت از هر یک نیم میقال

منک خالص را که عمل خام و وزن تمام او بر کوفه و بختنه بان باشد
شراب نایک شکر بخورند و خوردن زرشک و **دانه** شیرین و **دانه** مملو
از شیر آرد است و اگر را بختنه از زرشک و شیر کاه بختنه و در آب
مکشند در آن مقدار شکر را در نصف شکر آب بختنه
تا سه صد مثقال باند مالید صاف شود و در دست مثقال
قند سفید و شکر مثقال سیصد و در ده برکت کمرش
شش مثقال قند که برسد کوفی پنج مصحح سازون
هر یک سه مثقال قند صفا ریز با زرقه جوز بواسطه
زربانه از هر یک دو مثقال مشک و اندک قند با کلا
سایده بعد از آن با آن بشنند شربتی از یک مثقال قند
بخورند و **دانه** مملو عکاش در دهن و در شیرین
و نان و زبان و رنگینی کار و در ده بود **دانه** شیرین

دانه

دانه کردن و شکر و نان و با زرشک و سستی که در **دانه** شیرین
و در دم معدوم بر زرشک **دانه** شیرین و در دم معدوم
بود **دانه** شیرین و در دم معدوم خون کم کند و در **دانه** شیرین
قند نماید و خوردن کند اطفال که بر قند آید اگر رنگ آن زرد بود
دانه صفت و اگر سفید بود و بغم و اگر تیره بود و سست
از صفت شراب بختنه **دانه** شیرین و در دم معدوم و اگر
سیتر شود بختنه و در دم آب کوبه و بختنه و در دم شکر
قند سفید و دست مثقال رتبه و در دست بختنه تا بختنه
آید شربتی در مثقال تا سه مثقال بخورند و از بغم یا اطفال
دیگر شراب می بر و شراب آب اسهال **دانه** شیرین
از بختنه قند صفا و زرقه جوز از هر یک یکدوم بخورند کرده
در دست بسته در یک مثقال شراب کوبه و بختنه شکر

نقد و تحریف
نقد و تحریف

قائمه

چنانچه شمع با نذ حب و لیف صابون باشد شمع قند زنی شود
آوردن و صابون در غفران از هر یک در انی در حب صابون
از صابون ناید و چون یکدیگر بند و در غفران کردن دانه دارند
بقدر صابون بخورند از شمع شوم نور و صابون درم در یک صابون
آب یک شانه تا نیمه آید صابون صابون باشد و شمع قند زنی شود
چون با نذ خون بر آید صابون صابون که با نذ خون باشد
حب اکس بخورند و شمع شوم نور آید در صابون شمع قند زنی شود
چون شمع از طعام بود یا به نذ شمع کم خوردن غذا بود
چون شمع از طعام بود شمع بخورند و شمع شمع شمع شمع شمع
و باین دو اما آب تر و آب تر شمع شمع شمع شمع شمع
و بیدار کردن شمع شمع شمع شمع شمع شمع شمع شمع
اگر از رطوبت بود که حرات و تحریک آن
بخورند

صاف نموده چاشنی که در آن صندل و گلاب
 تا سه روز در صندل برطرف شود و چون آن را در
 طبیعت بر اندازند و این حرکت را که در
 که انقباض شود و در کفش صندل از خوردن و حرکت
 بجهت دفع و این خوردن و حرکت را که در
 بعد که در نیم صندل جمع آمده و بعد از آن خوردن و
 بعد از آن خوردن و دفع کنند اگر از این حرکت و
 غذا او دایمی شود و **علیه** آب کرم با روغن بادام
 یا سبوس با آب کرم خوردن و دفع کردن و با
 آب انارین بکشد و فحاح خاندن یا از شراب خمرین
 خوردن **غذا** کنگر با جو نرم با روغن بادام و شکر
 و اگر معده غلیظ بود اول با پی شور بخورد و آب است

در

و آب تریز که با قدر نمک بر بالای آن حوزده و یک
 و اگر بدشو از آید بر مرغ و بر روغن کج و کجه و قلی زد
 بر نه تا که خورد و بعد از آن که در کفش بادام بخورد
غذا بخورد آب با گوشت کبک و گوشت بوز و اگر در
 خواق تا آید علت ظاهر شده است هر الا خدا رود
 بکشد از نه تا علت را دفع کند **علیه** علت آن شود
 و دیگر که شش طعم از نیم صندل و **علیه** اول تشخیص مواد اگر
 از خون بود و کم کرد و اگر از خلط بود تقیه بسیار که در
 گذشت بکنند و از معین و غیره مقویات خورد
جمع اگر که به است از کنگر تا هم کنگر یا مقعر معده از طعام
 و بطن از جاج و کج که در نیم صندل است **علیه** شور و عدم
 تشنگی و ترس و این بود **علیه** صبح و شام خوردن و در میان

نصف آن که در سینه چوب و کوفته و خفته و خفته از زیر
 است از آن سینه الطیب مصحح از هر یک دو درم یک
 اندازد و سیخ بکوبد هر یک سه درم و یک چهارم
 زعفران نیم درم شکسته و آنک را در آب بنامد
 نیم درم شلت شرع حاضر به در شسته که تا شام بگذرد
 بعد از آن که تمام کنند **صفحه** شلت شرع است که کوبیده و بنامد
 و کف آن را بکوبد تا ده مرتبه بماند و میت خاتمه است
 اضافه نموده جوش دیگر بنده و در هر روز کرده سرش را
 به چند و گرم بکند زرد تا جوش آید و در جوش بنامد که
 استعمال نماید **شده** عبارت از پیا خوردن
 طعام و عدم سیریت چون از بسیار رسد از خوراک
نصف آن تر که رنگ روی و شکم دهان و ترشی از روغن

علاج سینه

علاج بمسود و باید کرد تا افلا عارضه را بکشد
 و از هر یک تر و شود و ترش بر میزند و معالجه در شربت
 هم همین است **میه** مرضی است که مواد فاسد بقدر بسیار
 دفع شود **علاج** شش پنج با هر مرغ باید داد و از آنکه
 شش که افلا صاف است شک زهر مژه را پنج شال شود
 بخورد و خود را از هوا بچید و از زهره و کند **سهم**
 به آنکه سهمال در میوه بسیار که از این طعام و فاسد
 غذا از معدوم است که آنکه لطیف آن بود حتی بصغیر
 و بقی دفع و آنکه کثیف و غلیظ بود به سال زد و آنکه **میه**
 هر که جاس کنند که طعام در معدوم باشد در هر روز
 تا معدوم از معدوم آن باشد و در **میه** بوقت میوه
 باید کرد و خود را در خواب بایست که میوه پنج

به از خواب بیت و شراب بخوره و شراب ریوس باید
آتش ز رنگ و ساق بخورند اگر اسهال مختلف
بود و پیش باشد و بیدار باشد بخوردن مسهل نیست
اگر پیش هم باشد **قرص** خود و قرص پیش و بعد
و سکو و شمشاد و صندل و شکر تریاک بپزند
با عرق کتان بدادند و **غذای** و سنبله مغز بادام
بریان کرده و گوشت شتر مرغ باید داد و آفاقا و ضد
و کلارینی و زیره کرمانی باب مورد درشته برنج و گندم
طعمند **قرص** همیشه کمر سفید پازره درم
همیشه صغیر و پن تسته نیم کمر ازنی از هر یک
ده درم باق ز رنگ بداند از هر یک بیست درم کوزه و حبه
بکلا برشند و قرص سار و شری بکفایت شفا
قرص زنی

قرص عرق غصام چهار درم کبابه و قرص مصطکی
دوازده درم کوزه و حبه از قرص سارند اما بداند
اما جمیع روده است و آن شش لبه اول تا شش
طول او بقدر اردو از ده گشت به و مقصود
بقهر معد و آن را فرست نزد یک معد که آن را بپزند
و منفع شش غایه بود **قرص** غصام است که اگر
اوقات غایه باشد مقصود با معاشا عشره **قرص** معاشا
و مقصودت بعارضه نیم **قرص** معاشا و است که او جاش
و کهن دارد و منیت او را جز نم واحدی **قرص** معاشا
قولون است که مقصود معاشا و فایده او تدبیر دفع
فضل است **قرص** معاشا تقیم از جانب فوق معاشا و لونا
یکیت **قرص** معاشا خواه است و شش شش غلط بود

صفرا و خواه غیر آن باید که خود را از باد سرد و غسل کردن
 محافظت نماید که مضر است عظیم دارد و سه سال صفا و نیت
 و اجابت طبیعت از صفرا بود **علاج** آغزو در رنگ بد خو
 و تشنگی با نوشیدن زردون **علاج** شراب زرد رنگ خوردن
علاج آغزو آب با برنج بریان کرده با زرد رنگ خوردن
علاج آب زرد رنگ یک فنجان بنفشه بنفشه بنفشه
 تا بقول آمد **علاج** آب با برنج و منقسم شده بود
 کبیری که هست و دو سطر را **علاج** کبد است اگر در
 روز واقع شود و مقداری را **علاج** دو سطر را
 آن که اگر در روز واقع شود و مقداری را **علاج** بود
علاج هر دو نوع است که هر سبب خفقال تخم خفرا
 نقل در ده بکوبند و شیر آن را ده مثقال شربت

صندل

صندل اضافی نموده باید که مثقال اینها را بکوبند و چغندر
 در آن جوشانیده باشد بخورند **علاج** اینجاست رابریان
 کرده با کشمش بریان کرده با آب زرد رنگ با آب
 سماق و یا با کشته بخورند و از امل بخورند در سه سال خوب
 ریش سبزه که سبزی چولانا گویند و خشک کرده و نرم
 کوفته هر روز یک درم صندل نهند و یک پله آب با برنج
 بپزند را بر آن بخورند و حجت است **علاج** از آنکه
 که هر چه بخورند بضر باشد سبب بر آید و این مرض بدترین
 همه سببهاست و کمال **علاج** آب پخته پرون است **علاج**
 سبب صندل کند و آب بر روی آن بخورند و **علاج** مصک
 روی با لایخ و تریاک صحرایی که قبول رز هر یک در
 همه نرم سببهاست که سبب رز بقدر بخورد

تند عیندی شغال بچو شانه تا بوم آید در **پا** معصوم
و گردانند گویند **عقل** و در یکی ترا تو شکم افتاد
بخونج باد از شکم که در صغری تشنه و شدت بود
و در یکی خوج بلغم بود و در دای می شود و بود **علاج**
اگر از باد که شربت و یا بجز **عقل** که گاهی می شود کل سرخ
از هر یک دو مثقال رتبه خنک که در زبان گشت از هر یک
یک مثقال گوشت در یک جاله آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود
و سی مثقال قند بقرام آوند و صبح به نه روز روزه
مثقال در آب یک جاله که اگر سب بلغم یا خلط دیگر بود
لیس به نه روز و لیس به شش خطمی گرفته و در غم بادام بران
رشته بود و شش دم بادیان را شب در آب جابا
صبح در یک سانه آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود

و چهار روز

چهار روز درم قند یا کند در آن صر که نه بجا بگذرد
آب بشیره بادام بخورد **از** **عقل** که صفت است که
سبب خنک بود **عقل** است و آنی در غرر است روده روده
و در دوا که اندر و سرخه جوش و کچل بود **علاج** نصیحتی
و خوردن جلاب و کانی و عسل الشب نبات و صندل
مقاصیر و کافور و کلاب بر کربلکند **عقل** است که آب جو
با غوره با نان جو بخورد **عقل** جلاب کانی پوست چناریان
پوست خنک کانس پوست خنک کانی اصل کانس پوست
رشته خطمی از هر یک دو درم نیم کانی را زبانه کانی
سورجان زیره که گاه نامخواه از هر یک چند درم بخورد
میت درم مویز منقبت درم در سر و رطوبت جوش
تا نیمه آید صاف شود هر روز سی درم بکشد بخورد

و چهار روز درم قند یا کند در آن صر که نه بجا بگذرد
آب بشیره بادام بخورد **از** **عقل** که صفت است که
سبب خنک بود **عقل** است و آنی در غرر است روده روده
و در دوا که اندر و سرخه جوش و کچل بود **علاج** نصیحتی
و خوردن جلاب و کانی و عسل الشب نبات و صندل
مقاصیر و کافور و کلاب بر کربلکند **عقل** است که آب جو
با غوره با نان جو بخورد **عقل** جلاب کانی پوست چناریان
پوست خنک کانس پوست خنک کانی اصل کانس پوست
رشته خطمی از هر یک دو درم نیم کانی را زبانه کانی
سورجان زیره که گاه نامخواه از هر یک چند درم بخورد
میت درم مویز منقبت درم در سر و رطوبت جوش
تا نیمه آید صاف شود هر روز سی درم بکشد بخورد

تند عیندی شغال بچو شانه تا بوم آید در **پا** معصوم
و گردانند گویند **عقل** و در یکی ترا تو شکم افتاد
بخونج باد از شکم که در صغری تشنه و شدت بود
و در یکی خوج بلغم بود و در دای می شود و بود **علاج**
اگر از باد که شربت و یا بجز **عقل** که گاهی می شود کل سرخ
از هر یک دو مثقال رتبه خنک که در زبان گشت از هر یک
یک مثقال گوشت در یک جاله آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود
و سی مثقال قند بقرام آوند و صبح به نه روز روزه
مثقال در آب یک جاله که اگر سب بلغم یا خلط دیگر بود
لیس به نه روز و لیس به شش خطمی گرفته و در غم بادام بران
رشته بود و شش دم بادیان را شب در آب جابا
صبح در یک سانه آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود

و اولی

تند عیندی شغال بچو شانه تا بوم آید در **پا** معصوم
و گردانند گویند **عقل** و در یکی ترا تو شکم افتاد
بخونج باد از شکم که در صغری تشنه و شدت بود
و در یکی خوج بلغم بود و در دای می شود و بود **علاج**
اگر از باد که شربت و یا بجز **عقل** که گاهی می شود کل سرخ
از هر یک دو مثقال رتبه خنک که در زبان گشت از هر یک
یک مثقال گوشت در یک جاله آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود
و سی مثقال قند بقرام آوند و صبح به نه روز روزه
مثقال در آب یک جاله که اگر سب بلغم یا خلط دیگر بود
لیس به نه روز و لیس به شش خطمی گرفته و در غم بادام بران
رشته بود و شش دم بادیان را شب در آب جابا
صبح در یک سانه آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود

تند عیندی شغال بچو شانه تا بوم آید در **پا** معصوم
و گردانند گویند **عقل** و در یکی ترا تو شکم افتاد
بخونج باد از شکم که در صغری تشنه و شدت بود
و در یکی خوج بلغم بود و در دای می شود و بود **علاج**
اگر از باد که شربت و یا بجز **عقل** که گاهی می شود کل سرخ
از هر یک دو مثقال رتبه خنک که در زبان گشت از هر یک
یک مثقال گوشت در یک جاله آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود
و سی مثقال قند بقرام آوند و صبح به نه روز روزه
مثقال در آب یک جاله که اگر سب بلغم یا خلط دیگر بود
لیس به نه روز و لیس به شش خطمی گرفته و در غم بادام بران
رشته بود و شش دم بادیان را شب در آب جابا
صبح در یک سانه آب پخت اند تا نیمه آید صاف شود

زیره باج باخودیم کوشش و شیشه مغز بادام مقش
 و چاشنی که در عرقان با گوشت مرغ بخورند **سبب** استقامت
 زنده جان معلوم شد که آب که در رود با میت حقیقی
 جگر آب سبزه یا و مرست شده آن را بکند بفرست
 کش ده که در بدین سبب باج جگر شود و تو که خون
 مای رقیق گشته باشد معلوم شد که رود با دریا آب شنادر
 میکند و این نوع بدترین انواع استقامت **علت**
 آهاس اطراف بدن بود و رفته خشک بود و صفت زنده
 کند و در آخر سال پیدا شود و شدت شک آب بود
علل اول تیره شدن کردن که آهاس بود از راج زاید که
 و بعد از آن تیره استقران کردن چنانکه کافیه استقران
 مانی گشت بطریق سه سال یا بطریق ادرا بول جلاب کانی

و زانکه

و عن الثعب و شحم را زانکه و شحم کانی و شحم کانی
 باید و زان و با یک پی سی درم جو شاییده صاف شده
 بطریق جلاب بخورند و آب با منق و عوض آب شیشه
 و عرق برکت نیم باید داد و نوبل کاه و انکر
 از پاره که در اینده بخورند چاقه را طایفه را پاره
 و موجب شفاست و موجب و آرزو شده است **سبب**
 طبع است که با علقه در آن موضعی که آب را جمع کند
 با بزرگ رطوبتی جمع شود و سبب آن رطوبت و غلظت از کانی
 مزاج جگر است یا سرد مزاج مذکور **علت** آنست که آب
 بیرون آید و شکم بغایت بزرگ شود و چون آب
 بشکم ریزد او از کانی بد و از بر آمدن حشمت
 باید **علل** اگر از کانی بد و سبب بزرگ و سبب

و جلاب کانی و شحم را زانکه و شحم کانی
 و طایفه بصل و خود و لادن کردن و زمان زمان با آب
 عن الثعب تازه طما کردن و شنبلیله جگر است **سبب** فرور
 با زرشک دادن و اگر از سرد مزاج کانی و شحم را زانکه
 و سبب و سبب الطبع و الاصول و معجون جلاب
 خوردن خود آب با شیره مغز بادام و شیره حشمت
 خوردن **سبب** معجون جلاب و سبب با شیره و زنده و زنده
 کانی و موج و کاشم و شونیز و مقهور و کویا و طما
 و مغز بادام تلخ و خف و زنده و جلاب و خند بستر
 از هر یک هر درم جاوشیر سه درم سبب
 صغیر را در شراب جگر کرده و در کانی را کوشه و خنده
 تمام ادویه را بول بول آورده بر شند و شریقی شفا بخورند

در این

در این **سبب** و زانکه و شحم کانی و شحم کانی
 تمام بدن را کوشید و در کانی شحم شحم و زنده
 و سبب سبب که آنکه زنده است از پاره صفت است که در
 جگر شده که از منقض بیرون آمدن از جگر یا بعض
 زنده آمدن بجای رود و خنده و یا از زنده یا قطع
 بود که معده صغیر را با سبب جلاب کانی و شحم کانی
 آنکه از تو که صغیر بود سبب جلاب کانی و شحم کانی
 و زنده کانی و زنده شحم و زمان و قاره و کانی
 زنده بود و جلاب کانی و شحم کانی و زنده کانی
 و تر بچین باید داد و سبب و عرق کانی و آب جگر
 و آب کدو و آب انارین و شیره عن الثعب و زنده
 معتدل و تر و شیره نرم و تر و زنده و زنده کانی

و مای خورنده زور و بر دهن **خوردن** از زورده شش و پنج تا
 بندی بخورند و خوردن مطبوخ **خوردن** طبعه زردش
 شغال آلوده یا آلوده را است عدد پستان
 شتره سنا که از هر یک بخورم کمر سنج چهارم
 غایت دانه را از این شخم کانی شخم کشت هر یک دوم
 عسل الشب احمر کوس نقشه نیلور هر یک در م
 در سه رطاب جوشانده نایه آید لایه صاف شود
 شیر خشت تر بند از هر یک ده در م ترنجبین مغز
 خا خیر بر خن با دوام هر یک کرده هر یک پا زده در م
 حله که بخورند **خوردن** طبعه سفید لها چهارم در م ترنجبین
 سدرم مغز شخم خا رین مغز شخم کدو شستن
 و پختن شش کثیر از هر یک دوم کشته معجای بر قطره

حیات زنده **خوردن** زرد شک پدانه طبعه کمر سنج از
 هفت در م شخم کانی شخم کانی شخم کدو از هر یک
 دوم کشته و پخته بکباب شدند و از اوصی سازند شری
 و شغال با کبکین و آجین الشب بخورند **خوردن** از هر یک
 اول رن با سلیق زنده و شیر شخم خا رین و آب کانی
 و عرق کانی و یا با لیا شیره شخم کانی و یا با لیا شخم کانی
 و عرق کانی و عرق پد شک و جوش نایه طبعه زرد
 با موز منقی و عا ریعول و خا خیر و ترنجبین و کیم
 کشت با نایه بخورند و فایده با زورده با ترنجبین و آب
 لایرین خوردن و در جاب خشک نشستن و در آب سدر
 غنک کردن و هر روز صبح کبکین بر زورده خوردن
دانه از هر یک کاسیم لذت از دهن و ج غاف خوردن

خوردن از هر یک طبعه زرد غاف شرم و کشته با کرس
 حیات زنده و ش بوقت خواب بخورند و هر روز صبح بخورند
 و سکه کشند و کدو بخورند و یا با الجین زرد شخم خا خیر
 و شستن خوردن و کدو کردن **خوردن** از هر یک م ریان
 مغز شخم کانی و پد بخورند و یا با الجین زرد شخم خا خیر
 غلغله و قلب و لوزه از هر یک و جاب با کرس و سدر
 حصه و زن همه زرد شخم خا خیر و کدو و شستن
 و هر روز صبح بخورند و دوم مغز شخم کانی و شستن
 و شستن و شستن با ملاحظه فایده **خوردن** از هر یک
 طبعه کدو در اراض حاده چون قبل از مقیم فایده
 یا کدو رطوبت بسیار بطریق سه سال یا در اربول
 و فو قه و در مقیم کانی شستن صحت **خوردن** از هر یک

این علت پشته از سب سپر زرد و آینه
 بهر دو منفذ کانی سپر زرد و کدو **خوردن** از هر یک
 کاسیم لذت چوب کدو کدو کاسیم را شستن کدو
 و جاب و کانی این رن از هر دو دست است فایده کاسیم
 و انکشت دوم و بوقت کشتن دست لایه آب کرم و بوقت
 بستن تکان و روغن بر دهن آن بندد و بر جاب
 از دست رست کشتایند و بر ارض کانی و شستن
 چه و مطبوخ فیتون استغراق ماده کدو **خوردن** از هر یک
 کدو هفت در م کدو شخم چهارم فیتون را در لایه
 چیدم مینه زرد و مینه زرد و مینه سیاه از هر یک بخورم
 بفضای فستق رت الکوس از این هر یک دوم در م
 سطوح دوس پر سیاه شتره کدو و با لیا و جاب

این علت

بحسب تاسع برهه
 ۱۱۱۱ ص ۱۱۱۱
 بنفشه نیلوفر یک سدرم نوین تر است درم است
 میت عدد پندار نیلوفر کرده در سه رطل آب چکانند
 تا نیمه آید صفتش نهاده درم فلوس فلان چیده درم
 کافور بر وزن بادام چوب کرده با پانزده درم ترنجبین
 صکنه در نه رطل آب صفتش پانزده رطل آب چکانند
 بر موضع آن نهند و بفرزند در و بکنند **علاج** اگر آنکه بول
 سیاه و لون زرد و کت سیم زنده از دست چست چکانند
 غلبه الشلب و شحم کاسی و سکنجین بر روی بومند اگر رنگ
 بدن تیره بود معده ضعیف و مضطرب **علاج** این را بر خور
 دهند و ورق سداب و شحم تریتیک بپوشانند و بخورند
 و قدری مکت موافق پسر زرد که کرده بر سر پسر زنند
 و صبح نه بار یک پاله سر که بخورند و این ترکیب نوشته بر پسر
 بکنند

۱۰۵
 بنفشه البه بر طرف شده برای تجربه بگویند بنفشه و کنگر
 البه پسر زنده شده باشد صحتی صحت در هر رطل
 عدال صده اصبع است سرکه لاله و خور
 بنفشه با از آنکه بخورند **و آن** پسر که از دست فرون در کنند
علاج قرص کبر با سکنجین بخورند **علاج** پوست کبر عیدم را او
 طبع و درم غشت خفیل از هر یک شش درم با سرکه کهنه
 در چهار درم است و در آن حل کنند بنفشه کهنه
 و قرصها را زنده و صبح یکمقال را در ده شکر کنگر
 و میت مقال عرق بادین صده بخورند **علاج** کنگر و آب
 با سرکه تند بخورند **و اگر** با سرکه زنده با شکر کنگر چون
 دست بر آن فشار دهند درم کند آن وقت اطلاع قرار
 در شکم به **علاج** شربت دینار که در امر جن معده

کنگر بخورند **و آن** دست را راحته کرده بر بالاسر
 نهند و بپشت با صبر یا شقی بر بالادست مال نهند و چند
 انحرور آن نهند و این شکر را در آن بپوشانند
 پسر زنده شده **و آن** **علاج**
 قوی از حق است خوف بر آن **علاج** از بطنم غلیظ
 غلیظ شود که از روده بید آید و یا سبب آید که از خوردن
 غذا ناراحت شود و آنکه بیش و غلیظ یا نقد غلیظ
 به روده را عود می شود و ولید از امتلا روده قولون
 رسد **علاج** آنکه طبیعت چست و شربت طعم ضعیف
 و خمر ترش و شور و تیز آرد و کند و شکم به چپ و در دست
 پا و قیام بید آید و آب بسیار خورند **علاج** ابتدا شکر کنگر
 و غلبه الشلب و بادیه و سنا و کتی و در آب چکانند

صاف شود و بخورند تا همین طبیعت کند **و اگر** کراف
 خفیه را که بوقت تولد بر روی سر آید بر او فروغ نهند
 شفا و حجت است و اگر شش هم نرم و مجن میا چرخ و جوش
 تر میزند با سنا و سبکی و کف و شک بخورند اگر شکم نرم شود
 حقنه تریتیک کنند تا اندرون از ماده پاک شود و شانه
 از شحم خفیه و بوزه از سر و از روت و شق و صابون
 و ورق سداب میمالند و آب شکر کنگر تا نیمه آید
 متوجه باین شود و از آن سر و میوه اقباس کنند
 و هر روز حلا بکرم از کل قند و شحم را زایه میدانند و کنگر
 و بادیه و اکلیل لک و شحم شبت و غلبه الشلب و خفیه
 چکانند و نیم در آب جوشانیده در لی آن نشینند
علاج بخورند آب با کشت مرغ و کبک و کبک بخورند **و اگر**

صاف شود

و دیگر حقنه که در انور قوی نافع بود سنان که چنانچه
و بادیان شکر انفس است جلد هر یک شکر شکر شکر
از هر یک دو مثقال شکر کاه چرخ کرده مثقال آب
نیم پاله بیدار و یک و نیم کاه آب بچوشند تا نیمه
باید مانند ده شکر سرخ فلک بیا چرخ هر یک و مثقال
بوده از هر یک مثقال در آن صحرای صاف
نماید و در مثقال روغن بادام اضافه نموده بکرم حقنه
کنند **علاج** شور بار کشت خود سبزه و شور بارش
و برنج با خود آب بچرخد و چون قوی بکشد بکشد
باده بچون بیا چرخ کند **علاج** از بیداری چنانچه
بندر آب کوس از هر یک نیم مثقال بکشد و مثقال
چرخد و شور بچرخد بادیان انیسون مصطفی هر یک
بمثقال

بمثقال در اکوفه و نیمه شکر شکر شکر شکر
چرخ کرده و مثقال شکر شکر شکر شکر
برشند و شکر شکر مثقال بخورند **علاج** چنانچه
با رنگ آب گرم حل و قدری حل در اصل و بقوام آورد
شکر بر از چرخد مثقال شکر مثقال صحرای صاف کرده و در کرم
شکر و در دما سبزه و طوطی غلیظ و در سطح رود و
جمع شد و حرارت از ضعیف آنرا نه است بکشد و در آن
و طوطی فاسد و سقش شد که شکر و سبزه
آن از خوردن طوطی غلیظ و با کاه و بون میوه خام
و قوت و پیرو هات خوردن و بر امتحان کاه بود
علاج در شکم و چنانچه و آمدن بپزدین
خاصه بوقت خواب و در در کرم و در دما و در دما

و کرسنه شد و بقیه **علاج** با کیهن برام داد بکشد
شیر خام باده در شکر بخورند **علاج** از آب بکشد
و سحر بخورند و روزی یک بار باقی بکشد و شکر بکشد
شکر و شکر و تر بکشد و سحر و شکر و شکر و شکر
از هر یک یک گرم کوفه و خنده بر سرش ریخته بخورند
تا که کشته شود و پرون آید و اگر طبیعت بپزد
کنند جوهر سرکه تند با آب بچرخد و کاه بخورند کشته
ساده باشد بخورند و شکر از هر یک کاه و سبزه
براف طاعت کاه **علاج** که شکر کرم سرکه شکر
بکشد آنست و سرخه بکشد و در دما و آن بکشد
طبیعت **علاج** صحرای صاف بکشد و شکر بخورند کاه
بطرف شکر **علاج** کاه کاه کاه کاه کاه کاه کاه
شکر

شدن طبیعت **علاج** شکر شکر شکر شکر شکر
و مثال اینها را با قند و کاه شکر کرده بخورند چون از کاه
جوهر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
برش عصاره **علاج** شکر شکر شکر شکر شکر
که کاه در دما کاه شکر شکر شکر شکر شکر
علاج شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
تر بکشد چنانچه شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
مثقال چرخد و شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
چرخد و شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بپزد و شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بر سر آن بپزد **علاج** شکر شکر شکر شکر شکر

مقدمه بداند بویس چون در و فرمان به سبک از دم
 کرم بخیر که در مقصد حاشا شد **علامه** قضا سلیق و در آب
 سبک و خلی و بنفشه و خاش و جو کوفه و در آن کوپاشی
 و زرد و تخم مرغ و درون با دانه که در و غبار جو شانه
 با نبات خورده آن به **علامه** مروره بشن و بنوش و بهنج
 و کوزه قهوه و آن به تاج روزه لطاف صبر نوشته و نشسته
 بخورده و این دانه انداخته یا شام یا دو آب یا قند
 یا ساق یا غنی یا غری یا بقی بر چنگ یا رجم از راهی
 و اگر بر فیه در این باشد از آن دانه احاطه شده
علامه از اندرون دیرون سرفه به **علامه** خوردن
 قرض کنند و قرض که با بشیر و مود **علامه** قرض کل سرفه
 کل از می صغ عجم رز هر یک چه رتقال کل سرفه و آن

اما

اما قیاس هر یک است در یک کثیر او و در عجم کوفه یا بکنار
 قرض نشسته و در مقصد **علامه** کرم یا بر جان مرور نوشته
 تخم خفا از هر یک بخیر در شام بزرگ کوی کوفه و در آب
 مرغ کوفه صغ عجم هر یک است در کشته سرفه یا
 کرده خاشا و خیزد و سیاه هر یک کشته در دم و در کوفه
 برز الیج از هر یک دو درم کوفه و شعله آب بر خطا
 حب زنده شسته بر شعله کوفه **علامه** قرض مروره و در
 خشک هر یک بچاه درم قوط و قرانست هر یک در دم
 آب به آب سبک آن را از هر یک نیم او و در
 کوفه با این آب بکوشند تا به ثلث آید آنجا که باید
 صاف بکشد باز بکوشند تا بقوام آید و اگر خون زان
 باید صغ عجم و اطریفل بخورده **علامه** خورده آب بخورده **علامه**

علامه
 علامه

اعلان
صفتان
اگر خون ریش به قصد بلیق و اگر صفرا بود و هر دو
سنگی که مثل شغال بزرگتر و ده مثقال باشد که شریف
نخمس که سنگی که ده مثقال است که در کبد است
در کبد که سه آب که شش اند تا نیمه آید صاف کرده است
مثقال شش در آن حرکت دهد و صاف شود یکم بخورند
باب نهم در امری که کرده و شان و تقیر البول و سوزن
و سلس البول و بول الدم و ریش و بادق و قیض هر که
در او کرده و بفرمان و بول شریف رنگ بود عا صفتی
و جلا به تخم خیارین و تخم خوزه با نبات خورد و اگر غلظت
باشد صلب را بمطبوخ فواکه و فی و خربزه و تخم زرد که در آن
برنج و کس می چربند مثقال شش در آن جوشانده
و صبح بخورند ده صاف شود مثقال تخم خیارین در آن حرکت
دارد

بجوزند **غذا** شش پنج بشیر بادرم بخورند اگر بول
سپارد بک خون آید قرص که با کبر رومی بر تخته
کرده بخورند و یا قرص کهنار و خون سیاوش را و کند از هر یک
قدر در نهما بخورند و قرص که با قرص کهنار و رومی جدا
گذاشت **غذا** مزور و سباق و شیر مرغ بادرم و پیوسته
و پیوسته بخورند اگر در بول رنگهای هر شش معجون جگر آید
بخورند و معجون معرب و حلا بضم را رانند و شیر افروخته
ببناست **غذا** بخورند آب جوزند **بجوز** البیوه مغز تخم خربزه
مغز تخم نیلین مغز تخم که در آب کاج هر یک یک عدد
جوز البیوه و پخته و درم همه را نرم گشته با عسل بگویند و از
هر شش شش برتی از دو تا سه درم بخورند **معجون** عقرب
سه نیم درم خلیفه اندرم و پنج یک درم فلفل و از هر یک
ده درم کاج بخورند و نیم خنجره چهار درم گندم و نیم

237

از این کیم درم روید خبی کیم کشته و پخته هر روز متقال
در شربت ریوس صحره بخورند و شربت ریوس صحره کشته
متقال کشته در دهن و در البول و عدم کانی **علاج** **علاج**
بر درم پخته کیم کشته آن در ریوس صحره کشته بخورند
و درم پخته کیم کشته در دهن و در البول و عدم کانی
بکوشند و در دهن آید و در شربت ریوس صحره کشته
تمام روغن آنرا بردارند **علاج** **علاج** متقال کشته
و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
خوردن شیر و حنظل و شربت ریوس صحره کشته و در بول
و در دهن **علاج** کشته در ریوس صحره کشته و کیم کشته
با ریوس صحره کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته
و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**

در شربت

کیم کشته در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
آن با کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته
چون کشته کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته
و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته
بهر روز در آب جوش داده و در آن شربت و در بول
با جباری و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
جوش داده و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
آن را فروخته و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
عمر البول و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
خاکستر از او در آب جوش داده و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**

قطره قطره آمدن بول چون زردی شده **علاج** **علاج**
بول و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
علاج جوش و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
از کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
شکل مصلح و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
العصا فی شربت ریوس صحره کشته و کیم کشته و کیم کشته
با کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته
آورده و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
علاج کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی

در دهن

و در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
در دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
بر عانه بنده و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
بر پا رسته و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
کا چهره بخورند و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
بر کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته و کیم کشته
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
از دهن و در بول و در سوزاک و لاغری شدن بدن با **علاج**
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی
و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی و کانی

و از آن حرکت متعفن بپرسید و اندرون قصب را
چون که سبک است عت شده **علاج** خون بخر رنگ رو
و قار روز و دو و رکب و بر آتده **علاج** خون که گشتند
و اگر این صفا و خلط دیگر باشد شیر و فرفه و شیر تخم
خیارین با قند بخورند و هر روز دو درم قرض کایج در یک پال
شیره خرفه صرکه بخورند و بعضی آب بکشد و شیر
کا و را در سبزه آت آب برشته از همان بخورند **علاج**
مغز تخم خیارین مغز بادام دلت السوسن با سبزه
کثیرا خون سیاه و کدر در ریه که با ن کونیکه کایج که
بست بر ده کونیکه هر یک ده درم تخم کرس درم نیم
یک درم را کوشه و عشته به شیر و دیان برشته و صفا
سازد شربت و دو درم در شیر خرفه صرکه با ده مثقال

نور

تند صبحها بخورند **علاج** اگر کثیر شود شمشیر
چون شش بخورند **علاج** کثیر شود و خفا و بیدانه
کود و کدورت از هر یک سه شمشیر در آب
خسینج و صبح صاف کرده و بر پاستاده بخورند و اگر
بکدر از طرفه قصبه در میان آن تانکست کا و را در
و کمر و کدورت **علاج** خود بخورند بر سبزه که در میان
کود و آب یا تره و صفا جمع و کدورت بر صند و عاتق
ضال کحل محبت است و یک از را در راز و راز و شفا
علاج حرا چمت با شمشیر مویا را فیکه کرده در صند
و شیر خرفه با شیر تخم خیارین قصبه بخورند
و خیارین را شیر کدورت با شیر و دختر آن در صند
چکاند و بر قطونا را با قند شربت کرده بخورند و صفا

تافع است و اگر حلال با زن لطیف با زن پرمایه **علاج**
واقع اند ترین با آب کانی با آب ریشه نوز که
کیده کونیکه خوردن و عشته در آب انداخته بخورند
و آب بکشد و صفا کرده بخورند **علاج** شش اگر کثیر
تر و شیر شش و شیر تخم خیارین مفید بود **علاج**
پختیار آمدن بول غلظت تخم کدورت و بول بکشد
علاج کدورت کدورت از هر یک دو درم صبحها بخورند
و بوق کدورت بر سه آن نوشند **علاج** بول از رقی
عصده و یا عله رطوبت **علاج** سردی کدورت و تری
قار و کدورت **علاج** کدورت غذا و هر روز کدورت
برش صفا خوردن **علاج** عله صند بر ریه هر یک
میت درم کوشه و یک شمشیر در شیر کدورت

ایون

و ایون ده درم و عاقر قرحا و زنیون سنبل الطیب
هر یک یک درم و عاقران خدرم صند کوشه با سبزه
تمام او و عسل بخورند و روزه برشته شربت یک
بخورند در **علاج** و **علاج** کدورت و بر قطونا
با قند شربت کدورت و کدورت جینی را عشته در میان
کا و را در **علاج** عله کدورت با آب بخورند **علاج**
عوض بول چون از ضعف صرکه **علاج** بول بکشد
علاج شربت زرنگ و آب خرفه و کدورت با کدورت
درم **علاج** کدورت در ریه هر یک یک درم
تا سیاه و کدورت و سنگ بر تیار با کدورت
و آب کدورت با کدورت و با کدورت با کدورت
و آب کدورت تازه را کدورت کدورت و عله

مقدور است که آب در زده شخم مرغ و قلیه کسی مع بار و مصالح
چون سستی از ضعف شانه بعد از چند مدت ترک جان
کرد و دوانای موقوتی و سهر خورد و خواب بار آرم کرد
و غذای لطیف خوردن تا بهیئت کمال آید و خوردن چون
مقدور دل و دماغ و شانه و شمر **حققت** معجون قند کا و زنجبیل
و بادریجیه و کمر سبزه هر یک چند روز بخواند که با جود قند
سنبلیله لطیف قند کا و صغیر جو زبانه و زنجبیل و کمر سبزه
لوت ترنج لسان العصاره سبب هر یک سه درم
اشنه چهار درم فروارید پنج بندی حد کوفه
غیر است هر یک هر درم زنجبیل در غرض هر یک خصیة
القلب ده درم مشک و ورق طحال که هر یک درم
لعل و کمر باویا قوت و لب هر یک یک درم همین سبب

و بعد از این

و سفید بر ششم مغز ابریشم کوفته هر یک سه درم
و زنجبیل و خطم و زرده درم عمل و دوز او و کوفته
و خسته بان بر شند شش بی صبح نه بار و شغال
بخورند **غذا** که با قلیه زکسی بر باز و در جگر و قند و نقل
و زبیره با چلا و بخورند **یا اگر غزل** غذا اماره طبع خوردن و طبع
ترشین و در سیه با گوشت لطیف یا بره و معجون لوبه و زنجبیل
خوردن و مویر منق و طایفی را متعلی کمال **و اما** طریق قند
خوردن مغز بادام بقیه نبات هر یک ده درم زنده
چند درم کوفته و یک عدد درم شیر کا و را بگوشت نندانه
آید آگاه داخل که است بدینه و در کا با ریخته تا خنک شود
و نه بار بخورند و دیگر غذا نخورند تا شام که آب و قلیه
زکسی و چلا و بخورند تا کشته و قلیه بخورد و لوبه و شلغم

و کدو نیز نافع بود **در** سبب سستی قضیه و اطفال زک
و اطفال کشته بخورند هر روز پنج شعل و از نقل کاف
بشیر کا و سبب نماید **غذا** که آب و قلیه زکسی بر باز
باقیه شلغم بخورد آب و لوبه و گوشت کشت و کبوتر
باغیر سبب که با کرم کبوتر بخورند از **بک** **منه** ناک بکینی
کیا برست که چون بپزند عطر آورد اگر شیر آید نیم آن
آب آن و در نیم آن در آن جو کوب کرده در چهار
آب شیر کا و انداخته بخورند نیم آید مایه زده
مار کنند و روغن آن را که سه ربع سیراکم از روغن
بخورند تا که مایه در آن سرخ شوند و خشک صاف کنند
در ظرف تمه که دارد و صبح شام بر قضیه اند و هر روز
نه بار و شغال از آن روغن بخورند و بعد یک صاع

فی بزرگ

منی مغز آید و قضیه خشک کند **یا** دیگر که قضیه قوت
دست و لذت جماع دهد مکر در زهره کا و آب با زک
و عاقر قرحا و مویر چس و مثل سر سبز و کوفته
از حجت بر قضیه طاکند و بعد از آن کلام دل
و غرر که در جینی کیا بهی دانه هر یک چست قرقه مویر چس
هر یک جزوی زاج سفید نیم خورند و سبب درم کرده
بر قضیه طاکند لذت عجیب **یا** **غرر** دیگر از سرخ حقی اکت
براه قوت باه از عظیم دارد و چون در دمان بخورند
تا در دهن باخ از زال نشود و اگر خواهند از زال شود
از دمان برارند **مقد** آن با در رادانه هر آورده چند بار
و نوبت آن را که خوب بشویند و خوردن بپزند
موقت شغال و روغن جله نظر که بن گویند از دمان

نیم کند و غنیمت در این بر سر اجوبه نم گوید و در اینجا
یک کوزه با شش نرم بجوشاند تا شعله ملایم شود و آرد
در ظرف چربی شسته کرده نگاه دارند و وقت حاجت
یکدم از آن در میان کوفته بخامد و غلغله آرد و در کوزه
سج کرده و وقت حاجت بر آید و بعد از صحبت بر آرد
نگاه دارند که به یکدم سست تر بجای آید و آن کوزه
نیز که نقصان دارد و اگر فرو بر دیا از کثرت غلغله
از جفتی بر سر روغن بگذرد و کمی در مرقه غلیظ کند
غلیظ کاغذ هر یک **۴۴** در دم جگر آرد و یک کوزه
با شش نرم بجوشاند تا منعقد شود بر آرد و غلغله آرد
و وقت حاجت یکدم از آن چنان غلغله آرد و نشیند
و ادلی است که این هر دو عملی است ساخته نگاه دارند

از قند

وقت حاجت یکدم از آن فرو برند که از سر خمر طابت
و کمی ندرده اند **۴۵** در جای کوبیده کرم مروارید نقره زنی
قحاح از سر سکه کوفتی که نازج سیخ در چوب تراب روغن
از هر یک مثلث صحنه یک کوزه از هر یک کیمثال بمیدارند
و چوبه با یکدیگر غسل بگویم آورده برشته و هر شب وقت
خواب کیمثال از آن بخورند و آب گرم بر سر آن نوشند
و اگر در کسب است و مال کاره شده باشد یک آینه نقره
یک کوزه و کمی غلیظ و شکر و آرد سیاه هر یک و توله و جو که
کیمثال نوز در آب کیمثال نهند چنانچه آب بالای آنها پاید و روز
دیگر یک نیم آینه درین کوزه داخل آینه که در یک کوزه درین
نهند و بجوشانند آن آب بکشد و آرد و در آن بریان
و خشک که آینه درین کوزه در ظرف کوزه و کوزه دارد و صبح و

بر قیض ضمیمه باله را بر سپاری خرقه باله و از جفت غلغله کا
نیم ذکر ضمیمه و قند نیز قیض سخت شود وقت کپور و جاکچه
سستی در آن نماند **۴۶** در کرم جالد و کوزه از شکر کرم
آفت آنرا بگیرند و به سه ساله و در مرقه مشرب جهان
و وقت حاجت یکبار بر سر روغن اصلینند و اگر آن کرم را
باله و آب آرد و یک کوزه زرد را در آن خشک و یک کوزه
در اصلینند پس عمل کند **۴۷** در صبح و چوبه بر سر کوزه
بخورند و یا آینه هر روز شیره خماد و خمری بخورند و چون بخورند
۴۸ در چهار درم سنبلیله سست در مرقه شک خالص
چهار درم کوزه چهار درم جگر را کوفته و با شش نرم
برشته شربتی یکدم باد و در مرقه بخورند **۴۹** در کوزه را بریان
کرده بخورند با شکر و در دم باد و یکدم آب شربت

در دم

و چهار درم سبب مجنون که بخورند که هم فرج آورد و در شربت
زاده کنند و دل و دماغ و جگر ضمیمه را قوت قیض
۵۰ در کوزه لسان الصغیر و کوزه سیاه هر یک و در مرقه
و هر صبح بخورند و یک کوزه شیر ماه کاه و بر سر آن بخورند
تا سبب گیرد و قوت کامل برسد **۵۱** در کوزه و در پاره
پر باز و زرد و شکر مرغ بماند که در مرقه بخورند **۵۲** در مرقه
خلط در آرد و درین بایجان کرده و در کوزه در آتش نهند
تا خشک شود و بر آرد و در سبب خشک و کوفته با شش نرم
شیره کاه و کیمثال نهند تا بخورند آینه آینه زعفران چهار درم
و مل و در جینی هر یک در مرقه و قخل و قخل هر یک در مرقه
نبات چاه و در مرقه کوفته و در کوزه و شکر از آن بخورند
و **۵۳** در مرقه و در مرقه و در مرقه و در مرقه و در مرقه

34

170

گفته است در هر چهار گوشه صبح بخورد و شغال بخورد
در اقله سبب این مرض از انجمی و سستی باشد بود
علاج زیره سیاه و زنجبیل و طعم بخورند با گوشت گوسفند و
 برآوردن چنانکه در صبح شام در آب بنفشه
در میان ایندانه صفت است که مردان را شکران
 خواستش بگوید و آن را حله تر کند **علاج** فانی کلان
 اندرون مقعد و فرو نشاندن از آنکه شخصی خولک است
علاج خوردن صبر بگوید **علاج** آن صبر بگوید در دم
 تر بگوید و ایندانه روزی یک نیم گرم بخورد
 تخم فلفل سیاه مقدار رزق از هر یک نیم گرم بود
 گوشت و چغندر و غار قوی بگوید و چغندر و
 بابک کرس با بویایر که در جگر است و در غسل باید
 نماند

صبح بخورد و بخورند **علاج** شکر را شکر که اگر کم بود
 بر آن بنهند و در آن بخت کنند و سستی بر آن
 سوار باشند البته این علت بر طرف شود
علاج نه و آنکه جگر است این پست از آن از
 چوب دور کرده و بنفشه زرد و بنفشه
 بنفشه بخورند و یک قند آب گرم
 بر سه آن بنوشند چنانچه عسل
 خوب نفس کند و در دست سیم یا چرم
 که صفت بنفشه آید و جگر بنفشه و اقله
 که کتب بدید از آن است را در غ که بخورد
و غذا چلا و با هست بخورند از ارام شوند و ازین
 علت نکات باشد با وزن الله تا

علاج این است که در جگر است

علاج این علت است که سستی غلات مقعد و از کشت
 فرزات **علاج** شیف را در صبح شام بخورند
علاج آنکه در سبب جگر است که اشتها
 بقدر جگر گوشت است به استیلا کس که در
 گشت بر شند و شانه شایع را
 و کی در شام بوقت خواب بخورند و چند روز
 خور را از صبح تا عصر **علاج** است که با بخورند
 و برنج بخورند **علاج** در امر جگر است و کس که
 و نفوس معاصد و حق است و در و در
 و در و در که در جگر است و کس که
 و پا و در جگر است که گوشت و خورند
 که چون از رطوبت جگر است که اعضا

در موضع است **علاج** قصبه اندر بر بگوید
 و عسل گرم بکشد و در دستهای گرم
 با بند خود را بچسباند که در اندام
 چون از غلبه جگر است که در دست
علاج آنکه از باران برداشتن و بخورند
 گرم کرده بپزند و خود را گرم بپزند و در
 تا حقی که کتب **علاج** در جگر است که گوشت
 و او را کتب است که گوشت و در جگر
 و حق است و در و در که گوشت
 و کتب است که شایع است از آن را در جگر
 که آن را در کتب گوشت و در جگر
 و کتب است که یازده روز از جگر است که

علاج

ایند صفتیست مثقال ترنجبین و پست مثقال کفشد
 و از آن حل که یکم بنام **بهار دوم** در آب
 تب تمام می باشد و اجناس عالمیه است **اول**
 حی یوم **ترنجبین** حرق نیم حوض آن تی که زمان آن که
 باشد از آن حی یوم گویند و آب آن از کرمی می آید
 در صفت آسمان یا ترنجبین است و کف کرم نشستن
 یا از قند ای بسیار کرم خوردن یا از ریاضت کشیدن
 یا جاع بسیار کحل **ترنجبین** یا پودر نیم و اندیشه
 و در چشم سیلان **لبن** **ملک** شربت بسیار
 چون سنگین و تر میزند و در آب سه و در شربت
 خوردن و آب کاسنی خوردن و بر فنج و بر
 قطونا باشد شربت که خوردند **فدا** کتب جوهر نود
 یا

یا شش و پنج و تر میزند و خوردن و از آن شربت که
 خوردن و تمام روند **تب** **دی** سیان شربت که از آب
 می آید و به سدر و قند و در آب و کافور است و در
 کرم و صفت بوق کشد و آن حرارت و در پنهان است
 و آب را طوطی در آن است **فدا** **فدا** **فدا** و در آب
 و صیف و سوزان باشد و چشمها را که انداخته و پنی با کف
 و بعد از خوردن فدا است **فدا** **فدا** **فدا** خوردن که در
 طحان یا نیکو و در دهان شربت نشستن و صدمه از خون شستن
 و طبع از غم و غصه غماشتن و آب که به شربت خوردن
 که وی بزرگی را خیر آید و جوهره بالای آن را با کرم
 و شربت و کرمی یا کرمی تمام به شربت بخورند و صبح بخورند
 از کرم و خیر پاک کرده کف کتب آب جاف از آن که شربت مثقال

ترنجبین به شربت در آن هر که بنام **فدا** **فدا** **فدا**
 در روز یک یا شب در دهان خوش بپوشد آب طوطی
 و صدمه از خون شستن و در دهان بنفشه یا دانه کرم
 بر دل است و شیر خور که تازه زایید باشد و طبع کرم
 سبز خورده و به سدر و آب از شیرین و آب بسیار
 خفتان و کافور سبز و سبب شیرین و ترنجبین
 و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 و طحال و طحال و طحال و طحال و طحال
 آنرا مطبوع گویند و به سدر و کرم و کرم و کرم
 و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 قار و کرم آن اول کرم و کرم و کرم و کرم

و مطبوع و طبع و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 سیاه و حباب و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 تب و ترنجبین و آب حباب و ترنجبین و ترنجبین
 از ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 و در آن ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 و از آن ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 میان خود و مطبوع است و ترنجبین و ترنجبین
 و مطبوع و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 و ترنجبین و آب از ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 یا ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین
 در کرم و ترنجبین و ترنجبین و ترنجبین

یا

استغراق تمام بدن بآب بخار که در آب شکر و آب
و سکنجین و قرص کبک شیرین و آب نعنع که کشته
و غذای کشته بجا بخار کانی و نیزه و غناب بپزید و خنک
بجورند و هوای خانه را خنک کنند و بر کمر بپزند
و بر کمر خنک در جای که خواب بسیار بپزند و اگر از صفرا
پر بدن رکها را متعفن کنند آنرا آب بپزند و آن را کوزه
غیر خالصه و دیگر خالصه و زمان خالصه و دوزخه است بود
و زمان غیر خالصه زیاده بر وقت کشته است
که بعضی مریج و مختلف و قارور و قرق و ناری و غناب
بود **علاج** آکوئی یا آکوئی بخار او و قرق کل سرخ و نیزه و نبات
و ترنجبین باید در آب جوشانیده طریق حباب بخورند و
کشته بجا بخورند و طبع را مبطوح و آنکه نرم دارند و استغراق

کشته و بعد از آن قرص طباشیر نرم و قرص متعلل بپزند
و در ارضه آب سکنجین بزوری که در ارضه بکشد کشته
علاج قرص طباشیر بنفشه چهار درم ترنجبین سه درم متعلل بخورند
و مغز تخم که در دشت است و صحنه حباب و خنک و نیزه از هر یک
و درم کشته بجا بخورند و قرص ساندل و عسل و دیگر
آنکه در یکونست و در باره ساندل و باره ساندل و درم
علاج حباب نعنع ترنجبین و شکر کانی بخورند و شکر کانی
و در یکونست آب جوشانیده و مالیده صاف نموده و نبات
و ترنجبین داخل کرده از هر یک قدری بخورند و آب کرم
بکنجین خوردن و نبات کون و استغراق و نعنع و صندل
خار و صندل و نبات کانی و قرص بنفشه و مبطوح و دیگر که در آب ترنجبین
و تخم را زینده با شکر بخورند **علاج** بنفشه و عسل و دیگر

علاج آکوئی یا آکوئی بخار او و قرق کل سرخ و نیزه و نبات
و ترنجبین باید در آب جوشانیده طریق حباب بخورند و
کشته بجا بخورند و طبع را مبطوح و آنکه نرم دارند و استغراق
آب است و بعضی ضعیف و قارور و آب استغراق و آب
نارنجی بود و در زمان آن سرما و لارزه قوی بود و در میان
علاج آکوئی یا آکوئی بخار او و قرق کل سرخ و نیزه و نبات
خوردن بکشته و غذای کشته بجا بخار کانی و نیزه و غناب بپزید
و استغراق نعنع مبطوح ترنجبین و قرص بنفشه و چون خیار چمبر
بپزید و در آب جوشانیده و این آب بخورند و در زمان
بسیار روز بپزند و اگر در اندرون عروق متعفن برود
بزیب استند و آنکه **علاج** در ابتدا سرما و لارزه بود و در
که این آب در استخوان و بند ناف و در سپار باز انداخته
کشته آن میت و چهار مرتبه بود و بعضی صندل و بطی حباب
و حفظه کشته که این آب از اراضی نرم است تا قوت دانه
و در زونیت باید که غذای آب بپزند و بخورند و در حباب
بکشد

بکنجین و کشته بخورند و غذای کشته بجا بخار کانی و نیزه و غناب بپزید
و استغراق نعنع مبطوح ترنجبین و قرص بنفشه و چون خیار چمبر
بپزید و در آب جوشانیده و این آب بخورند و در زمان
بسیار روز بپزند و اگر در اندرون عروق متعفن برود
بزیب استند و آنکه **علاج** در ابتدا سرما و لارزه بود و در
که این آب در استخوان و بند ناف و در سپار باز انداخته
کشته آن میت و چهار مرتبه بود و بعضی صندل و بطی حباب
و حفظه کشته که این آب از اراضی نرم است تا قوت دانه
و در زونیت باید که غذای آب بپزند و بخورند و در حباب
بکشد

17

2

مکتبہ

...

بیماری که در وقت این مرض از شست و شوی بسیار دور است
مولا که در سینه را بسته حرارت محبت که در وقت شست و شوی
کتاب بسیار که در وقت شست و شوی بسیار است
کبر سر و بدن را آن که در وقت شست و شوی بسیار است
و از آن که در وقت شست و شوی بسیار است
بهرمان گوشه و بسیار که در وقت شست و شوی بسیار است
سفر است و از این که در وقت شست و شوی بسیار است
کزیه و شست و شوی ریزه بدن را در وقت شست و شوی بسیار است
بر بدن ریزه و در وقت شست و شوی بسیار است
شق و در وقت شست و شوی بسیار است
شست و شوی در وقت شست و شوی بسیار است
شست و شوی در وقت شست و شوی بسیار است

و شست و شوی در وقت شست و شوی بسیار است
این تر بر طرف شست و شوی بسیار است
خب چندی که در وقت شست و شوی بسیار است
در طرف این اند که شست و شوی بسیار است
آن بدن برود و در وقت شست و شوی بسیار است
بجز در وقت شست و شوی بسیار است
در وقت شست و شوی بسیار است
کشته شست و شوی بسیار است
حکیم که در وقت شست و شوی بسیار است
نان پاک است از جیره برآمده و شست و شوی بسیار است
بجز در وقت شست و شوی بسیار است
سیاه بجز در وقت شست و شوی بسیار است

بیماری که در وقت شست و شوی بسیار است
گوشه و شست و شوی بسیار است
تا به بدن در آن کشته شست و شوی بسیار است
ببخش راجع و دیگر است و شست و شوی بسیار است
و کتاب بر سر آن نه شده و غذا بر سر شست و شوی بسیار است
این که در وقت شست و شوی بسیار است
ظاهر شده از آنکه اطفال در وقت شست و شوی بسیار است
خون که در وقت شست و شوی بسیار است
قرمزی در یک باله آب بچشند و صاف کرده بخورند
نوز اینده و خاکستر آن را بر بستی بزمین انداخته شست و شوی بسیار است
بشمه مردم که بر آن است و شست و شوی بسیار است
راما و در آب بچشند و قرقره کنند و شست و شوی بسیار است

نما دارند و بر زنده تا آب مانده شست و شوی بسیار است
طایفه و ماکروس و گوشه بر آن باشند و مردم نوزاد را
صبح و شام با لادن **مقا** آن که در وقت شست و شوی بسیار است
کمر صغیر یا رخنه که در وقت شست و شوی بسیار است
و در سینه خسته که در وقت شست و شوی بسیار است
و در سینه که در وقت شست و شوی بسیار است
این که در وقت شست و شوی بسیار است
آن که در وقت شست و شوی بسیار است
قوا چون از ماده رقیق بچشند و شست و شوی بسیار است
خود را بچشند و شست و شوی بسیار است
کشته بر آن است و در وقت شست و شوی بسیار است
لادن طرف آنرا که در وقت شست و شوی بسیار است

و صبح بپوشند تا یک ساعت از نیمه شب تا روز آید صبح که
 بخورند و غذای آن آرد به یک نخود بارون بخورند
 و در این سکه روز از هر چیز بریزند که مایه چند است
 این دو را به بجزیر است ایم و مردم بسیار از این دوا
 نجات داده اند اگر از خوردن ریشیه خطر بسیار
 حار است که از آن سکه روز نیم هر روز یکبار
 شیره بزرگ خرد نیم را بخورد و غذای آن آرد بخورد
 یک کشتان کرده بارون بسیار بخورد و از هر چه
 بریزد که شفاست **علیه** دیگر نخود که آتشک
 فرمی و سال را علاج که بجزیر است روز یکبار
 قبل از خواب آرد بر ریشیه و خرد کشتان آرد بزرگ
 بر آن که آرد بر او رسد و در آب شست و کمند

۱۱۹۱

و خود را بپوشد که سیر لکوم بروی رسد و بپزد
 خشک شدن پوست آن را که در آب بپزند و بپزد
 یکبار در روز و در روزی که در آب بپزند و بپزد
 و غذا بوقت صبح و عصر پس آن یکبار در روز
 تازه هر قدر خواست بخورد و روز دیگر اگر بشیر صغیر
 رخت بپزند و بر روز سیم نیز بپزد و در آن بپزند
 با آب که بخورد و غذای آن یک کشتان بارون و از هر چه
 در شش مذکورند بجا آید الله اگر آتشک در آب
 بخشد و با جانی و زکاء و جود و شکر و در آب
 و در کز بجزیر نیم و **علیه** شفا یافتن نه شکر
 استخوان خواهد بود و اگر از دیدم که از لطفه افتاد

بجزیر است که در عین آرد که دو نخود سکه روز
 و چند روز بخورد شیره آرد که را که در دم
 انقونه در آن خرد که بخورد که نجات یافت و از
 از آب و آتشک در اعضا خواهد ماند و اگر دوا را دیگر
 شفا یافت که خرد در استخوان انقونه تا بدن را
 از آتش تشنگ پاک کند و در علاج مرض و دوا را
 شد که سیاه و سیاه بزدن و رس که بوزیر
 ذاکت و خور یکبار مایه بجزیر است ایم و نفع دیم
 بان نیم و در این را خوردن سیاه در سکه بجزیر
 کنند که نقصان بدن از لطفه دارد و الله اعلم
الله خوره را گویند که **علیه** بجزیر است ایم و در آب
 آن بود **علیه** که از این را بپزد که بدو آن

بجزیر است

همیشه ملکه کنند که زیاده نشود و نقصان داشت تا در
 بر آن نهند و در آب و در هر چه که متعارف است
 کنند و در آب بجزیر است ایم و نفع دیم
 خوره را شفا داد و بجزیر است ایم و نفع دیم
 شفا داد و **علیه** شیره را که بجزیر است
 و در نفعه قسم مردم را از اقبال و عطار
 و قصاب و در طفل و پیران همه را شفا کرده ریزه
 ریزه کنند و در آن شیشه کرده تا بر شش بموم
 دم بپزند و نکند شیره طریقی بر آب بپزد و در
 شیشه بکند از آن و در آن آب بکند و الله اعلم
 عید از آن بجزیر است ایم و نفع دیم
 و بر سر در آن از آن بخورد و در آب بپزند

بزرگ بدن اگر کف از او کوبند که نقیصه
 یا زردی بسیار بشود و بهر سه و دوام آن را
 اگر کوبند اول حیات یازده روز و پنج چوبانند
 یا رنگ بسیار بزنند که از آن حب این غیر این
 ایام مرج فو غازی بخورند و مکرر بکنند تا دفع شود
 و بعد از خون کم کل خون جان را بیشتر می کنند
 و بر روی طاک کنند یا تخم کبر را بیشتر می کنند
 می شود طاک کنند و اگر از این تدبیر به طرف شود
 از زردت و کثیر آب شیر که می شود بهر طرف کنند
 و قاپ با کاه و آب کثیر از هر طرف می شود
 طاک کنند و بمطبوخ غلیظه زرد و متمول استغفر
 افغان کنند و بعد از آن تخم ترب را بمغز خیار در آب
 کاه

کمره صغیر نرم شود و طاک کنند **علاج** و درم سینه که بزرگ
 است به سینه زدن یا زردی که در کمرش را باین
 گوش یا زردی بیدار آید باید دست که این می باشد است
 چاره باید که **علاج** سرکه و سیاه دانه را با هم ساییده و خاک کنند
 مکرر تا بر طرف شود **علاج** یا سیاه دانه بر طرف اعضا می آید
 اول ملاحظه نماید که کبکشت فرو رود و **علاج** است که چون بکوبند
 بر او زردی بخورند بر آن که **علاج** خوار و اگر نیاورد **علاج** کوبند
 و چون تازه بود **علاج** پوست درشت که کوبند و سرخ را کشند
 و سوده هر روز به آن مفضل صوف کشند و از چهل پوست پی
 ساییده بر بدن مالند بر کمر که است و آب آرد و **علاج** می کشند
 و مصلح است در پاک کردن و تیرازی روق با لند **علاج** است
 صد درم سوره شوش و ذوال پنج و درم با کدورت که کوبند

و از بقیه مشرق کوبند و بکنند و باید بزرگ اصغر آید و در **علاج**
 کاه بسیار اگر بوی که **علاج** بناید که غوث مار که سیاه است
 و جرق غرض مرقه و اگر بوی بود و البته **علاج** کنند که در **علاج**
 و سستی بر آن **علاج** و کاه را بکوبند که آب بخورد
 ساییده و بر بدن بکشد تا بر طرف شود خوردن که در **علاج**
 بکشد و برای غشت و سیاه کنی و سستی اعضا و ضعف
 او و دور و سری که از روی **علاج** یافت **علاج** کشتن را
 پانزده درم بید زردی و درم درم کوبند و چهارم زرد
 و شترتی بید زردی بخورند و آب گرم بر سر آن بزنند
علاج از تعفن خطی است که در حواله اول بهر
علاج اول یا به منج و مصلح خوردن و دفع افغان کنند
 و آب سیب و مر و ارک و آب بیدار ساید

بر منج طاک کنند یا سکه کوفی و منج بکنند و ده دانه یا کوبند و با **علاج**
 و زردی صغیر و صغیر و درم کوبند که خوار از هر یک بدن طاک کنند
 جانش و منج که کاه اند و هر کاه اند که از آن مار **علاج**
 و کاه مسدود زدن است با منج و کاه اگر غرض بکشد بخورد
 کاه و کاه که را سوده بکشد و **علاج** و **علاج** هر دو **علاج**
 نویرا کوبند یا کوبی بریزد و جایش صاف به **علاج** آن خوار است
 و در و صوفی و در صغیر و زردی کوبند و در منج و در **علاج**
 تیرگی که **علاج** اگر کاه سوده سرخ که خورند اگر بزرگ تیرگی
 و کوبند منج و کاه بخورند و با غرض که طاک کنند و با **علاج**
 و در کاه بر سر کاه نرم کشند بر آن موضع بکشد البته بخورند
علاج در حواله غشیل خون از خشک که بکشد تا کاه خورند
 بسیار **علاج** خوردن انکور و خربزه بسیار که کوبند و سرخ

تا به شود **عرب** ریش لعل که در کج چشم بهر درج
دفع و چون دست بر آن نشاند چو کت بر آید
علاج ز لک رو انقباض نفقه و عقید اب از زیر وضع عریا
از هر یک دو درم در آب که در آب که دو درم است در آن
صبر کند تا بماند و شفاف کرده و خشک شود
بکاه جت بستان سائیده و بهر کف در چشم
سب که بهر کف بهر کف در چشم
علاج شش در پنج مغزول شش در پنج صمغ عربی بهر کف در چشم
وزاج نفقه سائیده هر یک دو درم ز لک رو و نیکو
قرمکی هر یک دان صبر قوط و انون هر یک نیکو
بر اندوده با مینو چشم کشند اگر سوز و جوش در چشم
با شش بصر و جگر نماند **صفحه** آن توتی کشند در دست
لوه

سوخه هر یک دو درم نبات نفقه سائیده در چشم
سائیده و چشم کشند **در چشم** علاج آن نبات
و چشم خنجر در پارچه و مایه ان مساوی و شعله برده
در چشم اندازند **طرفه** فقط سنج با کج بهر کف در چشم
بهر کف **علاج** گذر از ریش لعل از زنده دو درم آن را
چشم بکشد تا به طرف **طرفه** یعنی خاک ریش لعل
در آن کج چشم بهر کف در چشم کشند **علاج**
سوز و شش در پنج مغزول هر یک دو درم نفقه
در نفقه زعفران نیم حنظل هر یک یک نیم دانگ
انقباض طلا یک کف نیمه را شعله برده بر مینو با نیم ترکه
کشند در کج چشم کشند جوت و خون سیاه را
نکته و سر مینو با نیم ترکه باقی غلط کشند و در کج

نشد تا دم که با طرف کشند و **موم** آب ریش لعل
چون از کوی با **علاج** سرخ چشم **و چون** آن سوز
نفقه ریش لعل بهر کف **علاج** آنکه از کوی بود صبح و شام
چو در سوز در چشم کشند **علاج** ریش لعل هر یک
از هر یک دو درم موز و زنده سائیده سوز و سوز دو درم
سوز و سوز ده درم نام او را گوشت و زنده از آن
کرده بر سه آتش نهاده موم را در آن اندازند و آتش را تند
کشند تا دریا آن آتش روشن شود و بکند از ده موم و ده
آنگاه بر آرد و در بان دست انداخته بکمال و زرقه
داخل که بماند تا مثل غبار شود و بهر نفقه صبح و شام در چشم
کشند **در چشم** سرشته پانزده درم کف در آب قیاسی
کشند شش در پنج مغزول جند بهر کف در چشم

هر یک دو درم ترخ کشند هر یک یک درم صبر قوط و مینو
چشم هر یک شش سوز و جوت بهر کف سوز و سوز
کافی چهار درم سوز و شعله ریش لعل بهر کف
در چشم ریش لعل چشم **علاج** ریش لعل در چشم
در و سپار و زدی ریش لعل روی **علاج** از زوت
کشند از زوت سرخ سائیده و در سبزه خشک که یک و دیگر
نفقه هر یک یک درم که در بان نفقه سائیده ریش لعل
هر یک شش درم صمغ عربی درم موم را گوشت شعله
سوزده با نفقه شش مرغ شفاف از زنده و بان سوز و شعله
کشند **در چشم** نفقه که بهر کف چشم کشند که شعله
کشند با طرف **علاج** کشند کشند ثنقه عینه موضع
ریش لعل چشم چو از شربت رطوبت ثنقه بهر کف شعله

الک

ॐ नमो भगवते वासुदेवाय

6

100

1

ده درم مرهم که بر زخم یا در تنه است به شعله آتش
 به چند شعله در میان زخم به رسم علاج آن شود
 پس اول با بید علاج آن چرخ بکشد **علاج** زنجیر
 سوخته را سوخته برینا و در برین سوخته مرهم بر آن کنند و تا
 روز دیگر که از زخم آن چرخ بکشد بر آید و آب شود
 یا آنکه نیمه توتیا را با قدر مرهم بر آن سوزانند و در
 بر آن کنند و **چون** دقت از آن چرخ بکشد پاک شود و این
 مرهم را بر آن نهند بر کت دخت بند از زخم سوخته مرهم نهند
 یا موی سر آرد بر سوخته خاکستر آن را بر جوش بپزند
مرهم که برای جوش آتش نافع است مرهم در سنگ قلاب
 طلا و نقره شخم مرغ یا نیم سائید با لب **مرهم** دیگر را بر سوخته
 و تر قیدن لب و قعد نافع بود مرهم در سنگ نقره

۱۵۰

دو درم موم سفید و دو درم روغن کنجد و یک درم موم را
 در روغن بکشد از روغن که از گوشه بدان است و خند موم را
 شو **مرهم** که گوشه مرده را بخورد و جوش بکشد را با صلاح آورد
 زکات روده ده درم موم عک الطیم با دیان هر یک یک درم
 در سیت درم روغن کاه و دو درم از روغن در روغن
 سبب نهند مرهم **مرهم** که گوشه مرده را بخورد و جوش
 با صلاح آورد مرهم در سنگ دو درم زفت روغن یک درم
 عک الطیم یک درم روغن کنجد یک درم موم یک درم
 مرهم در سنگ سوخته و باقی را بر سر آتش که از زخم در آن
 برین سوخته و بپزند تا مرهم شود **درم الحاقه** با روغن بیدار بوزن
 و خاکستر آن را در روغن بپزند تا مرهم که بر زخم نهند
 سه روز به شعله اگر خوانند و در آتش که در سنگ نهند

فوید شعله کات نهند برین توتیا را به نیم سائید بر تر
 نند زود شعله یا **مرهم** که علاج طمرن و دور مرهم بر آن کنند
 پوش و بند را قاتی هر یک دو درم صندل سفید که در شریف
 مایشا چهار درم روغن کنجد و نیم سائید مرهم کنند
مرهم بر سر طمرن و خنجر نافع است مرهم در سنگ چرخ
 کند را ناردانه موم از هر یک ده درم عک الطیم پنج
 هر یک یک درم چرخ که خنجر با روغن بکشد از زخم و کوفتی را
 گوشه در روغن با بید سبب نهند تا مرهم شود **علاج**
 شب یا زار با بسل و روغن کنجد و روغن بر آن نهند
 یا آنکه مس شعله و موم و روغن کنجد با هم بپزند
 یا آنکه باز از زخم شعله با روغن کاه بر آن نهند و بپزند
 که جوش بپزد یا آنکه مرهم سفید را بر آن نهند تا با صلاح آورد

و آنکه با نوز

و آنکه با عسل را با بید باز تر کرده بر آن نهند
 تا به شعله یا آنکه روغن کاه را با صندل آتش شعله
 با سفید شخم مرغ بر آن نهند **مرهم الحاقه** سبب نهند از آتش
 نهند تا بپزد و بر آن نهند که کاه سرد شعله یا هر یک
 هم چنین به بند شعله یا **علاج** عسل زخمی و سفید شعله
 باشد سفید بید کاه را با آب سوخته و کلک کنند یا روغن
 کاه را صندل آتش شعله با خاکستر نهند
در علاج زخم شیشه و خنجر و اشال از زخم شخم مرغ
 بر روغن که با بید سبب نهند که کاه را بر آن پاشند
 یا ضرب بپزند شعله یا بید و روغن دیگر هم چهار که بر آن
 بپزند و حکم بپزند **مرهم** بید و روغن یا نهند یا نهند
 یا از زخم جوش استخوان او در هم شکسته باشد

یکمقال مویید را در روغن کاه و کاه بخورند و اگر آن
 میت نشتر چند عدد و بجان زاکه زکات باشد در پاش
 عیقه در زیر تشک کند تا بخت شود ششده است آنرا
 بکف کپور و خنجر در قفسه کینه در آب صدف
 بکرم بکشد **علاج** زخم زده بخت اگر در زنا شد کین
 کاه و کاه بخورند یا پیرغ یا پیرغ زنا بخورند بر آن پاشند
 و خشک کنند و اگر خون روان باشد و بخت
 کین تازه بر آب بپاشند و بر کاه و کاه
 بر آن بپاشند تا بشود **و اگر** زخم بسیار باشد بر اول آن
 زخم ابرق شرا بپاشند و بعد از آن بخورند بر آن
 پنبه و سوزن سه پلو و آنکه عقب تر بخیه زنند که نکند
 و در آن زنا که زنند که و اشود و فاصله بخیه زیاد و بخت

الکشیان

الکشیان **و اگر** زخم کاه و کاه بخورند و ششده است آنرا
 با برق شرا بپاشند و بعد از آن بخورند بر آن
 و بعد از آن بخورند و بخت کین
و اگر زخم بر شکم زده باشد و بخت و فضا زده
 باشد آنکه آنرا بکشد و بخت کین
 بپاشند و بخت کین و بخت کین
 نیز بپاشند و بخت کین و بخت کین
 بپاشند **و اگر** زخم تفتان باشد و بخت کین
 و بخت کین و بعد از آن بخورند و بخت کین
 بپاشند بر آن زنند تا بشود **و اگر** زخم کین
 که بخیه کین یا زرا در روغن کاه و کاه بخورند و بر آن زنند
 بعد از آن بر چهار درازند یا **پار** آرد میگرد و زرد بخت

باقدر آب بر کین و بخت کین و بخت کین
و اگر زخم زده بخت کین و بخت کین
 تازه بپاشند و بخت کین و بخت کین
 بر آن بپاشند تا بشود **و اگر** زخم کین
 گویند و بخت کین و بخت کین
 سیاه و بخت کین و بخت کین
 در آن سبک یا بپاشند تا بشود
 خاکستر و بخت کین و بخت کین
 برای جیب و بخت کین و بخت کین
 و بر بخت کین و بخت کین
 بر بخت کین و بخت کین
 زنا کین و بخت کین و بخت کین

الکشیان

چشمه و کاه بر آن بپاشند و بخت کین
 و بخت کین و بخت کین
 کین و بخت کین و بخت کین
 کین و بخت کین و بخت کین
 در بخت کین و بخت کین
 روز در آفتاب بپاشند و بخت کین
 بر هر زخم بپاشند و بخت کین
 آورد و بخت کین و بخت کین
 بپاشند و بخت کین و بخت کین
 سه درم و بخت کین و بخت کین
 سبک و بخت کین و بخت کین
 بپاشند و بخت کین و بخت کین

یکی از آن ترصع را با روغن کافور و فلفل صوفی بر باد بکشند
 بر زخم بندند شفاست **در آب برده و شست** کنند
 مردم همه جوهر را که در دهان گذشت بر آن بندند و بر
 زخمها و جرحها و مریضها و روغن فلفل است
 روغن شیخ صفوان و روغن صبر و اشال این
 اما آنچه ما خود تجربه بکرات و حرارت بسیار دیده ایم
 در معده **در آب برده و شست** و شستن در دهان
 جدا که در بدن آدمی زخمی است که صبی در آزار
 می کشد **اول** قیال است که با روغن او در دهان
 بپزند با روغن طرف اندرون از پنج بجا بر آید
 سر شیف است که آنست ابرام باشد در دهان
 است این **رک** **خافیت** کشان او برای شست

در آب برده و شست

۱۸۵

دیگره امراض که در جایی خود مذکور است آنست که کشند
 بر تپه تا باو نیز دو دفع بر او غلط تو اندک و صندل و صندل
 بر دهن او بپزند تا موافق غلیظ جمع و دست بر آید
 تا رود و بجز در آنست که اسیدن بر بندند که صفت غلیظ
در آب برده و شست است با روغن او نیز در دهان بپزند
 با روغن طرف اندرون بجا بر آید بر آید که کشان
 بود **خافیت** کشان آن بر آید اندامهای اندرون در
 چشم و زیر سر و بدن و بجز شش و سپرز و کرم
 و با و زانو با و این **رک** **خافیت** کشان و
 تا غلط فاسد را دفع تو اندک **در آب برده و شست**
 که پیش اندام و اکمل نیز گویند با روغن او در دهان
 بپزند با روغن طرف اندرون در دهان **رک** **خافیت** کشان

بسیق فاصد هر یک یک کشان **خافیت** کشان این بر
 تمام بدن نافع بود برای خارش و دملها و غلیظ خون
 و این **رک** **خافیت** کشان با روغن او در دهان بپزند
 دهن او با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او
 بواسطه آنکه خون روغن را رقیق است و زود بر آید
 و خون غلیظ و لبرانی که قدری خون بر آید کفایت
 است بپزند تا در عروق و دویه او روغن او با روغن او
 و غلیظ کنند **در آب برده و شست** و مکان او
 در پوزه با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او
 بپزند و این **رک** **خافیت** کشان بپزند که رگهای دیگر نظیر نماید
 و در مریضها با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او
 و روغن او با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او

کشد

شامت در اسهال نیز گویند و مکان او در پشت هر دو دست
 در میان انگشتان که کشان بپزند از دست راست را با روغن او
 کشان بپزند از دست چپ را با روغن او با روغن او با روغن او
 در دست او در میان انگشتان بپزند و بپزند و بپزند
 بر دهن او بپزند **در آب برده و شست** است با روغن او
 و مکان آن در میان انگشتان بپزند با روغن او با روغن او
 برای آن کشان بپزند خون او کسی که غلیظ را با روغن او
 و کشان بپزند و با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او
 حیض باید کشان بپزند که از این راهها تمام بر آید
 حکم بپزند و بپزند با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او
 و با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او
 با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او با روغن او

از طرف برون است از زیر شمشیر که در وقت قتل
 که از رخ ران تا شش کف محکم بچند که این رک بسیار
 و شود از نظر می آید تا خوب بنشیند نظر می آید **بشم** رک
 زیر از پشت که برای دور از نوک نیند **بشم** رک
 و ملکان او در سجده است و کتوف این رک بر ششم
 طایفه **دوم** رک صبح است و ملکان آن بر دوازده
 چشمه طرف کوش بود چون چشمه چوک بسیار
 رود بنزد آقا بردی ببرد و آید آن رک را بر بنو خورا
 و رخ کند که منقش او کشته شود **دوم** رک چشمه
 و ملکان او در رک از چشمه از هر دو طرف می بود و این
 رک را گذر گویند و شود از نظر آید قاعده زدن آن است
 که اول دو بار در رک انداخته به چپت آن رک بر ششم
 نظر آید

نظر آید و این رک را برای نیت و ریختن زده کسی پیش کش
 باشد و عالم در پیش نینداید **دوم** رک تنی بود
 ملکان آن در میان هر دو دره می بود چون از پشت بر آن
 نیند چنین معلوم شود که هر چه نیم سجده چوک رک
 و این را برای ماضی و ریشم های می نیند **سوم**
 رک او دوازده است ملکان او بیست و یک و از هر دو
 بر بر رک ششم که رک می بزرگ نظر آید و در بنوی آید رک
 خور دست نزدیک به جوف و دو رک دیگر هم هستند که
 آنها را پست جان گویند علت آن است که آن رک جان
 میورد و رک کلو آرمیده است **چهارم** رک چهار نیت
 و ملکان آن بر رک شش و نیت و چهار رک ششم است
 ای در و دندان و می کش نیند **پنجم** رک یک نیت

دوم رک

و ملکان او در رک شش و این رک را برای در رک شش
 بسیار نیند **دوم** رک محبت و ملکان آن و کت
 از هر دو باز است و آنرا برای سجده سه رک شش نیند
پنجم رک شش کوش است که به مالین بسیار نظر آید
 آنرا برای رک شش نیند **سوم** رک در خوردن سمیت
 و اصلاح آنها همانکه چون شخصی جز خورده باشد باید در شش
 در آب خوش داده و مالیده و کف کف و بوبه جز در دو رک
 در رک شش چهار رک در آن رک که بزرگ و کتند یا کتند که رک شش
 جو بالاب برکتان بخورند و قریب زمان و زمان ق
 زمانید و در در شش ترک شود و با تریق اربعه فارق
 به نیت که دفع حسیعیت میکند اما به از نیکون بخور
دوم رک جملی و الحار ز او و طولی در مکی است که در

گوشت با من شش شش کیشال تا یک رک بخورند **دوم** رک
 و دفع شش نیز گویند شش شاق است آورد و اطراف
 رک شش و چشمه تا رک شش **چهارم** رک شش و چشمه نیز باید که
 و شش که در استین و خلف زمان باید و در اگر شش
 رخ در بان بسیار اندام است شش و رخ که و شش
 زمان زمان باید داده و قریب و چشمه را استوار بنیند
دوم رک شش و چشمه و چشمه و چشمه که اگر بخورند و در
 جو رخ شش و شاق آورد و دست و پا بر زده در رک و اگر این
 علامت باید آید آب گرم با روغن با درم به نیت و قریب
 و چشمه زرم بخورند و در روغن کل با درم را با شش که در
پنجم رک شش و چشمه و چشمه و چشمه که اگر بخورند و در
 بپوشند تا شش و چشمه و چشمه و چشمه که اگر بخورند و در

بابی

بمان بخورند و هشت م خیزی بخورند و شش م کباب بپزید
 بر باز و دود ششم بر مصالح و چهار بخورند و هر روز شش م
 خیزد و ششم رتبه در بخور شود پاشیده بنهار آتش بخورند که بخور
 خیزی بخورند و تا شام بپزند که می پاشید رنگ بر باز بخورند
 و بمیوه های مقوی ماه در وقت غایت می قوت ببرد و کمال آید
فصل پنجم در صاف کردن روی و دراز کردن موی ران
 و بر جبین ایشان است و در همان خبر یکدیگر رنگ بر نورانی
 و بر آفتاب نماید زیره کرمانی را در یک پالنه آب بجوشند تا بپزد
 مالند و شش م شب بر روی مالند صبح آرد و با قند آرد و بخور
 یا آرد و دس باشد و بنشیند خشک آرد و خفیه شش م
 بر روی مالند و صاف شود و برکت خداوند است
 نیم و برکت کامل و پوست انار و برکت زرد و بزم سازند

از بعضی سرشت شب باشند و صبح شوند **در** مغرب باد و دم و کیرا
مغربی که او را بجهت و درخت است و به جهت بر او باشند
صبح آب که شوند در روز صاف و خاف و براق که اندر آن
در مغرب در روز و شش را در کعبه است در کعبه است
بغیر هر روز که بخت و کعبه شوند و در کعبه است
و شش را در کعبه است و در کعبه است و در کعبه است
بهر اگر که بخت و شش را در کعبه است و در کعبه است
چون در شب تاب سر است که تمام ششها بخت و در کعبه است
بکعبه است و بخت و اگر که در کعبه است و در کعبه است
تبا که بر سر است و در کعبه است و در کعبه است
از و بشیر که و ساید شب در سر است و در کعبه است
مغربی در آن را آب است و در کعبه است و در کعبه است

چند

کینه آید بکوه با یک پله از غم کجی کویا نند تا غم نماند
در ساله و میرا وقت و دور از کاند و خیرش را بماند
شب در سوگو بنشیند تا پیش وضع شود شش در خیرش
بر آنکه چون در کعبه دوازده سگی بر موضع خیرش است
ابتدا شروع می آید و وقت حادث شدن زادن مختلف
سپاس بعضی در زاده سگی می شود و بعضی دیگر
و چهارده تا شش نوزده میرسد نهایت کل بارش در شش
شدن از آمدن حیض تا دوازده حیض باشد و بگوید
و حل گردد و علامت حدیث آن زن با هر که قرض راجع اتفاده
کند فانی لی البصایق و غریب نماید و دوی و دوی
و خواب بسیار و طبعش بر هم خورد و چیزی ترش شود و بگوید
آزاد کند از این علامت معلوم می آید که حادث است در وقت

نزد در دود محل صحر کرد و اگر در روز باران و غبار را
 بشکر گوشت چیده در روز چهارم کرد و اگر در روز دهم
 کاج و زنجبیل و روغن کاه و دو ماهه اگر حقیقه خورد آب تن شود
 و اگر بوقت از آن تا سه هفته یا بیشتر و بیشتر چرب
 و بعد از آن جدا شود البته هر یک از آنها بعد از هر روز
 و اگر تخم خا و خیلان دو درم با آب بوده زن بخورد و هر یک
 و اگر شکر هضم را به مغز بسته افتاد و زهره
 خاکش مسوی فرزندش آب تن شود و اگر متهم
 بکشد و چشم سگ و فلفل مسوی و شکر هر چهار
 فرزند کند و بعد از حقیق بر دارد و حامله شود و اگر بپزند
 خاکش یا زغال را با بسل فرزندش جدا شود
 مراد او معلوم است یا برکت را فرزندش یا در سه روز

از حقیق

از حقیق که هنوز غشنگردیده باشد با زوی بوده نمیکند
 تا شش چوب درم زیره سبز چهار درم این سبزه
 جوش داده صاف نموده شش که در دهان است روز بخورد
 و غسل کرده بعد برسد مراد صحت و اگر زهره
 سوس در باند را با جوی آب و روغن کاه از زهره
 نماید هر یک و اگر زهره کک با زهره خروس و روغن
 نار وین مسوی فرزندش این عمل کند و اگر
 شکر سفید با جوی مسوی در روغن صحر فرزند
 این عمل کند و اگر سرکین سنگ و زنجبیل و روغن بومی
 سوده فرزندش بر دارد و اگر جوی آب و سیاه
 و شش این یک یک کوفته در اول حقیق تا زوی نشد
 کند بهین بخورد حامله شود و اگر شحم حقیق که بزبان شد کلاه

گویند از ابتدا حقیق تا زوی نمیکند هر روز یکیم
 بیشتر بخورد و مراد صحت است یا به چشم
 در میان دانه های یکدیگر آب تن شود و انداختن چمن
 و شکر وضع مراد این شکر را نوشته بر با زوی زن
 بنزد که هر یک **درمان** و **درمان** و **درمان**
 شیر و روغن کاه و روغن کاه و روغن کاه
 حاکم و هر یک شکر و زدن قند بخورد زن و بچه
 بعد از آن حقیق که هر یک و روغن کاه و روغن کاه
 بخورد تا یک عمل کند و دیگر بوقت از آن بکار تنیم
 آتش بکشد بزبان بخورد و حقیق شود و دیگر بوقت و حال
 مرد و روغن کاه را با قطران قضیبه و لطفه شده شود
 اگر زن سرکین و کوش بخورد و حقیق شود و اگر در دهان

از طفل باشد

از طفل باشد زن کشته بخورد تا با آب شکر کرد
 و اگر انگشت را از آئین باز که زهره کک و عقب کس
 بر آن نقش کنند و زن در آن کشت کند تا با آب شکر کرد
 و **درمان** و **درمان** و **درمان** و **درمان**
 مسوی بخورد زن بهین بر بندد بچه که در دهان است
 با نمک سنگ مسوی در یک ساله سر که بخورد و بچه زن
 بهین را با لیسید و بخورد و بچه با نازد اگر سر بی را شکر کرده
 بخورد بر یکد این حکم دارد و اگر بپزد با روغن کاه و روغن کاه
 حصر شده و مغز دانه قهوه با دود و عدس و نقل سوده شده و آن
 سبزه بپزد و زن تا سه روز متواتر بخورد و بچه باشد
 و اگر کسی حقیق او را به شکر بخورد و حقیق او با بچه بخورد
 چون زن دشت از او آید ریشیه متعلق را با بچه بخورد

خونیه که بر آن خون کوش رست با بیره صمغ در آن یکدیگر
رست و خون کوش بر آرد شیم جبهه با طریقی کشند و هرگاه
خارشته تازند که در بعضی بلاد ماعول کشند و خوب باشد
نقد کردن آب آن را بعد از تجمیع بیست و یک روز و روزی
نیم شد فک او را بخیمند آب گرفته خورد و اگر بنا
های ریخته تپا را در طوطا آب جمع و در فیض نظر کنند و انداره
چکان همان زرد و سرکه و در فیض جوت و بداند و آن که برون
مقتی شود و برکت تپا کوی بن را در آب کشند و بنام
بر آورده و خستین بپوشند و آن به چندین کس
کمتر از حور است خسته شمع عقیقی شمع تا هر چه خواهد بود
به بالا عرضی که سوزش یا دردی نداشته باشد و بی طرفی آن
در کف سردید هرگاه که اگر شمشیر یا شمشیر اصل آن را

چندم سرکه کین آتش را دویہ را کوفته با سرکه درشته کرده
تعمیت روز بگذرانند و از آن بختا کینند **طایفه اول**
از باریک حوصله بقدر ربع سیر تنه کوبیده و بوج در خندشته
باشد در دلی کوکی ریخته بقدر پنج شش مثقال نیک خورند و نه
و بقدر آرد یک شانه که تنه کوبیده شود و از آنکه اندک
سهم و شصت برابر باشد و از آن بگذرانند و اول کشاد شود
لبق از برای درد دندان بسیار شدید هرگاه در طرف راست
رنگ باریک پایی خف و بغیر دست چپ با بر جالده و اگر
و سطح که در آتش داغ نماید دخی در سکن شود
و اگر در طرف چپ شد رنگ سر نو در دست راست را
آن پنج داغ نماید از هر هلی نزدی شود **دشتم**
راض بر شود که منب اکتا عقب پیراه که تها را اندک می کشند

خند تیغ و لاک کیشیده که قدری خون آید و قدری نمید بپسند که
به هر ترشی و صاخر باخ باقیه خلط و اذک و لغت بر آن خوش
و گلاش با لبه وضعی در طرفی لاف ساکی شود **خادر**
هر حیوانه معشت خمار کهنه پهنه و از شش بزرگ و کاهوی
چیز وید و در بند به بیکه بیکه یازد و از آب آید بنده
به صانع کز هر ذی زهری بان وضعی دروسان شود
و آرا می کرد **شربت** خندل خندل شود که بخت تقویه
معد و تسکین حرارت و تسبیح و غیره بسیار خوب است
کلابها کسیر نبات و کسیر خندل خندل میبرد و بهج
سرکه انگوری یکسیر عسل را هم در دو یک خندل ریخته
بجوشانند تا به تمام عسل آید بعد از سرد شدن هشتاد
شربت بخورد و بعد از خواب سه شربت و بعد از صبح سه شربت

بیا بر مقور است اگر کسی از جای کون مست و عاجز شده باشد
بقدر کثرتش بپشت تخم کزن یا بالارش در ظرف خال
وینده زندک بوداده و کف مال نموده مرت کوزه و دوزخ
داخل کف و غیره نال کند و مخطوطه نال بپشته با روغن کجور
و قدرت شاد کند بشرط آنکه حرارت بر فراج عانیست
و هر روز دوزخ و مضررت **و دوزخ** نام تو له تخم زندک تازه
و بسیار کندن با شیشه کف مال و پوست ادرک کندن
و پنج شش عدد در دوزخ تخم مرغ ایند و با روغن و تخم زندک را
بر روی شمشیر یا شمش و بخور و کباب زدن ویت میکند **برای** جگر
قدری روغن کاه خالص تازه را اندک بکند و داخل و عمل نماید
کشته شود از برای بوی خارشتری که در بعضی بلاد کاکل گویند
با خاکی آن در اندکی بوی اسیر را بر جود خواب زردی آن

می آید بعد از آن خیار کبر سبزه که در آن است را که پندارم که در آن است
و کبر را در بعضی بلاد عربی می گویند که **در بزمین** در آن است
گویند که هر که در آن است او را باقی تمام و آب و شکر است
صاف و نه نجاسی است و آب و شکر است و آب و شکر است
بجز آنست و در آنست که در آنست که در آنست
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
شواهد خود و در آنست که در آنست که در آنست
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
مستحق است که در آنست که در آنست که در آنست
بعد از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
مرض **در آنست** که در آنست که در آنست که در آنست
خالص است که در آنست که در آنست که در آنست

بنا بر آنست

با هدیه مخمور و بعد از آنست که در آنست که در آنست
صبح نداشت دو یا سه دانه فرو برد بعد از هر روز
تر از سپاس در آنست که در آنست که در آنست
مرغوب است که در آنست که در آنست که در آنست
بکرات است که در آنست که در آنست که در آنست
و دیگر است که در آنست که در آنست که در آنست
در باب آنست که در آنست که در آنست که در آنست
به آنست که در آنست که در آنست که در آنست
اول در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
با شکر است که در آنست که در آنست که در آنست
لج چون آنست که در آنست که در آنست که در آنست

از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
او را در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
قوی است که در آنست که در آنست که در آنست
بجهت آنست که در آنست که در آنست که در آنست
باز در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
چرا که در آنست که در آنست که در آنست
سپاس است که در آنست که در آنست که در آنست
و از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
باینست که در آنست که در آنست که در آنست
داخل کرد که در آنست که در آنست که در آنست
و سینه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
توان داد که در آنست که در آنست که در آنست

بنا بر آنست

نصاره در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و آنست که در آنست که در آنست که در آنست
باینست که در آنست که در آنست که در آنست
باینست که در آنست که در آنست که در آنست
چرا که در آنست که در آنست که در آنست
و اینست که در آنست که در آنست که در آنست
خورد که در آنست که در آنست که در آنست
دو آنست که در آنست که در آنست که در آنست
طبع از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و آنست که در آنست که در آنست که در آنست
چرا که در آنست که در آنست که در آنست
باینست که در آنست که در آنست که در آنست

دو صبح الف صرشت هر که صرشت یک از این چهار صرشت
 سبب جمع زایل که در زیر اگر جمع پار دماغی باشد
 و از غلظت بی از این علت غلظت ماده از دماغ در او آید
 و علت دماغی نه از این جهت دماغی که ماده آن نفاذ کند
 هم برای قیاس به شمشیر در چشم زنی به سبب دماغی
 الا مع زایل شود زیرا که به سبب خط بر از آن برود
 و ماده نیز اشغال کند و معلوم است دماغی به سبب
 و هر که دماغی خط هر ششوی سر بر آید زیرا که سبب
 شدن موی غلظتای به سبب موی را تا کند و دماغی
 و در الشعبه غیر آن برید آید پس هر که افکار
 سرخه آید دماغی تو کند موی سر بر آید و هر که
 صرشت سبب صرشتی را گوش که شش نه از این
 (اد)

کرد و هر که اگر سبب صرشتی خط هر شش
 کرم زایل شود و سبب آن هم سبب شراع ماده و سبب
 او به شش و هر که در گوش که شش اگر از این سبب آید
 یا سبب خط هر شش زایل که سبب این هم سبب شراع ماده
 و هم شغال ماده به شش و اگر کسی از شراع صعب باشد
 و از این سبب گوش بر آید یا زرد آب که آید و در گوش
 شش هم بر آن صرشت مکرر و اگر کسی سبب سبب از این
 و اشفاق افشا سبب سبب از این شش سبب شغال ماده
 و مایه لیا و جنون بدو الی و سبب سبب زایل شود
 زیرا که سبب سبب سبب خط بود و در دماغ
 پس چون سر که شش و سبب سبب سبب دماغی
 آید چون بود از دماغ میگذشت هر که سبب سبب

ماده زایل شود و در هر صرشت از این او چون
 مزاج زایل باشد و نفوس هم به سبب سبب لیکن اگر
 آنهم غذای موافق زین ترتیب خوردن هم عارض
 و نفوس عتیرت به سبب ضعیف غلظت که صرشت
 به سبب ضعیف دماغ که لیکن اگر صرشت دماغ ضعیف
 تمامه درین گرد شود و در کمال شود و به سبب
 توجیب دماغ دماغ روی نهند صرشت تو کند و نفوس
 و جالبینوس گوید که صرشت نفوس ندیم که نفوس
 هر که ندیم و اگر کسی را نفوس عارض باشد نفوس او
 از طبع و مع الفاعل به شش و در زانو و دیگر سبب باشد
 و سبب آن غذای بدست یا کواریدن طعم
 و چون سبب که گوشت را و دماغ صرشت نفوس باشد

و الباقی

و اگر به شش نوزاد باشد که گوشت را در تمام شش و سبب
 و نفوس اثری نیست و در سبب صرشت زایل
 و در سبب از آهاس کم به شش از با غلظت از
 سبب آهاس از سبب از سبب در دماغ صرشت
 و اگر از نفوس از دماغ و آهاس از آهاس به در دماغ
 و آهاس از دماغ غلظت به شش و در دماغ صرشت
 و آن با دجارت به سبب شش که شش و اگر کسی
 زیرا که سبب و در دماغ و آهاس به شش آن در دماغ
 کرم زایل شود و نفوس او و مع الفاعل از سبب
 خام و در غلظت سبب سبب سبب و کرم
 و خارش به سبب زایل شود و شش سبب سبب
 کرم زایل شود و نفوس و مع الفاعل از سبب

خام و ز غلط غلط سوداوی باشد و اگر فاسد از رطوبت
باشد یا از غلط بود آنچه از رطوبت خام باشد
جبر است بهی که کم بچشم شود و اگر از غلط سوداوی باشد
به چهار ربع تخمین بریزد و شمع متانیم چنین باشد که آنکه
لشخج جبر است بر کم که از دو شمع زایل شود
و هرگاه که حران بر فاسد باشد هر شمع بر یکای گرم صفرا
زایل شود زیرا که صفرا بطریق پیوستن آید و فواقی متانیم
بطریقه زایل شود زیرا که فواقی هم از استکسا باشد و هم
از استقراغ آنچه از استکسا در شمع خالصها انرا
حکمت قوی را بر میان رطوبت را حرکت و پیوستن
و حرکت غلط یعنی قویست و هرگاه که از او غرض نباشد
و یا علت ذات لطیف باشد زیرا که ماده ذات لطیف

در کرم و تیر بند و در معده کسی که استرخ ترش لب باشد
خط کرم و تیر مکرر تو کند می درن او ماده بیان کرمی و تیری
کرم باشد و این سبب در ترذات الجب شود و یکی هیچ نشود
فایده بدانکه هر سه سبب استرخ نام کند و از شدت
استرخ فواق ظاهر شود که استغول در روغن کحل و آب سرد
برزند و بسند اطراف را به بندند و در ده که خط آورد
به پیش کنند تا خط آورد و هرگاه سوزش و حرارت بدلیله
اعصاب استغول یا عاب بدانند یا روغن کل یا روغن جام
یا روغن تخم کدو بهم بزنند و هر ساعتی بخورند و هرگاه
سوزش از ما زربون تو کند هم باین ای یا
روغن بومبک و شیر تازه و در ده که تسکین کنند
و بعد از آنکه چند مرتبه این ای یا و روغن با ملک بخورند

انکه سرکه بآب آینه بخورد و ببلند در دروهای انهم
زنیون و غیره ناختی ظاهر شود و روغن کادوس که وعا بها
و روغنند و کلاب سر کرده و کلاب یاروش با دوام و صغ
عرب باید اولی و آب انار و آب سپ و آب شترابی مرغ
سمن باید داد و صندل و کافور و کلاب بویود و کلاب
اروئی قی خون برادرش را کنوری بیشتر تازه یا میرنده
چنانکه شیر فروزن تر باشد و پازیر که پرورده نشستن
که از درو با ناله کند باز در او **فائد** در بازداشتن
از اطامع در درو و هرگاه بهمال یا قه افراط کند دستها را
از رخ بعضی و یا پیر از رخ ران بطنها یا نوار بار یک
باید چید و بستن از ران و بعضی باید آغاز کرد و در زو
آید تا بدست و تا بقدم و تریاک بزرگ با بلونیا یا کاه

و اگر گشاید شود و در کرم به برو و عرق کند آب کرم و در برده
 بگذارد و در وقت صبح بپوشد و چهار شبی تا کردن به خود
 عید تا پنج جمع و عرق کند و اگر عرق پاک کند شرب آب
 و شرب آب به و شرب آب از راه گیش به بید و در آب شرب
 موثر و در اندامها باله خاصه انداخت و کلان کافور و صندل
 بپوشد و در برای از اطراف مال است جو و آب به و در
 و کلان رو گیش و در خوب و غیره به معده صندل
 و لایه چند نان در آب انار ترش بشکند و به معده و در
 اندامها شکست و در به معده و در شرب آب کرم و در
 سوخته ترکند و کف چند بخورند و پست جو با اندامها
 سوخته پانچ یا بر اثرش و بریان کرده و در در
 به شرب آب و در مطبوخ پانچ و شرب تازه جو شرب

العض اذا دق وخط باليد وخص به الشعر ليوه عليه واذا
 الشعر انقطع ان يصير عليه اربع عات ثم غسل بوه ليوه عات
عنه **الشر** ويطه بيطه بالبنج والبنج او يتقن ويطه بيز
 قطنه وضم مرارا كثيرة او يتقن ويطه بالبنج والافون بلان
 والبنج المنع المعروف عند العامة بقبيل لميم الزنج لا حرا او حتى
 وعجن بالبنج الاخضر ويطه بحسب اللابط حبان يتقن فانه
 لا يثبت مرارا فلو اذ خط بالبنج او دق متسا شفره من الخ
 ثم البدر ويطه بالميت البتة او ديه **الوقوع** **الكراس**
 وفي النور ويزيد بقرص الكراس فطبه او او من به الزفت
 او او وضع على قروح الكراس حتى يبرأ ان طهر الكراس
 عا الكراس ابر او ان حفيف اليها زنجار كان ابلغ البصر او
 جربا خط ويطه بفرج زو الفسنان الطرية لهما الكون او

خط بالزفت ووضع على قروح الكراس فطه وان خط به مره
 عجن بالبنج ويطه بقرص الكراس الطرية الياس وبرا
 المراد او دق حدة على القروح الكراس او **الوقوع** **الكراس**
 يخرج الكراس البني او دجوههم وريجات يست وريجا
 كانت رطبة ليس منهنه يدق عذ من عند القروح يعبر بها اذا
 كانت في الكراس بيطه المراد رينك يعني الحش والخلا والرتيا
 والخلا فان الزفت والاقطه لا راجع ولا زك اذا رطبت
 بالزنج الاخضر انفا بالغير فطه بوجوب واما ينفع كذا الك
 ان ياتخذ الكراس يستحى بيطه وماء ورد ويطه به عليها
 فانه نافع جربا **والبثور** **الفنان** العبد او اذ خط على حرقه
 ويطه به ماء القمح والفنان طعمه كالثوم اقلق القروح والفنان الزنج
 الاحمر او اذ خط بالزيت ودهن الكراس فطه الحرق او الخطه بالزنج

بالكراس قرا القروح **الكراس** وهو ان يحس لان لها
 في دماغه وجهه وعينه وقد نومه وراجه الكلام وهو كالحرقه
 من قروح الزنه ومن منقوص وجلب اجزاء هو البثور الخ
 على نارية ويجر كد كد يتخذ من الحلي ويستعمل كل ليلة
 النوم فانه يبرئ راسه وقليل الذبح ويزيد في جوده
 ويقوى الباء يشدا لاضاحج حرقه وان حرقه صفه البثور
 في وقت من وقتها كد بخت كد بخت فانه يتخذ كذا الك
زنج الكراس يلق البثور ويؤخذ صفرة ويطه صفرة
 كحرقه في البثور نصف اوقية قد خفف خمس مرات مثلا اوقية
 ونصف وعاء سبع ثلث اواق ونصف في القروح والقروح
 مع الصفرة ويوضع في القروح ويوضع عليه قدر يلقه من ديزك
 ان رالينه حتى تليانه ويؤخذ من القروح ويؤخذ من القروح

الغصن من قروح جربا **بشور** **الكراس** فطه الكراس فطه كد
 ويطه بالزنج ويطه بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه
 وان طهر فيه جوده ولو زنه فطه فطه بيطه بيطه بيطه
 بيطه بيطه كد بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه
 وايضا ان يلقه بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه
 يشج ثم ينزل ويستعمل منه كد كد الكراس كد كد كد
 وذا الكد ان يبر من الكراس او لاس من الكراس سفتيا
 على قفاه واذ كانت خطه الكراس قويه او اذ خط العقل
 باخذال لدق بيطه كد كد كد كد كد كد كد كد كد
 بوز وخرقه ولا يكلف في جوده الايام الا الكراس بيطه بيطه
 فيها السم من الطعام فيكون مع ذالك محتج فانه يصح
 ويحرقه ويطه بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه بيطه

اکایه چوب الزم سر یا تم الزم الزم نافع **الشرق** و درین
 اوجاع الخلق فی القوت شرق الماء الحش به سبب ضعف
 شدة الطعام و اوجاع الجری و سدة سبب و ش
 و ضعف قوة الجاذبة للطعام من التمدد منقذ الخلق و ش
 و الحام حال الاكل و الاطعام بالکلام و لمرزج فرج خارج
 و تعظیم اللق و سرقه از در دما قدر البصر و القفد عن
 ابتلاها او ضعف العزم و التبع و قد کجبت من استمال
 شیا الطیفه کاخذ و غیره اما اذا صار لا یقل
 فیه کمال اللز و سکر الا یفرض و کذا یفرض ح الی
 بشکر و رنج کال من انواع سکر و قد یفرض
 شرق فی حال النوم فیمخر الزم الزم ح القف
باب خورشید شراب روشن گوید که شراب جود
 انار

عذیر بنقر اید و لحام در منضم می کنند و غلطی است از اعتقاد
 که خون را پاکیزه کنند و رنگش رو به زرد می کنند و نافع را
 خرد کنند و صغیرا که خون آینه باشد با دریا و در
 و بطن عام و فسرده بکند در وقت روج مردم زیاده
 و خون را از تن گوشت گرداند و قوت درستی را بکند
 و در کمال از غلطی بد بشود و شربت کبی هر روز و قوت بکند
 و غذا را در دما بطرفتی رشا و سکر کبک بر
و دیگر میگوید که دمنده را بشکند و کحل از آن کنند
 و غذا به تن رشا و نده بکشد و کجا با غلیظ لطیف
 و به حق برون آورد و **و دیگر** میگوید شراب از سبب غم
 و فسرده در تن مردم دست باز دارد تا کج بد و برون
 یا در و بعضی است در دما و روحانی که کد و در

پاریا و تب عا کر نیز بفرماید که بپزند و **و تقوی** میگوید
 باین همه نافع کسی که زهر داده باشند و در دار
 خاصه زهر را سر و چون انوی و شوکران و شراب کربا
 شود و در طبیبان خد او نه با یونیا و خد او و بعضی را بفرمایند
و کسی شراب جود شد اگر ترک کنند اندیشها فاسد
 و غمناهی با سبب بدید آید و بعضی تا به کرده و مزاج شود
 و تن لاغری و حرارت عزیز از آن شود و قوتها ضعیف شود
 و غلطی میگوید سبب شراب خوردن بوق و ادرا و زهر
 شدن طبع و تکه کحل از تن برون بی از غرق
 باغ و سپا کرده و با رجا کونا کول تو لکند پس میاید
 که از او کد و نه ترک **و دیگر** میگوید شراب را بکند
 بد آنکه طبع شراب کرم و ترست و شراب جود را بکند
 ناه

۲۰۶
 با شیخ جوان یکمشت بهر آتاکه کد در شراب احوال
 طبع او کرم باشد و ترک شراب در کرم قوی رنج
 او زیاده کند باین سبب مزاج او را از اعتدال برون
و یکی میگوید که شراب کرم در است اگر او یکم باشد که مزاج
 او سردی بایل باشد او را اندک شراب زیان دارد اگر
 چه باین سبب کرم در هیچ حال کد را شراب نشا بخورد
 و افلاطون گوید که حمت شراب کرم کوان را بچون تیز است
 مردخت را و هم افلاطون گوید که کد که بهیج حال شراب بد
 او را بچدب که کد و اگر نه آتش برایش کد افزوده
 شود و با شراب بوضن و کد **سبب** با ندره باید خورد
 و اگر مزاج کرم بچون مزاج با کد و درستی و خوردن
 بجاها بزرگ است از نایب کد اما مردم جوان طبع را

گرم و خشک است و پخته احوال صوابی و غلبه دارد
 و با صفا و وی تو لک کند و مردم که شراب بخورند
 موافق باشد زیرا که شراب بر آن مضرت نباشد و مردم که شراب
 مثل جوان محکم بنایند و اگر کسی بنایند مزاج او بر آن
 بسیار سود دارد و مردم که طبع سرد و خشک باشد
 و طبع شراب گرم و تر پس موافق این بنایند اگر با اندازه خورد
 باید دانست که نه انصاف از فضل سال طبع دیگر است
 و طبع شراب برین نیز یک بنایند پس شراب بخورون
 در اول بهار و میان بهار و تابستان و اول خزان شراب
 صواب بنایند خاصه شراب کهن و اگر شراب تازه بخورند
 بسیار زیان دارد پس اگر خورد و شکر مخلوط با آب سرد
 باید که خواند نیز خشک و غدا و در سینه های موافق با خورد

و از سستی قام بهتر نماید که در فصل خزان شود و در بهار
 که در شانه جمع شده باشد بهیچ لطیف و با در او اجابت دفع
 و در آخر کسر زیان دارد و کس شراب با این بنایند
 و مردم که معتاد به شراب بنایند هرگاه بخورند که شراب
 و در او آرد و اگر در طوبی بنایند که در او کوشی که کند
 زیرا که شراب بعد از اینده است که بهار و بنایند
 چون در معده وارد شود و شکر قوت او برین غلبه کند
 بن او را مضرت کند و چون شکر و شراب بخورند که باید
 که طعم خورده باشد موافق و با آب سرد تا که از معده
 فرو کند و یا شکر کمرشند و از آنکه بخورد و باید که از معده
 بهر دفعه از معده بخورد و شکر و آب بنایند و استبداد
 شکر و صافی تر و خوشتر خورد و با آب مخلوط کنند

از اینها

با طعم شراب شکر شده و معده او را قبول کند و اندک
 اندک خورد و طبع شراب با اندک و اگر طبع باشد
 اندک اندک از آب چکاند و بتدریج آب گرم کند و شراب
 زیاده کند معتاد نشود و در شراب خوردن سخن
 بسیار گویند و حرکت بسیار کنند و از سستی برون نیاید
 نام باز اعاده شراب تازه کند با چیزهای دیگر
 شراب بخورون بیدار آید چون شکر و شکرش خزان
 بدانند که شراب طبعی است یا نفس و دیگری متن
 اما آنچه از نفس است که بهیچ شراب قوت
 خود را بپوشاند و قوت عقده کمر کند و قوت شکر
 بپزد آید و چون عقده و شکر هر چه کند باک ندارد
 و از غلبه امور غافل و هرگاه قوت شکر قوت خود را

مقهور و از کارها خویش با زور و نام طبع بهایم کرد
 و اندک نشا طر اول دست دادن و شکر خوردن و با
 کهن و کوه کند کردن است و زیاده و کمر آن موافق
 زیاده و کم خوردن شراب است و آنچه از این بنایند
 است که شراب با خون بامیزد و از جگر برون شود
 و دل را گرم کند و اگر از جگر به طریقت برون شود
 چنانچه مردم در حال شراب خوردن سخن گویند
 و دیگر کردند و شکر خنده و حرکت کنند اما بهیچ
 است که حرارت شراب و حرارت جگر را از معده
 بر خیزد و طبع جگر است که آید کند و هرگاه که راه
 یابد به دفعه می کنند و در هر که آید و علاقه دوم به
 که با جگر را میخیزد از معده باغ میرود و بهیچ شراب

از اینها

چنان بدارد که آن چیزی که در وی کجاست بسیار بپزدارد
 و سبب آنکه کجاست را در وی بسیار تر چون چشم لعل
 و سبب آنکه بسیار است که هرگاه کجاست که در وی
 شود و روح با آن که در آن شود چشم حال بدید
 یکا آنکه هر چه در برابر است که در آن بپزدارد و کجاست بسیار
 بپزدارد مثلا اگر پیش بر نقطه کشان کرده شود و آن
 سپر را این بگرداند آن نقطه خیال نماید که خطی است
 بر پشت آن سپر هرگاه نقطه را خط بند که نقطه را نقطه
 دید به پیش و سبب آنکه زبان مت اندازد و نیست است
 اندام است که کجاست که آنکه بخار را شراب و ما خواستند
 و حرکت حسی از دماغت یا رخصت پس چون
 دماغ از بخار بپوشیده و عصبها از گرمی در شربت

مردم شوند و قوت بر دارند و ضعیف نشود و اگر
 مردم سخن بقوه ماطه گویند لیکن با آن زبان نام شود
 و زبان عضو است متعلق به ریویزنده بر روی مردم
 سخن توان کش یک از ضعف زبان و دیگر از ضعف قوت
 ماطه و تواند آنکه زبان را کجا بدست و سبب آنکه
 است جماع شود آنکه است که وقت جماع حرارت اندر
 آن جماع بیشتر باشد از آنچه اندر دیگر اندام است
 و حرارت مت پر کند شده باشد و در همه طرف
 تن و دیگر آنکه همه اندامهای مت مست شده و دیگر آنکه
 بدید که در وقت جماع رگها از غذای ناله از دماغ نشسته
 مست باشد و حال مت بر خلاف این باشد زیرا که حرارت
 از شراب و غذای ناله در دماغ و سبب آنکه است

جماع زبان دارد است و حرارت او پر کند شده است
 و اندامها و بیشتر متعلق باشد از حرارت شراب و هرگاه
 جماع کند حرکت بسیار بپزدارد و هم آن به هم حرارت
 از تن بر چون شود و می طره بخار است که در حسی که آن
 ضنول بسیار جمع شده باشد و فرزند که از مت تولد کند
 زشت روی پائین است یا زشت خوئی و کم عقل باشد
 بجهت آنکه است مست قوی باشد و ناپخته با ضنول است
 با بماند زشت است آنکه بعضی مردمان را بضرورت
 شراب بپزدارد است که کجاست که معده او سرد باشد
 و طعم کم خورد و شربت طعم ناپخته و آروغ ترش پاید
 و هرگاه است خورد و معده شکم با دیگر در دماغ کند
 و طعم اندر معده اندک کند و در بماند او را بضرورت

شراب بپزدارد و از باری بر نوسته از بهر قوت
 ضروری سبب آنکه مردم بسیار شراب بخورند و
 بخورند و وقت بخورتن مردم بپزدارد است و شراب
 لطیف و زود اندر رگها میگذرد و خون گردد و در کما از رگها
 بپزدارد و هوای اندر رگها جای مانده و آنچه به جای میماند
 بشراب باز گردد و پر دکن شود و آن شخص پر دکن شود
 او پر شود تا آنکه شود از نفس نرسد و هرگاه شود از نفس نرسد
 هوای اندر فرود و در بی تو اندک چون چنین شود
 سبب آنکه سبب آنکه شراب است که هرگاه حرارت
 عزیز و قوت ضعیف باشد طعم و شراب تمام ختم شود
 که ضعیف باشد و در معده مانده آن ضعیف شراب را کما
 و اسباب بخت یک ضعیف قوت ضعیف و در ضعیف قوت ضعیف

شراب ترقوی ترا شمع باشد و با شکند و شراب نغوش طعم
 عسل بر او بود و عسل ترا از این دارد و خلطها بر دردی
 کند و شراب بکوی بعد از آنکه طبع خشک کند و بول بکشد
 و غذا اکثر و بیشتر بپزد که بول او سبب باشد و قوی
 غذا بسیار و در خون کرده و در یکند شراب بسیار
 بطریقی فعل کند و شراب که از انکود که سیر که قوی
 از شراب که سیر و سیر و شراب که از انکود که سیر
 رقیق کند و لاف و سیر و خشک تر باشد از شراب که سیر
 و شراب که سیر و سیر که آب دهند تر بسیار و در وقت
 باشد از این که در خشک را شایسته و اختلاف طبایع
 شراب با اختلاف با و بهو که شراب نوت تر باشد و شایسته
 که هم شراب در زمین کنند و در صافی ناکت و در صافی

و بهنجار رسد زیرا که بخار از زمین بوی پائیز و بخار
 شراب از وی جدا شود و این شراب نغوش بر شایسته
 و خون را عسل کنند و سبب پائیز که در شراب خام
 رزق ترست کند و زود که در دوا سبب تر باشد و شایسته
 بیشتر آورد و غذا معتدل و در خون را صافی کند
 و دل و قوی را قوی کند و فایده که از سبب خوردن او
 تو که کند و زود دفع توان کرد که دماغ از آنکه و بوی
 نغوش کند و شراب جو شسته که نغوش بوی شیرین و یکی تلخ
 و ایضاً که در خشک تر از خام است و لطیف تر و زود تر
 با طراف بدن را که در خون تر از خام باشد و در وقت
 که و در تر که از دوا که کران تر باشد و زردستان و شایسته
 او همچون شایسته خام باشد و در زردستان و کشت از که در وی در شایسته

غلبه دارد و در این را موافق باشد و این شراب بول و در آن نغوش
 چنانکه شراب خام کند اما شراب جو شسته شیرین و در دوا و در شایسته
 که کند و غذا بسیار و در خون را زایا کند و سبب کند و سینه
 بیکند و آینه که در سبب خود و طبع از آنکه و در کربس و آرد
 و سیر و زرد کند و شایسته است که کند و بوی که اندر کرده و شایسته
 سنگ و یک تو که کند و سبب خوردن این شراب عسل شایسته
 و شراب ترقوی در وی بیشتر باشد از که در وی و در وقت
 و در تر که در دوا و دماغ از آنکه و دوا را شایسته کند و طبع
 زرد کند و در طبع و در قوی که کند و صافی از آنکه که در خشک
 و سیر و آینه دارد و شراب که در خشک شایسته و در سبب
 زرد کند و بخار او دماغ از آنکه که در دوا و سبب شایسته
 و صافی را بایسته و معده را سوزد و در دوا که در دوا و در طبع

سوز دارد و با شکند و معده خام و سبب که را که از
 و در دوا که سبب طبع برون آرد و کند و شراب جو شسته
 و صافی و انواع قوی و دوا که در دوا و صافی و در
 و در دوا که از این در دوا و شراب جو شسته که در دوا
 و خون غالب و در دوا که از این در دوا و صافی و در
 و سوز و دوا که از این در دوا و در دوا که از این در دوا
 و از این را موافق از حرف و شراب جو شسته تر از آنکه
 باشد و در تر که در دوا و غذا از آنکه که در دوا که در دوا
 که در دوا که در دوا و در دوا که در دوا که در دوا
 و زود بود و پائیز که از شراب جو شسته که در دوا که در دوا
 قوی تر که در دوا که در دوا که در دوا که در دوا که در دوا
 کند و دوا که در دوا که در دوا که در دوا که در دوا که در دوا

123

علا بشا اندک اندک اضافه نمایند و در موضع شقاق در میان
دو پشته فرو بردیم و بعد از آنکه در تمام کیه پدیدار گشته
باشد موضع شقاق تسخیر شده باشد باین موضع بماند علاج شقاق
اگر در دست راست باشد رک باین روی بایزد و اگر در دست چپ
رک باین روی بایزد و اگر ماه توئی باشد رک باین روی بایزد
از دست چپ نیزه نفع عظیم دارد بعد جوب تا اگر آنوقت دست
خوابد و او آن نگاهدارد و مکرر چنین کند که شقاق
برطرف شود و در یک پشته شقاق گرفت دست بجهت راسته بجهت
و شقاق دارد که یک سه باله و بعد از آنکه از تمام مژگان کیه روغن پدید
آید و آنرا در یک پشته شقاق روغن زنبه را باده شقاق زنده می گذارند
یک شقال مار و اضافه کرده تا برش نرم بگردد و بر کیه زنده
احتیاج بجهت که شقاق خشک در وسط کیه کند و اگر از یک

از چنانچه افاضه نماید برست **اولی** در راج صبر بسیار است
و آخر که بجهت شوق درخشش دارد و پوست کف و نوک انگشتان
نماید اجزای آب در سینه **و در** در چنانکه در کف انگشتان
بر موضع شوق بالید **ثانی** شوق دست و پا صبر در راج ضعیف است
بعد از آنکه از راج کم کند بر موضع شوق بالید **ثالث**
در نظر است هر دو در راج راج ضعیف است و یکی که در راج
ضعیف است و در راج بالید از آن بر بدن بالید
شوق **و در** شوق و قویا که بر موضع اولی بسیار که بالید
و در کف آب بغیر شوق بالید و در **و در**
در چنانکه در راج بسیار بالید **و در** شوق که در
و یکی از آن بهر آب نیمه آب که در راج صبر و در راج
طمانند در راج صبر بسیار است و در راج

خضه بموقع نزدیک بفرود تدارک جمیع مفادات خضر ضرر
 و صفر انابت پذیرفته او را از دی و صفر وجود آن مانع
 و احداث سر سامنت و کمورت در بیکر دور
 تبرید و تطهیر با و بیکر که حال از تقویت دفع و
 دفع خمارت و طیار از قوت طایفه نجبه باشد شدت
 صدل و چپ و شیر و شکر و کینه و غیر از اینها باشد
 در ایام از که دور و بعد از که روز اگر طبیعت قبض یا بسط باشد
 قیمن خفیف بلینات غذائیه شدت اخیر مع خیر
 یا تحفهای لینه موافقه باید کرد **خضر ضرر** در معده غلبه
 کردین از جهت نهات برت و بغیبه و گاهی برت و احداث
 شد و منف نماید و مودی بستکار در **تدارک**
 تقویت و تسخیر مزاج است مصلحات مفتوحه بر آن سالیم

که اوراجان نیست و دلی که نسکه دافش
نرسیده از غایت قلبی روان نیست
الناس موتی و اهل العلم احياء والناس
مرضى وهم فيهم اطباء والناس ارض و
هل العلم فوقهم سماء نور و ما في النور
ظلمات و رصة العلم راس الخلق كلهم
و در کلام حضرت سید کاینات
علیه و آله افضل الصلوات من کورست
که نعلم ساعه خیر من عباده سنة قائم بها
للليل و صایم بالنهار و ان قليل العلم

م

مع العلم کثیر العلم مع الجهل قليل و هم فرجه
که العلم و در عهده الله فی ارضه و العلماء امان و ده
و برضیه من اهل محقق و اصح و لا یج
که استفادند علوم و حقایق بجز از سر چشمه
فیضی که معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
میتراشید چنانکه در حدیث واقع شده که انامیتر
العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات بالباب
و در رساله عقیده شیخ عزالی مذكر کورست که انامیران
الحکمة و علی کاسه بنابرین بر طالبان طریق ایمان و
شاربان رقیق عرفان واجب که متوجها باشند به

ملکوت موعود ایشان تا توفی بدایح و قرب حضرت دو
الجلال و حصول مقاصد اخروی بوجه کمال عبادت
میتراشد در خصوص حضرت امام الحسین بعصب
الواصلین مطلوب الکاملین خورشید سهر امامت
شاه سر بر کرامت منبع عیون شاهد مجمع فنون
بجاهد مظهر افکار فتوت مصدر انوار رقت فائز
کتاب ولایت آیه مصحف و صابرة قطب فلك سعادت
شمع کن فانوس فصاحت افیضه من قضي من بعد
جده المصطفی و ابيه المرتضى ام الجین والارض
ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه افضل الصلوات

م

۲۲۱
ما دامت الارضین و السموات که چون جد بزرگوار
سر چشمه علوم و حقایق است و از رشحات زلال فیض
بخش آنحضرت رساله ذعیه در علم طب که علماء
اعلام و حکما کرام از رشحه حیات بخش او مستفیض اند
من در کتاب دیوان سراج خلایق که سواد سخن آن بر بیاض دیده
و چون این رساله بواسطه کثرت استعارات و لغات
عربی اهل بحر از استفاده آن محروم بودند و از اخذ
منافع و فوائد آن بهره نداشتند ازین جهت فقر
عباد الله الغنی نعمة الله بن محمد الحسینی الراوندی
غفر الله ذنوبها و ستر عیوبها با استدلال و استفاضا

انکه مدی علیه صلوات رب الارض والسموات
آن نمود تا فایده اش آید باشد مجوز کلام اخلا
اصحاب داخل آنکه اگر بر سهوی اطلاع بایند انرا
بقلم عفو اصلاح فرمایند آنرا لا یضیع اجر الحسین
وبالله العصمة والتوفیق وبیده اذمة التحقيق
نازک که چون افتتاح کلام باسم ملک علام سبب
وتمیز است از بنیمة حضرت امام اناام علیه الصلوة
والسلام رساله را مصدر ساخت به سبیل و فرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه الله اعلم
ذات مقدس حضرت واجب الوجود بالذات

که در وجود محتاج بغیریت و مرجع عزراست باو
محتاج است و رحمت بجز بسیار بخشند است بر
و رحمت بجز بسیار مهربان بر مومنان در سراسر
و بسیار مغفرت بر ایشان در عقیق این رساله
عاطفت و فرستاد حضرت امام علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه آنرا بامون عباسی
و درین رساله مذکور میشود حفظ بدن و
صحة مزاج و تدبیر بقضای مناسب و شریکهای
موافق و داروهای لایق فرمود حضرت امام
انام و مقتدای تمام و روشنی روی اسلام ظاهر

مشکلات بغیر نورانی و اندیشه صایبه که از لغات
آن قلوب اهل عرفان متورک گردد و کشف نمایند
رموز علم لدنی عالم رب خلق با حکام فضا بعد از
جد بزرگوار خود امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام
صلوات الله رب الارض والسموات و بوی بوی
و راعب ترین مردمان مجاهدت بعد از پدر علی
علی مقدار خود امیر المومنین علی مرتضی علیه السلام
الله امام جن و انس علی بن موسی الرضا بر و پدر
پاک طینت بزرگوار اظهار افاضل صلوات و احوال
تعیات در حالتی که بامون خطاب میکرد که بدان

محمد مصطفی

باسم

باسم بی رستی که خدای عزوجل مثال ساختند است بنده
مومن را بآیاتی باری مکرر آنکه کرامت است از برای او
دوای که معالجه کنی بان دوا در در او هر صفتی در مقابل
صفتی از او که بان شفای بایند و بی رست که آن
عبادت از برای او اصلاح دوا و صفت و تعریف آن
باشند و این اشارت است با آنکه تحقیق که اجسام انسا
نیة که عبارت است از جمل محسوس بی مثال ملکوتی است
و بارشاه حبیب الانجمن است که قلب محبط او است
که آن عبارت است از روح و روح حیوانی جوهری
لطیفیت نورانی که حیوة را از قلب بتوسط

از جانب آن و هرگاه خطاب کند بسوی ایشان
ملک ساعتی تا مل نماید پس زبان که در جانت
فرمان دهد بجواب و این زبان مستغنی نیست مگر
بعارف لب و سماعت دندان و آلات و اعضا
بسیار که بعضی از آن که هوای رحمت و بخار
معد و مقوله و باری بها و امهارا نیست قوی
مگر باری دندان و هیچکدام از این اوقات
مستغنی از یکدیگر نیستند بلکه محتاجند
همگی بیکدیگر بر انتظام سخن و کلام بیکدیگر
نیاید

۸۴۵
نیاید مگر بیکدیگر و در دیدن آواز در پی از برای آنکه
زینت میدهند کلام را چنانکه زینت میدهند آواز را
در آواز دادن و همچنین در سوراخ دامن میگردانند
بر ملک از آنچه دوست میدارد آواز و بویهای خوش
پس هرگاه که بویی پیدا شود که پادشاه اندر
خواهد و از آن کوچه دارد اگر کند بدستها را بجا
شوند میان ملک و آن بوی ناخوش و آنرا از
پادشاه دفع کنند و پادشاه راست با آنچه مذکور
شد ثواب و عذاب پس عذاب و عقوبت او
تحت تر است از عذاب پادشاهان ظاهر و باطن

در دنیا و ثواب او فاضلتر است از ثواب ایشان
اما عذاب او پس آن غم و اندوه است و ثواب او
شادی است و فرح واصل اندوه در سبزه است
و اصل شادی در شغل است که فراز فرج جای
طعام را و پرده آن شده و در کرد و هاست و این
هر دو است دور که پوسته اند بر وی پس از آن
ظاهر میشود شادی و اندوه و علامت آنها
در روی مردم دیده میشود و همه این رکعات
بیند از عاملان پادشاه و از پادشاه هر
بعاملان و مصداق این کلام آنست که هرگاه که

داروی خورده و عروق باری میبکند و میسازند
آن دارو را بموضع درد و بدان ای حکام و
که بدن آدمی چون زمین خوب است که هرگاه که
ملاحظه کنی و تریب غائی آنرا بعارف و آب
دادن از آن حیثیت که زیاده نشود در و آب
پس باندرون آب فرو رود و ضایع گردد
و گرنه باشد آن آب پس تشنه و بی طراوت بماند
و با این همه دوشرط زمین معور شود و غلات
و منافع آن بسیار گردد و زراعت آن غلات
تمام ببارد بسیار شود و خیر آن و اگر از آن غافل

کردند فاسد شود و در آن پناه نروید پس آردی
برین قیاس است و بتدبیر در غذاهای مناسب
بصلاح می آید و صحیح می شود و زیاده میگردد
عافیت در و پس نظر کن ای حاکم در آنچه موافقت
ترا و مناسب است معده ترا و قوه می باید بدان
تو و خوشکاری شود بدن ترا از آن طعام پس
اندازه کن آنرا از برای نفس خود و از غذای نفس
خود گردان و بدانکه هر یک ازین طبایع دوست
سیدار در آنچه مناسب و مشابه اوست پس میباید
کن آنچه مشابه و مناسب حیدت و حرکات را کرد

۲۲۷
از طعام زیاده بر قدر حاجت آن زیادتی کار اول
بفساد آورد و از آن طعام فایده نبیند و هر که
فرا گیرد از غذا باندازه که نه زیاد باشد و نه کم نفع
دهد و را و همچنین است طریق او آنکه فرا گیرد از
طعام بقدر کفایت خود همیشه و دست بکشد از طعام
در وقتی که هنوز غلامی آن باشد پس بدستی که
صلاح معده تو و بدن تو در آن بیشتر است
و زیاده میگرداند پاکیزگی عقل ترا از آنچه غیر
و غیر آن و سبک است بر چشم تو ای حاکم مومنان
بخور آنچه در و برود فی باشد در تابستان و آنچه

گرم باشد در زمستان و آنچه معتدل باشد در بهار
و خزان بر قدر قوت تو و آرزوی تو و ابتداء کن در
وقت شروع کردن در طعام بسبکترین غذاها از آنچه
پرورش می یابد بدان بدن تو باندازه عادت تو
و بحسب طاق و نشاط تو و زمان خوردن تو
که واجبست که در هر روزی واقع شود نزدک
از روز هشت ساعت و بعد از آن یکبار طعام
خوردن تا روزی دیگر همان وقت باشد بار
طعام خوردن در روز و باین طریق که در روز
اول باشد طعام خوری پس آخر روز و در روز

دوم بعد از گذشتن هشت ساعت یکبار دیگر و همان
انفا کردن که همچنین اگر کردی من محمد مصطفی
امیر المؤمنین علی را صلوات الله علیه و فرمود که
یک روز یکبار طعام بخور و در روزی که بعد از آن
است دوبار و باید که این باندازه باشد که زیاده و کم
نشود و بر دار دست را از طعام و حال آنکه تو
آرزوی آن داشته باشی و این کلام میتواند بود
که از فرموده حضرت رسول باشد خطاب با امیر
المؤمنین صلوات الله علیه و احتمال دارد که از
کلام حضرت امام ازام باشد صلوات الله علیه و از برای

مباحند و تا کید نکند از فرموده باشند و باید که شربت
خوردن تو بعد از طعام باشند و این از شربت صافی
است که مدتی بوزمان ساختن آن گذشته باشد
از آن نوع شربی که حلال باشد در شرع و آشامیدن
آن و من بعد ازین وصف آنرا از برای توسیان
کم و طریق ساختن آن باز غایم و اکنون ذکر میکنم
آنچه مزارست باید کردن آن از تدبیر فضلای
سال و ماههای رومی که واقع میشوند در سال
در هر فصلی جدا و آنچه استعمال کرده میشود از طعامها
و شربتها و آنچه اجتناب از آن باید کرد و کیفیت

۲۴۹
حفظ و صحت از کفتنهای سابقان و باز میگردیم
بقولائمه صلوات الله علیه در صفت شربی که خوردن
آن در شرع حلال باشد و استعمال کنند آنرا بعد از
طعام باید کردن فصلهای سال اما فصل ربیع
بدرستی که آن روح زمانست و اول آن ما از ماه
است و عدد ایام آن سی روزست و درین ماه
خوب و لطیف و مساوی میشود شب و روز و
زمین نرم میگردد و دور میشود درین فصل غلبه
بلغم و برانگیز میشود خون و استعمال باید کرد در
از غذاهای لطیف و گوشت و تخم مرغ نیم بریان و باید

آشامیدن شربت را بعد از نقد بآن باب صافی و آنگاه
باید کرد در روز خوردن بیاز و سیر و ترشی و
چند باده است در و آشامیدن داروی مهمل
و در آن فصل فصد و حجامت باید کرد **تیسار**
سی روزست و درین ماه روز میشود و مزاج
فضل قوتی یابد و متولد میشود خون و زخای
مشرقی درین فصل پیدا میشود و استعمال
باید کرد درین ماه از گوشتهای پریه
و مانند آن و طعامهای با سرکه و گوشت
سکار باید خورد و معالجه بدن باید کرد

درین فصل غلبه چند چون روح مالکین در آنجا
و مباشرت کردن بغیر از اطو و آشامیدن آب
پیش از طعام خوردن و بوییدن ریاحین و بوی
خوش **ایام** سی و یک روز است و باید عاذرت
و نیز ماه لطیف می باشد و آن آخر فصل ربیع است
و تحقیق که نفی کرده شده است در و از طعامهای
بسیار نازک و گوشتها غلیظ چون کله و گوشت کاه
و خوردن شیر و نافحست در و رفتن بخام اول
روز مکر و حست در و ریاضت و تردد پیش
از طعام خوردن **سی روزست** و درین

مقبل نیز درو میشود غلبه و زمان مریه صفرا
و منعی است در روغب و ریج کشیدن و گوشت
چرب خوردن و پویدن مشك و غیره و نفع
میدهد در خوردن ترهای بارده چون
کاشنی و خرفه و خوردن خیارین و از گوشتها
گوشت کاه و سه ساله خوردن و گوشت بزغال
و از مرغها گوشت ماکبان و تیلو و در راج و شرب
و مایه تازه **سوی** و بیک روز است و حرارت
هوادرین ماه بغایت است و میجوشد آنها از
شدت آن و درین ایام آب سرد باید آشامید

درین

۲۲۱
و پیش از طعام آب باید خورد و طعامهای بارد
و میوههای تازه و مانند آن باید خورد و درین
ماه مزاج شراب نقصانی بیدای کند و باید خورد
درین ایام غذاهای لطیفه که زود هضم شود که
چنانکه در حریرین گذشت و استعمال باید کرد
از بویهای خوش و ریاحین تازه که با بوی و دین
باشد و خوش بوی بود **آب** سی و بیک روز است
و درین ماه بغایت میرسد سموم هوا و بر آنکس
میشود زکام حب و باد شمال بیدای شود و **بصلح**
می آید مزاج بسبب خوردن چیزهای بارد و رطب و سود

میدهد در خوردن ماست و دوز باید بود
درین ماه از مباشرت و خوردن مشكل و ریاحین
و تره در آنکه باید کرد و باید بپوید ریاحین بارده
آب سی و روز است و هوای آن در غایت خویشت
و غالب شدن مریه سودا و قوه آن درین ایام واقع
است و آشامیدن مسهل درین ماه خوبست و نفع
میدهد خوردن شربتها و انواع گوشتهای معتدل
چون بیه کیسالم و اجتناب باید کرد از گوشت کاه
و بسیار خوردن گوشت بریان و بسیار عجم و فتن
و استعمال باید کرد درین ماه بوی خوش

که بحسب مزاج معتدل باشد و اجتناب باید کرد
از خوردن خزوه و خیار **آب** سی و بیک روز
است و درین روزها باد مختلف بیدای شود و
دمیدن باد صبا درین ماه بسیار میگردد
و اجتناب باید کرد درین ایام از فصد و مجامع
و آشامیدن دارو و سوده است مباشرت درین
ایام و نافع خوردن گوشت چرب و زانار و شرب
شیرین و خوردن میوه بعد از طعام و خوردن
گوشت با حرق آن بشرط آنکه از آلاقی که موجب
خوبی طعام و لذت آن باشد خللی نباشد و درین

ماه آب که باید خورد و نیک ستوده است و در
ریاضت و تزد کردن **نسی** روز است
و در و منقطع میشود با دانی که بعد از همه باز آید
آید و نفی کرده شده است در و آشامیدن
آب در شب و درین ایام که نجام باید رفت و
مباشرت که باید کرد و هر صبح جرعه از آب
که مر باید آشامید و اجتناب باید کرد از خوردن
هر چه چون کرفس و نعنا و جرجیر **نسی**
که در **نسی** و یک روز است و قوه میگردد درین
ایام باد های سخت و سرد بسیار می باشد و نفع

۲۲۲
میدهد و هر آنچه ذکر کردید در قشربین الشافی
و خدر باید کرد در آن از خوردن طعام سرد
و جماعت و قصد درین ماه نباید کرد و در
استعمال باید نمود در آن غذاهای که موجب
قوه و فعل **نسی** و یک روز است و قوه می
یابد در آن غلبه بلغم و سزاوار است که پیش از
طعام جرعه از آب که مر بخورند و ستوده است
در آن مباشرت و نفع میدهد درین ایام شو **نسی**
که در آن ترهای که می باشد چون کرفس و جرجیر
و کندا و سود می دهد و در رفتن نجام لول

روز و روغن مالیدن خیر می بر اعضا و آنچه
مناسب آن باشد و خذ کنند درین ایام از شیر ^{بهر}
و خوردن ماهی تازه و شیر **شباط** ^{بیت} و ^{هشت}
روز است و مختلف میگردد در و باد و ما و بسیار
میشود بارانها و ظاهر میگردد گیاه از زمین
و جاری میشود در و آب و نفع میدهد در و
خوردن شیر و گوشت مرغ و گوشت شکار و
خوردن میوه خشک و درین ماه شیرینی را
که باید خورد و ستوده است درین ایام حرکت
و تردد بسیار کردن و ریاضت و اینست

صفت شرابی که حلاست آشامیدن آن بعد از
طعام و پیش ازین مذکور شد فایده خوردن
آن وقتی که ابتدا کردیم کلام را در فضلهای
سال و نیز مذکور شد آنچه اعتقاد کرده میشود
دران از حفظ صحه بدن و طریق ساختن آن
برین وجهست که بگردان موید ^{شقی} پاکیزه لطیف ده
رطبی که هر رطبی نمین باشد و آنرا بشویند و در
ظرفی بکشد و آب صافی بران ریزند و پخته که آب
آنرا بپوشاند و چهار نکت از سر آن بگذرد
و دران طرف سه روز بگذرانند اگر زمستان باشد

و یک روز و یک شب اگر تابستان باشد چس
 آنرا در یک پاک کنند و اگر میسر آب باران
 در آن دیک ریزند و اگر میسر نشود آب شیرین
 پیدا کنند که منبع آن از جانب مشرق باشد و سفید
 و بر آق و سبک باشد و آب همین قبول کنند
 آخری را که پیش می آید و را بر سر عه از گرمی و
 این دلال می کند بر سبکی آب بعد از آن بخوش
 تا حدی که جوش بدهد جزای موی برسد و فسخ
 تمام بیاید چس بفرستد آن قیام نمایند و آب
 آنرا صاف سازند و بگذارند تا سرد شود باز آن

در

آب را مرتبه دوم در دیک کنند و فرا گیرند آنرا از
 آنرا بخوبی تا معلوم شود که سندن و میخوشانند
 آنرا باقی نرم تا صفای آن بکدورت مبدل شود
 و جوشیدن آن مرتبه باید که دو نلک او برود
 و یک نلک باقی ماند بعد از آن فرا گیرند از غسل
 لطیف پاکیزه صاف رطبی در آن دیک ریزند
 پس هر اینده مقدار شربت زیاده شود در دیک
 پس آن آنرا زنگاه دارند و میخوشانند تا مقدار
 غسل که یک رطل بود که شود و شربت بمقدار
 اول باز آید بعد از آن فرا گیرند که باقی را که نلک

در دیک ریزند
 میخوشانند و آن را

نباشد و این اشیا که مذکور خواهد در آن کرباس
ارزیند بعد از آن که هر یک بصلایه کرده و بچند باشند
برین تفصیل زنجبیل یک درم و غرغره نیم درم
دارچینی نیم درم زعفران یک درم و سنبل نیم درم
و انزاسی جوز هند نیم درم و مصطکی نیم درم و بعد از آن
س کرباس لایب میانی حکم به بندند و در دیک اندازند
و فر بوند آن کرباس را در شربت بروجهی اشیا
مذکوره بته دیک رسند و بپوشند ملاحظه آن
میکند و آنرا از طرفی بطرفی دیگر میگردانند
بدار در حالتی که آتش آن ندم باشد تا بمرتب گردد

و انزاسی نیم درم

از مقدار غسل بعد از آن صبر کنند تا سرد شود
و مدت سه ماه بگذرانند تا مزاج هر یک از این چیزها
بدیگری درآید و این هنگام استعمال کنند و مقدار
آنچه ازین باید آشامید یک اوقیه است و در صلاح
مذکور است که اوقیه در ایام سابق چهل درم
بوده اما درین ایام آنچه نزد مردم متعارف
است اوقیه در درم است و ع سبب درگی
و در مقدار آن از آب خالص آن خم باید کرد
پس هرگاه که بخوری ای حاکم مؤمنان مقدار
آنچه وصف کردم از برای تو از طعام بسیار است

ازین شربت سه قلیق و بعد از طعام پس هرگاه
که این کار کردی تحقیق که این شدی دوان روز
و شب از جمیع دردها که سبب آن برودا باشند
و از دردهایی که در بدن مدتی دراز بماند مانند
نقرس که در انگشت پای بدیدی آید و یا دردها که
در بدن پیدای شود و در بر میماند و غیر آن از
دردهایی که در عصب و دماغ و معده واقع شود
و بعضی از دردهای جگر و سپر زور و ده والا
اندرون پس اگر آرزوی آب تر بسیار شود
بیاشام از آن مقدار نصف آنچه آشامیده بودی

زمان پیش تحقیق که این پیش بصلاح می آوردن
حاکم مؤمنان را بسیار میگرداند میباشند و ضبط
و حفظ او را و بدی که صلاح بدن و قوام جسد
بیب طعام و شربت و فساد بدن باین هر
دوست و اگر بصلاح آوری طعام و شربت
بدن بصلاح آید و اگر فاسد کردانی هر دو را بدن
فاسد شود و بدان ای حاکم مؤمنان که قوتهای
نفسه تابع مزاجهای بدن است و بدی که از اینها
تابع حواس و متغیر میشود مزاجها عجیب تغییر
حوادث را که نواز منیها پس هرگاه که حواس شود

یکبار و گرم میشود بار دیگر متغیر گردد و بسبب
آن مزاجهای بدنها و این بسبب تغییر صورتها شود
پس هرگاه که هوا معتدل باشد مزاجها معتدل بود
و با صلاح باشد تصرفات مزاجها در حرکتهای
طبیعیته مانند هضم طعام و مباشرت و خواب
و انتقال بدن از جایی بجایی و غیر آن از حرکتها
از برای آنکه خدای تعالی بنا فرمود جسمها را بر چهار
طبیعت اوله صغرا دوم مروه و اسیمو و خون
چهارم بلغم و فی الجمله دو متصف اند بحار و
و دو بر و ده و تحقیق که مخالفت واقع شده میان

ایشان

ایشان پس گردانیده شده آن دو که متصف اند بحار و
بعضی نرم و خشک و همچنین آن دو که بر و ده دارند
گردانیده شده بعضی تر و خشک و تفصیل آن برین
وجهست که چهار طبیعت متعلق اند بر بدن انسان
اول سرد و خشک است دوم سرد و تر و سیوم گرم و
تر چهارم گرم و خشک پس متفرق شده اند و منقسم
گشته بر چهار جزو از بدن اول بر سرد و تر سیوم
شراسیف و آن طرفهای استخوان پهلوت که مشتمل
بر شکم و بعضی گفته اند که آن عضو دفت که پیوسته است
به استخوانی از استخوانهای پهلوت مثل عضو روف و آن

جسمیت که نرم تر است از استخوان و سخت تر است
از پی شاندر چهارم پایین شکر و بدان ای حاکم مؤنان
که سر و گوشها و چشمها و سوراخهای بینی و دهان
و اصل بینی از خونت و سوراخها و با دست
و شر اسیف بدو معنی که مذکور شد از مروه صغرا
و پایین شکر از مروه و دست و بدان ای حاکم
مؤنان که خواب سلطان دماغ است و او بسبب
قوام بدن است و موجب قوا و است پس هرگاه که
خواهی که خواب کنی باید که خواب را بگردان
تو اول بر جانب راست باشد بعد از آن منقلب شو

عنه

بجانب چپ و همچنین بر خیز از خوابگاه خود بر آنجا
که ابتدا کرده بآن نزد خواب کردن و معتاد ساز
نفس خود را بآنکه به نشستن از شب دو ساعت و داخل
شود و متوقفی از برای گذاردن حاجت که لازم
انصاف و در نیک کن در آن مکان بقدر آنچه که از
حاجت خود را بسیار میباشی در آنجا که بدو رستی
که از بسیار در نیک کردن در متوقفی دار الفیل
پیدا می شود و آن زیاده شدن و ورم کردن ساق
است و در بعضی فسخها واقع شده که در نیک بسیار در
وقت قضای حاجت موجب دردی میشود پنهانی

که معلوم نباشد حال او و هر این دردی چنین علاج
آن صعب باشد و بدان ای حاکم مؤمنان که بفرمایید
آنچه بدان مسواک کنی خوب از آن است بدستی
که آن جلا میدهد دندانها را و خوش میگرداند بوی
دهن را و حکم باشد میگرداند گوشت دندانها
و آنرا عجیبی میگرداند که چندان سود میدهد
کاهی که با اعتدال باشد و بسیار شدن آن دندانها
تنگ میگرداند و سبب جنبیدن دندانها میشود
و ضعیف میسازد چنانچه دندانها پس و کاه خواهد
که دندانهای او محفوظ بماند پس باید که بکشد قون

الابا

الابا در حالتی که آنرا سوخته باشند و کرم مانع و
وکل و سبیل طب و جب الابل و باید که این اجزا را بر
باشند و نعل اندازی چهار یک جزوی ازین جزوی
باید پس همه را نیک صلابه باید کرد بعد از آن
بر دندانها باید افشاند که بدستی که این داور و نعل
می دارد دندانها را و حفظ میکند دندانها را
از آفتی که عارض آن میشود و هر که خواهد که سفید
شود دندانهای او باید بکشد قدری از نعل اندازی
و مثل آن کف دریا و هر دو را نیک بگوید و بر دندان
افشاند و بدان ای حاکم مؤمنان که احوال آدمی بنا

فرموده حق تعالی او را بران احوال و گردانیده و
تقریب کننده با آنها چهار حالت اول پانزده
سالت و درین وقت بسیاری قوت و جوانی
است و حسن او و نیکویی او و غلبه خون در جسم
او بعد از آن حالت دوم است و آن از پانزده سال
تا سی و پنج سال و درین مدت موه صفا در بدن
او غالبست و قوه و استیلا بسیار دارد بر شخص
و این قوی ترین چیزی در رو عینیه برین می باشد
تا موه صفا تمام شود و آن در سی و پنج سال بعد از آن
داخل میشود در حالت سیوم تا آنکه تمام شود مدت

نخار و بیست سال پس غالب شود در بدن او موه سودا
و این سی حکمت و شناختن چیزها و دانشی
اشیا و پوستکی امور و صحت و نظر کردن در عاقبت
کارها و صادق بودن رای و تدبیر و ثبات دل
و قوی در تصرفات بعد از آن داخل میشود در
چهارم و آن غلبه بلغم است و آن حالتی است که از آن
برخی کردند و از آن تجاوز نمیکند مادامی که باقیست
الابا نهایت پیری و غایت ضعف و تلخی عیش و کدورت
جسم و نقصان قوه و فنا در وجود و در وقت
امور و عاجدی که نمی شناسد چیزها را تا آنکه مکرر

نزد او بیان کند و خواب میکند نزد مردم و بیدار
 می باشد در محل خواب کردن و یاد میکند از غایب
 حسرت ایام سابق و زمان گذشته را و نزد
 مردم بیان میکند آنچه بر او گذشته و سپلا شده
 در اوقات غم و از غایت ضعف بزمی است که
 زایل میشود ستون جسم او و متغیر میگردد
 آنچه نزد او مقدر و معهود بوده و خشک می شود
 آب رونق و تازگی او و نقصان میابد حسن و
 نیکویی او کم می شود رویدن موی و ناخنهای
 او و همیشه جسم و قوی او منکسر میشود و در

بتر

بتر ل می آورد و اقبال و مبدل یابد بار می شود تا
 آخر عمر از برای آنکه درین مقصد بزم برستود
 غالبست و آن بارد و جامدست و این مرد و صفت
 سبب هرفنای حبیبیت که مستولی شود بود آن
 قوه بلغیه و تحقیق که یاد کردم از برای حاکم مومنان
 هداً آنچه محتاجت بآن در تفسیر و سیاست مزاج
 و احوال جسم و علاج آن و اکنون یاد میکنم آنچه احتیاج
 دارد بخوردن آن از غذاهای و داروها و آنچه
 واجبست که بجای آورد و مرتب آن شود در اوقات
 خود پس هرگاه خواهی که حجامت کنی باید که آن در

زمانی واقع شود که دوازده شب از هلال
 گذشته باشد تا پانزده یعنی باید که
 حجامت کرد در میان این چو عدد ^{شماره}
 که بدرستی و تحقیق که اینچنین حجامت کردن بدن
 ترا صحت بیشتر میدهد پس هرگاه که ماه نقصان یافت
 حجامت مکن مگر آنکه ضرورت باشد و ترا احتیاج
 تمام باشد بآن و این حسب آخت که خون نقصان
 می یابد در کم شدن هلال و زیاده میشود در زیاد
 آن و باید که ایام حجامت بقدر و عدد سالها باشد
 که گذشته است بر شخصی و این مبالغه است که حضرت

مورد

صلوات الله علیه فرموده جهت کثرت فواید و منافع
 حجامت پس هر پست سال هر پست روز حجامت
 کند و سی سال هر سی روز یکبار حجامت کند و همچنین
 کسی که رسیده عمر او پنجاه سال هر چهل روز یکبار
 حجامت کند و آنچه زیاده باشد برین پس این طریق
 عمل کند و بدان ای حاکم مومنان که تحقیق که حجامت
 منافع بسیار و فواید بسیار دارد و چیزی دیگر
 قیام مقام آن نمی شود بجهت آنکه حجامت فرا میگیرد
 و میکشد خونی را که در رگها بار یکت و آن
 رگها را کند و شده است در گوشت و در رگ

موضع جمع نیت پس حجامت قوه آن دارد که خون را
ازین رگها برانگیزد باریک پیرون آرد نه عین آن
از داروها و دلیل صدق این کلام آنست که حجامت
قوه را از بدن نمی برد و در حال حجامت کردن
در بدن حاصل نمی شود چنانکه در وقت فصد کردن
میشود و حجامت کردن موضعی که از سپردن
فرورفته نفع میدهد کوفی سر را و حجامت نخاعی
و آن دور کند که اگر در محل حجامت کردن تیغ بر
یک زانها زنند خون بسیار از آن پیرون آید و آن
شعبه ایست از رگ و رید تخفیف میدهد کوفی

سرور و چشم را و آن سود میدهد در دندانها
را و بسیار است که رگ زدن قائم مقام اینها شود و
گاه هست که حجامت میکند ذره بخون را از برای
علاج شق شدن اجزای دهن و از برای فاسد
شدن گوشت بخ دندان و غیر آن از دردهای
دهن و همچنین حجامت میان دو شان نفع میدهد
از خفقانی که سبب آن امتلا و حراره باشد و حجامتی
که واقع شود بر ساقین گاه هست که کم میازد
امتلا را که ساختن ظاهر و روشن یعنی امتلا را
از و زایل میکند و سود از دردهای که در مانه

در کرده و مشانه و رحم و روان میازد خون حقیقی
را لیکن بدن را ضعیف میکند و اندک گاه هست
که عارض میشود او را حالتی مانند سیهوشی الا آنست
که سود میدهد کسانی را که بر اعضا ایشان آبها
و قلیها برآمده باشد و آنکسی که خواهد که تخفیف یابد
از آله حجامت باید که اول بار که تخم را بر عضوی نهاد
در میکند مبالغه نکند بلکه مرتبه مرتبه زیاده میکند
و باید که چون تخم را بر عضو نهاد نوبت دوم نکند
را زیاده که داند بر نوبت اول و همچنین باید که نوبت
سیوم زیاده باشد بر نوبت دوم و برین قیاس

نوبت چهارم و پنجم باید که تیغ نزند تا آنکه نیت سرخ
شود موضع حجامت سبب نکند که تخم بر آن و بسیار
نکند آن و باید که آهسته بزنند تیغ را بر پوستها
ندم و پیش از آنکه تیغ زنند موضع حجامت را بر روغن
چرب سازند که بدستی که این سبب تخفیف درد میشود
و همچنین چرب کردن تیغ را در حجامت و نشستن
را در فصد و چون از حجامت کردن فایده شود
آن موضع را نیز روغن بالاد و باید که چون فصد
کند قطره چند از روغن بر رگها بریزد تا آنکه
پنهان میشوند در گوشت و بدان سبب صاحب آن

مضرت باید و باید که قصد کند قصد کننده انکه بکشد
از رکهار کی را که در موضعی واقع شده باشد که
گوشت بران کمتر باشد از برای انکه چون گوشت
بر بالای رک کمتر باشد در آن کمتر بود و آنچه
از رکها در حالت قصد است بیشتر دارد جدا از
ورک فیما لا است از برای انکه هر دو مستعملند
بفضل و آن مرکب از گوشت و پی و پوستی که بر
روی این رکها کشیده نیز سخن دارد اما رک
باسلیق و الخلیس الی آنها در قصد کمتر است بجهت
انکه بر بالای این رکها گوشتی نیست و واجبست که

که

که مسازند موضع قصد را آب کو تا انکه خون
ظاهر شود و خالص در زمستان تحقیق که آن زرد
میسازد پوست را و که میگرداند در او آسان
میشود بجهت آن قصد کردن و واجبست
در جمیع آنچه ماذکر کردیم از پس و ن آوردن
خون یعنی در قصد و حجامت انکه اجتناب کنند از
زبان پیش از هر دو بد و از ده ساعت و حجامت باید
کرد در روزی که هوا صاف باشد و ابر نباشد
و باد سخت نیز نباشد و پس و ن آرد خود را بقدر
آنچه ظاهر شود از تغییر او و در آن روز بجام

منه

نباید رفت که بدستی که آن سبب درد میشود
بریزد بر سر و بدن خود آب گرم را و این کار را
ساعت نباید کرد بلکه بعد از آن باید و بر نو باد
که از حجام دور شوی چون حجامت کرده باشی
پس بدستی که نب و ادم از آن بدای شود و هر
گاه که اعضا داشته باشی بعد از حجامت کرد
پس فراگیر از پاره حمام نرم را که از ابرو بشیم باشد
یا غیر آن و بر موضع حجامت انداز و فراگیر بکشد
نخود دی از ترایق اکبر و آنچه که در آن بشریت
مفرج معتدل و آنرا بخور یا بشریت فو که و اگر

منه

معتقد باشد و آنرا نیاید پس شربت ترغیب پاک
و اگر از این شربت عاجز کنی یا پس بخور ترایق مذکور
بعد از آن که نیک خاییده باشی و از آن چند
آب بنم که بمیاشام و اگر در زمستان و هوای سرد
باشد پس بمیاشام بر بالای آن شربت را که از سر که
و عمل ساخته باشند پس بدستی که هرگاه که تو
این کار کنی ایمنی که دی از قوه و از برص و بیهوش
و مرض خدام باقی خدای تعالی و باید مکید و آنها
از شربت ترغیب را پس بدستی که آن نفس را
قوه میدهد و زنده و تازه میکرد و از خون و غلظت

شور را بعد از آن سه ساعت که تحقیق که از آن
خوف آن هست که جرب و خاریدن اعضا پیدا
شود و اگر خوامی بخور از تبه چون حجامت کرده
باشی و بیاشام بر بالای آن از شربت لطیف بگیری
که پیش ازین صفت آنرا ذکر کردم و بالبدان مو
روغن حنزی را و اندکی از مشک و کلاب و
پاره ازان بر سر ریزد ساعتی که از حجامت فارغ
شده باشی و اما در تابستان پس هرگاه که حجامت
کنی بخور سبکاج را و حلیم و موصوف را نیز
و این سه نوع اند از طعام که رفع حرارت میکنند

و باز

و بخور ترشی را و بریز بر سر روغن بنفشه را که آنجین
باشی آنرا کلاب و اندکی کافور و بیاشام از شربت
که وصف کردم در تابستان که طعام خورده باشی
و بریز برهنه از آن حرکت بسیار کنی و کاری کنی که غضب
بر تو مستوی شود و چنین دور شو از مباشرت
بازنان آن روز که حجامت کرده باشی یعنی آن روز
ازین سه کار دور باشی و خذ رکن ای حاکم و بدان
از آنکه تم ترخ و ماهی باید یک بخوری و باید که این دو چیز
در معده جمع نباشند در یک وقت که بدستی که از
اجتماع اینها در اندون آدمی مرض نفیس و قوی

و بواسیر و درد دندان پیدای شود و شیرینید
که جماعه بخورند هرگاه که جمع شوند در معده
موجب مرض نفیس میشود و از مداومت
کردن بر خوردن بسیار کف پیدای شود در
روان سفیدست که بر پوست ظاهر می گردد
و خوردن طعامهای شور و کوشتهای بسیار
نمک و همچنین ماهی شور خوردن بعد از قضا
و حجامت موجب بدایه شدن ببلق است
و جرب میشود و از خوردن کرده و آلات
اندرون کوفند ریک مثانه پیدای شود و

۲۵۹
و از رفتن بجماد در حالتی که شکم پراشند از طعام ۲
قوی پیدای شود و غسل کردن در شب بر مکرر
چشم را از نظر کردن راست و تخفی که چنین کند
احول مکرر دهد و مباشرت کردن با زن حایض
سبب جذام میشود در فرزند و مباشرت کردن
بی آنکه در عقب آن آب بر عضو زنند موجب آن
میکرد که سنگ مثانه پیداشود و مباشرت کردن
بعد از مباشرت بی آنکه در میان مرد و غسل کرده
باشند سبب آن میشود که فرزند دیوانه باشد
و از بسیار خوردن تم ترخ و مداومه کردن ببل

در دهن بیداری شود و سبب آن میشود که با دما
در روی معده بیدار آید و از بسیار خوردن
تخم مرغی که با آتش نرم نجته شده باشد در بوی سنگی
نفس بیداری شود و منشأ باد و نفخ است و از
خوردن گوشت خام گرم در شکم بیداری شود
و از خوردن انجیر پیش در بیدن بیداری شود
کاهی که مداومت کنند بر آن و آشامیدن آب سرد
در عقب طعام گرم یا شیرینی دندانها را ضایع
میکرد و بسیار خوردن گوشت شکار و گوشت
کاو و غفلت و تغیر می سازد و از آن فم نقصان می
یابد

و سرگشته می شود و دخانی بوی می آورد و فواید
بسیار میکند و مرکب آن خواصی که بخام روی و در
سرنگشی و از آن از رنای پس پیش از آنکه قدم در
حمام نمی بایستام غلغله برسم از آب نیم گرم که بدرستی و
تحقیق که این حکام سالم کردی باز حق تعالی از در
س و در دینم سر و در دینم روی و بعضی گفته اند
که غلغله آب بوسه زدن نزد دخول حمام و بدان ای
حاکم مؤمنان که حمام ترکیب یافته است چون ترکیب
بدن جهت آنکه مرکبت حمام از چهار خانه و چهار
مرتب چنانکه بدن مرکبت از چهار طبیعت خانه

اول سرد و خشک است و خانه دوم سرد و تر است
گرم و تر و خانه چهارم گرم و خشک است و ^{منفعت}
حمام بسیار است اول آنکه طبیعت را میسراند
با اعتدال دوم پاک میسازد چو را از اعضا
سیوم نرم میسازد و در کها را چهارم
قوة میدهد اعضای بزرگ را چون دل و کبد
و دماغ پنجم میگذارد فضلا را از بدن ششم
دور میسازد و عفونتها را از جسد پس هرگاه که
خواهی ظاهر نشود در بدن تو دانه یا طاعونند آبله
یا غیر آن پس ابتدا کن نزد دخول حمام بروغت

۲۹۱
مالیدن بدن خود و درین وقت روغن بنفشه
مناسب است و هرگاه خواهی که نوره کشی و نرسد
با عضای تو در شکی یا جراحتی از سوختن یا غیر
آن پیش بشوی اعضا را با آب سرد پیش از نوره کشیدن
و هر که خواهد که بخام رود از برای نوره کشیدن
باید که اجتناب کند از بهلشت کردن باز ناان
پیش از آن بدو از ده ساعه و آن یک روز تمام
و باید که بیندازی در نوره اندکی از صندل و قافیا
و حنظل و اگر این اجزا را جمع کنی و اندکی ازین
بر داری و با نوره ضم کنی و نباید انداختن جزوی

از این اجزای آنکه سرد شود نوره در آب و باید که
آنکه بر نوره ریزند که می باشد و بختی باشد در
بابونه و مرزنگوش یا بنفشه خشک در آن ریخته
باشند یا مجموع همه اجزا را ضم کرده باشند
و از آنها اندکی برداشته در آن آب ریزند
حاصل که آن اجزا با نوره ضم کنند یا اجزای دیگر در
آب بخوشانند میتوانند بود که متفرق باشد
و میتوانند بود که جمع باشند و آب را آنقدر
بر نوره باید ریخت که بکشد بوی آنرا و باید که نریخت
مثل ششک و در بعضی منها سده یک واقع شده و

بالند بر حسب بعد از آنکه بیرون آمده باشند از آب
و فارغ شده چیزی را که بوی نوره از بدن بیرون
چون برون شفتا و لسان العصفور و خا و گل
و نیل خواه متفرق باشند این اجزا خواه مجتمع و هر که
خواهد که این باشد از سوختن اعضا بسبب نوره
بسیار باید که کرد و اندک منقلب ساختن آنرا و باید
که چون بر اعضا کسند مبادرت و شتاب ننماید
در شستن آن و باید بدن خود را از کثرت روغن
کل و اگر بسوزد اعضا از حرارت نوره فدا شود
عس معش و نیک بگوید و در کلاب و سر که حل کند

و باید بر موم صغیر که حرارت نوره بآن رسیده باشد
پس بدستی که نیک می شود باذن حق تعالی و آنچه
منع میکند از مضرت رسانیدن نوره ببدن
آنست که بالند بر اعضا سر که انگو که کهنه و ترش
باشد و روغن کله البیدی خوب و هر که خواهد که
از درد مثانه شکایه نکنند باید که نگاه ندارد بول
را و اگر چه سوار باشد بلکه زود دفع آن کند و هر که
خواهد که از درد معده این را بنیاید باید که در اشای
طعام خوردن آب بخورد بلکه بعد از آنکه فارغ شده
باشد و زمانی نیک گذشته آب بخورد و هر که در

اشای طعام خوردن آب خورد مرایه بدن او را طرب
و فساد پیدا کند و معده او ضعیف شود و فزاید
رکها فو طعام را و طعام در معده او نفیض نیاید
حاصل که هر که در محل طعام خوردن آب بر روی طعام
کشد چند بار طعام در معده او هم نیاید و فایده
از آن طعام بیاید بدن او نرسد و هر که خواهد که او را
سنگ مثانه نباشد و بول او بسوزد بیرون نیاید
پس باید که حبس نکند معنی از نزد انزال و در ریخته
در نیک کردن در مباشرت باز نماند و هر که خواهد که
این باشد از درد معده و ظاهر نشود او را باد های

بواسیس می باید که بخورد و حشمت هفت جزا
 برخی بار و غن کاو و روغن که آمیخته باشند
 آنرا بر روغن زیتون خالص و مرکب خواهد کرد که
 باشد فراوانی او و حفظ کند چیزهای و
 بسیار را می باید که بخورد هر روز سه قطعه از
 نجیب که آنرا بعل پرورده باشند و نان خور
 سازد خوردن را با طعام را در روزی و مرکب
 که زیاده شود و غشا و باید که بخورد هر روز سه قطعه
 بافت سفید و مرکب خواهد ساختن او شق نشود و وصل
 بزردی نکند و کرد اگر دناخن او فاسد نکند و د

س

پس باید که دناخن نکند و آنرا روز پنجشنبه و هر که خواهد که بد
 کوش نکند پس باید که در محل خواب بنشیند و کوش نکند
 و هر که خواهد که با نر نامزد کام را و نر ایل گری داند پس
 ایام نرستان پس باید که بخورد هر روز سه قطعه از
 عمل یانان یا غن آن و بدن ای حاکم و منان کرد
 عمل را در لیل ها که شناخته میشود با نر اسود
 دهنگ آن از حضرت رسالت و این چیل قسم است
 بعضی از آنها می آید که چون قوه شامه بوی
 آنرا در یابیل عطسه آورد و بعضی از آنها آید
 که محل چیدن زبان سوزشی پیدا کند و منی آورد
 و ظاهر معنی این دو نوع از عمل قائل و کشنده است

گویند که از این صفت است که چه از عبارت معنیهای
 دیگر پیدا میتوان کرد و نکته در تحقیق اشیا که در قسم
 باشد هر یکی را علامت و نشانه است بدانکه طعام
 که مسک و زعفران و غیره داشته باشد ملاحظه کند
 لازم است چه بواسطه بوی خوش بسیار را بعد ناخوش
 نر ظاهر نشود و در شناختن طعام و لباس نرهای پاک
 علامت است بدانکه آشی که در نر بود لعاب ناک
 و رنگ آن مایل بسپاهی بود و نر در سر و سر و بر
 خطها پیدا آید و بیانی بر ناک بی طایس بود کوش
 نر اگر در کوش قدیل نمک سود کباب بود مثل
 رود و غبار بی بالایی آن پیدا شود و اگر نر بی بالی

نر

نر مثل خاندن کبوت ظاهر شود و مایل بسپازی و
 نر دی و گویند علامت نر در شربت و شربت است که
 بر خطها پیدا شود و مایل بسپاهی و گویند علامت نر
 در شربت مثل حلوائی شکم و عمل آنست که بر و کج سپاه
 و سبز پیدا شود و علامت نر در شربت است که بر و
 کف بسیار پیدا شود و حکم و معنی کرد و با لحاظ کوش
 طعام نرهای پاک اگر سفید بود سپاه شود و اگر سپاه
 بود سفید کرد و گویند علامت نر در تاج و دستار
 و لباس و فرایش آن بود که از این اجناس غباری بر آید
 بر ناک چشم و هر کسی که از این پوشید یا بران نشیند
 خاری این اعضا عظیم پیدا شود و نر و نر و نر و نر

بیای آرد و این امر از بیاده کرد و مزاج اعضا را
 فاسد کند اگر علاج نیابد در یک هفته هلاک شود
 و اگر کسی بیاد شود تا جایی که بوییدن است و این
 بیادستی که بوییدن او منع میکند زکام را در هر
 روزهای زمستان و همچنین استسباه رانده و تناول نمودن
 حبّه السودا که شویند است نیز این میگرداند از زکام
 و هرگاه کسی ترس از بیاد شدن زکام در روزهای
 تابستان پس باید که بخورد خیاس برادر و باید
 که حدی کند از نشستن در آفتاب و هرگاه کسی ترس از بیاد
 نیم میازد باری که در بیل و بیل شود یا ترس از بیاد شدن
 استخوانهای

بیل

راست پس بزد و بر جانب چپ وقتی که اراده
 خواب کردن داشته باشد و حرکت خواهد که بلغم
 از بدن او دور شود یا که گردد باید که بخورد
 مرصباح اندکی از کوارشی که با آن حدی و تری
 باشد و بسیار بخام رود و بسیار از زبان میآید
 و در آفتاب بسیار نشیند و اجتناب کند از همه
 غذاهای سرد که بدستی که اینها بلغم را زایل میکند
 و آنرا میسوزاند و حرکت خواهد فرو نشاند آتش
 صفرا را پس باید که بخورد هر روزی چیزهایی که در
 طبیعت قوی باشد و سرد و آسایش دهد بدن خود را

و حرکت و تودد که سازد و باغچه دوست دارد
 نظر بسیار کند و حرکت خواهد که سودا را سوخته
 گردد پس بر و باد که بسیاری کند و رکهای بکشد
 و مداوم نماید بر نوره کشیدن و حرکت خواهد
 که باد سرد از بدن او دور شود پس بر و باد
 که حقیقت کند و روغنهای نرم بر بدن بالاد و بر
 باد که اعضا را گرم کند بآب گرم که آنرا در جایی
 که آتش بسیار باشد چون کلخن و غیر آن گرم کرده
 باشند و اجتناب کند از هر چیزی که سرد باشد
 و لازم خود گرداند هر چیزی را که گرم و نرم است

بیل

باشد و اگر خواهد که زایل شود از او بلغم باید که مرصباح
 بکشد و اطریفل صغیر تناول نماید **و بدان** یا این که مزاج او را
 است که مسافر که سفر کند باید که معده او از طعام خفته
 نباشد و خالی از طعام نباشد و باید که بعد اعتدال
 باشد و احتیاز نماید از آنکه ماکه موجب خطر است و باید که
 تناول نماید از غذاهای نازک مثل قری و دوان و خور
 شبست که مکی باشد از گوشت ماهی و شکمبه و باچه و
 هلام نان خور شبست که فزونی کند باشد از گوشت بره
 کاه و همچنین مرغ و ترب و آب غوره و امثال آن از
 طعامهای نازک تناول نماید و بدان با این که به
 که سفر نمودن و سی کردن سخت در گمائی که هر روز

رساننده آید مگر بر این معنی که صاحب سل و غیر
 هرگاه خالی از طعام باشد و سفر نافع است بدین که فیه
 باشد و دیگر از صلاح مسافر و دفع مضرت از آن است
 که آب هر منزل که به منزل دیگر رود بآب آن منزل که
 نزول میکند مزج سازد و بخورد و دیگر شراب و ساقی
 آنست که قدری خاک با کینه از شهر خوشتر بردارد
 و به منزل که نزول میکند قدری از آن در آب اندازد
 و ظرفی اندکی حرکت دهد و تا خوبی نماید در شراب
 تا صفای خوبی پیدا کند و فایده در محافظت آن آب
 آنست که تا آب آن منزل را موافق طبع او سازد و
 بمیزین آنها از جهت شرب برای مقیم و مسافر آنست
 که باشد

که باشد چشمه و از جانب مشرق و سبک و خالی و بعضی
 باشد و باشد جاری شود و از جانب کل و از جانب سنگ
 بنابر آنکه در زمینستان که است و در تابستان هر دو
 و نیز است از نافع است از عجا حرات بر او تب مزاج
 و آب شور و قلیل طبع و شکم را خشک کند و آب
 بر طرف و بخ زبانی کار و ناسا از کار است و کبکی الضرا
 و اما آب چاه خوش طعم و شیرین و صافی و بسیار
 نفع است اگر با نم کشند و محبوس نباشد و در زمین
 و اما آب استاده در حوض یا غلبر و کوها و شوره
 زارها پس بدست می گیرم و کمر آنست در تابستان بواسطه

توقف و سکون او و دوام طلوع آفتاب بر او و ملاوت
 نمودن بر شرب او و صفا زیاده میشود و سبب برین
 کردند و بدان تا آنکه مقاربت و مجامعت نمود
 بزنان در اول شب و زمستان و تابستان در هر یکی
 که معده از طعام پر باشد و عروق مثلی محمود و
 پسندیده نیست و متولد میشود از مریضی و خونی و
 لجه و نفق و نفق و در یک شانه و تقطیر بول و باد
 فتق و ضعف بصر و رقت و پس هرگاه اراده دخول
 نمائی باید که در او از شب تا مثل بنابر آنکه اصل است
 از برای بدست و امیل در تنی محمول و دل و ولوی
 که حاصل

که حاصل شود از یکی باشد از روی عقل و فهم و باید که پیش
 از مجامعت ملا عبد زانی و حرکاتی که موجب شوق و
 اشتیاق باشد بفعال آوری و سخت بگیری بستانها
 او را از زیر که این فعل موجب غلبه شهوت میشود و در
 زن و سبب جمع شدن آب و مست می آید که آب او برود
 می آید از پستانها و او شهوت ظاهر میشود از هر دو
 و چشمهای او و میل و اشتها پیدا میکند و مثل میل
 و اشتها و تو با او پس هرگاه این فعل بجای آوری باید
 که در آن حال ایستاده نباشی و راست بنشینی که میل
 بجانب یمن پس هرگاه فارغ شوی ایمنی از حصار
 از ارضی منتهی بادن الله تعالی بعد از آن غلک و پاشاک

شربت غسل که در او مویائی باشد و مویائی مانند
صفیست که در کوه دارا جرد حاصل میشود و بعضی
عرق کوه است و در وجه زیم حارست بایا شامل علی
کف که فته بدست که باز میگرداند مثل آن آبی که از او
جدا شده باشد و همان قوت باقی ماند و در اخلاص
نبوی مصطفی علیه السلام علیه باسناد معتبر وارد
شده منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام باینکه اختیار
کنند از زنان زنی که متصف باشد باین صفات که ترجیح
الغیراء العجاء العیاء المبرراتان که همها فعلی الصدق
یعنی ترجیح کنند و بخوانند از کلام کون سرور بر
فراخ چشم میانه بالا پس اگر مکره داری و غوغا نیست
صدق

صدق و دیگر وارد شده که لا تنزع شهبه ولا
طبره ولا نهقه ولا صبره ولا لغو تا ترجیح میکند
المسبح من انما صفا و زبان اول شهبه یعنی زنت از قی
چشم بد فتنه دویم طبره یعنی زنت در از باریک لای
سبیم نهقه یعنی زنت کوتاه بالا مدوم چهارم صبره
یعنی زنت غوغا مدوم پنجم لغو یعنی زنت که زنت از
شور و دیگر داشته باشد و بنزد وارد شده است که زنان
بر چهارم عند او جامع جمع یعنی زنی که بسیار باشد
خیال او و خلق او و عقیقه باشد دویم ربع ربع یعنی
که در دامن دل و بدو در شکم او و لای دایمی باشد سبیم
کرب ربع یعنی زنی که بد خلق باشد از ترجیح خود چهارم

غلغ که او نسبت بشوهر خود غلغ غلغ است یعنی غلغ که از
بوست ساخته باشد که در شش بسیار افتاده باشد
و خورده او را و شوهر را قوت دفع آن نباشد و بدان یا ابو
بدستی که محاممت نماید در وقتی که قهر در برج حل باشد
باشد زیرا که حل افش است و شرف شرف محبت و داد
نیکت و افضل بهتری است که قهر در برج شور باشد که ان شرف
قهر است و برج ثابت است از برای ترجیح و محاممت نیکت
و قهر از طغی و بدان یا امیر که انچه در این سال ذکر کردیم
هر که نگاه دارد و محافظت نماید بر این طریق رود و خواهد
نکند از انواع بیماریها و علل مرضی و سالم باشد و خدا
جش معقول کرده و بسا اتم دارد عاقبت عیش نماید و باقی ماند
و بدان

و بدان یا امیر نباید که متفاوت کنی بختان کسی که علم ندارد
و از عاقبت و سر او در محال متابعت کنی و در شرف
نماید و عمر بچل و غفلت کنی و در روزگار ضایع سازد
و گوید که من اشیاء متضاده ثقیل کیف یقتل بخیر
ضری بخیر انکس بر مثال همیشه معطل که در عمر غمناک
شهرت چو سیمایل و اوقات ممل میکانی را بد و با سواد
بر میخیزد و قصص چراگاه میکند و شب غافل میخیزد و نظیر
آنست که اگر نزد در اول خیانت عفو بزیاید و زدی
بیشی بکین اما چون عفو بتبند کنساخت کرد و در
کردن پیش نماید و از عاقبت تبندیش تا نگاه کنی تا
آید و شند دست و پا بشی بدست و کلام است و انکس از

کردن عمر خوشتر از معلوم کرد و سود داشتند با شاد آبی
 نیز چون نغمه و صحت از دست بدهد نفس خود در تلف
 اندازد انگار ناسف خورد و سود ندارد و فایده ندارد
 تمت بحیث الله تعالی و حیث یوفقه و علی الله علی عمره و آل الطایفه
 هدی و الحمد لله رب العالمین شریف و در عمل منتهی
 شصت سال ریاضت کشیده ام و عمل را بیدار کرد
 عمل برنج برنج پنج مثقال در مثقال یک مثقال
 در مثقال در برنج بقدر برنج یک کوبیده با یک
 صلابه کرده قاطعیم ~~پنج مثقال~~ مثقال برنج
 زرد برنج یک مثقال برنج زرد در مثقال برنج
 عمل آید مثقال یک شعله خورده زرد برنج
 کرده آب کرده بعد از با قیام کرده نصفه کرده

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم

نصفه علی

و این را زیاده بود بخوانند و سه جوش و کند و یکی بریزد حاصل میکند
در چشم کشند یا بی کشند منع نرول آب بکنند و روشنائی ببقراط
و جوی از ورق وی و پنجم وی اقوی بود و آب از این
بیون فاش کنند در محلها کشند جوشه روشنائی و بی غایت
بسم الله الرحمن الرحیم

عبدالله بن محمد

نور محمدی

11

420

[illegible]

مراد حاصل
چهار مقام

م از حصار عمارت

این ملاز

پس چون خواهرش را از عشق مبتلا گردانید
 که یکدم از جدانشد بنویسد این چهار غنای
 آید به دست انداخته کسی را بخاک بنیان کن باد بهر
 بیاد نزد آتش هر آتش اندازد از خواهر مراد حاکم
 کرد در متوجه طلسم غلط شنوایی این چهار غنا
 بخیر برسد چرا که حق تعالی آدم از چهار غنا
 طلسم این است
 ۱۷۴۸ در غم حجاب سودا ۱۱۱ حاشیه شماره

三

42

10

بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد و ثنائی که در وایح عطر آن مجال خلوت
 نشینان عالم ملکوت را معطر دارد و شکو و سپاس
 که فوایح نشر آن مجامع ذکر سجده طرازان خطایر
 جبروت را معطر سازد ذات ذوالجلالی را سزود
 که از ترکیب کاف و نون کافر موجودات را از کفر عدم
 بعالم وجود آورده و از میان ایشان جوهر پاک آدم را
 در عالم خاک پیدا و بجعلتانی جامع فی الاهی
 خلیفه مخلص بشری بنابر علم آدم الالهی را ظاهر
 معرفت ساخت و از آن جوهر کرامت آید جوهر بسیار
 و در رتبه احوال ایجاد و بتاج کثیر الالبته حاج و
 هم علی کثیر محنت خلقت و تفضیل سر بلند است
 تا بسبب ایشان آثار قدرت یزدانی حکمت با

ربانی بر صفات روزگار پیدا و هویدا شد و
 از میان ایشان سید سادات مسند سعادت را
 برگزید بر گوید تا خلایق را از یزید ضلالت و فتنه
 هدایت انشاد فرمود تا ملامت الهی قلنا محمد را
 جلال الله فتم الرب والولی تعالی الله تعالی الله
 و صلوات تا محدود و تحق تحیات تا
 نثار مرقد مظهر و مشهد منور خورشید سپهر رتبه
 و ماه فلك جلالت شمع انجمن انبیا صلوات نشین
 صفة اصطفا یعنی سید کونین و خواجه قیام
 و قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک
 نکرین خاتم و ما ارسلناک مکرّم مجتبی محمد
 مصطفی علیه من الصلوات افضلها و من الثمائم
 اکملها و فوایح تسلیات غیر پر و رایح تحیات

عطر آمیز بخور مشهد معطر و مرقد منور اولا
 و آل محمد خصال و کد هر یک در رتبه ای مایه
 و ولایت اند و بر آنند تعظیم ای تبارک فیکم
 کنایه الله و عترتی خاصه المنصوص بنص انما ولیکم
 الله المنعوت فجعت من کنت مولاه فاعلم مولاه
 اما بعد بر نظر ارباب دانش و بینش و دقیق طبعان
 مدینه افرینش پوشیده نیست که علم نامرئیه اعلی
 و درجه قصوات و تحصیل آن بر کاف اهل جهان
 از پیر و جوان واجب خاصه علم طبع که موضوع آن
 بدو انسان و حضرت علم در کتاب یکیم او را خلقت
 و لقد کرّمنا بنی آدم مشرف ساخته و حضرت رسالت
 پناهی سایه علوم و دکان لم یکن انکاشته و فرموده
 که العلم علان علم الابدان و علم الاریان و علم البیاد

عطر آمیز
 عطر آمیز

بر علم ادیان و مقدمات داشته اند زیرا که تا صحت طب
و سلامت افعال وجوده قوی حاصل نباشد
و سنده و امتثال و امر و نهی حضرت مقلدین بر وجه
اکمال احسن صورت نبیند و چون عین از علم طب
حفظ صحت و رفع مرض و رفع مرض و ضیق اطباء
و در آن باب تألیف جامع و تصنیف نافع نموده بود
و علم حفظ صحت بر کافه خلایق واجب ضروری بود
لهذا کمترین بنده کان جلالت الدین محمد طیب اصفهانی
بخاطر آنکه ایند که رساله درین باب بساخته و بر طبع
شود و چون پیوسته مکتوب ضمیمه فقیر و هموار پیش
نهاد داخل این حقیر بود که رساله و غیره از خار
نقص عیب جوی و ایمن در نظر کل چندان حدیثی
و معانی مستحسن باشد مزین ساخت با الفاظ لطیف

المحقق

اعلی حضرت قضا قدرت کیوان رفعت پر مخ صوت
آفتاب روح شاهی منبع الطاف نامتناهی مطلع امن
و امان معدن جود و احسان صاحبقران و اکتساف
نقشهای بحر و بر و بحر اسرار طین عالم مالک رقاب اتم
با سظمها دعدک انصاف هارم اساس صبر و
اعتداف حاجی شریعت خیر البشر ترجیح همت ایشان
عشره بکل بوستان مصطفوی خلعت دو دمان
مرضوی رافع لواء الایة فی الافاق مالک سیر
الخلافه فی الارض و الاستحقاق السلطان بن
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابن
خاقان ابوالظفر ابوالمنصور شاه سلیمان الصفوی
لوسوی بهادر خان خلد الله تعالی ملک و عدل
و سلطان و ابد الله علی رؤس العالمین خلایق

و بهر امتنازه و مرتب بر مقدمات و فصول خود
مقدمه در بیان صحت و مهنه اقوال طبایع
صحت عبارتست از هیئت بدنیه که افعال بدن
بسیب لئلا تسلیم واقع شوند و مضر ضایع
بنابر مذهب الینوس و هر یک ازین صحت
را اسباب می باشد و این اسباب بعضی ضروری و
بعضی غیر ضروری میباشد و آن اسباب ضروری
بعضی مضرنا طبیعت و بعضی غیر مضرنا می باشد
پس ما دام که ملحات و تعدیل را اسباب ضروری
که اطباء آنها را مستقر ضروری گویند و آن هوا و
و مشرب و نوم و یقظ و حرکت و سکون بدنی
و حرکت و سکون نفسان و استفرغ و اعتدال
واقع شود و اجتناب از آن اسباب مضاده

صحت حاصل

صحت حاصل خواهد بود و عمدت در حفظ صحت تعدیل
در اسباب ضروری است تا آنکه رطوبات مجر و بدنی
که ماده ارواح و قوی اند ایمن از تحلل و تعفن باشند
و لهذا شیخ ابوعلی میگوید که امتلاء شدن بدن
از طعام و خواه از شراب هر حال مضرست سؤال کرد
از طبیب بر رجارت بن کله که ما از طبیب که استخیر
و حمایت از اعتدال یعنی از و پدید نکر طبیعت
گفت بر همین و کم خوردن و حمایت از اعتدال
در اکل و شرب مقصد این اقوال فرمود حضرت
رسول صلی الله علیه و آله است که میفرماید که
المعدة بيت كل داء و الحمية رأس كل داء اطلاق
میگوید از اجاعت النفس و صارت الاجسام
ارواح و از اشبع صارت الاجسام اجساما

یعنی هرگاه که سینه شوند نفوس میگردند اجسام
 ارواح یعنی خفت و سبکی و بدن بهم میرسد و اگر
 سبک شوند نفوس میگردند ارواح اجسام یعنی
 نقل و سنگینی در ارواح بهم میرسد و نیز اقل هو
 میگوید که اگر اسراف و خوردن واقع شود موجب
 سقم و مرض و ابتلا با انواع شداید بالعرض خواهد
 نقل کرد که این حکیم میگوید در تغذیه غذا میگرد
 گفتند که تغذیه غذا موجب ضعف عفا و تحلیل
 بطوابع است جواب گفت که انا اکل حتی عیش و اکل
 یعنی ما بخوریم که تعیش کنیم و نه نه با شام نه نه نه نه
 ما از برای خوردن نیست و همچنین که افراط و ^{بیش}
 تفریط نیز مضر است لهذا اطباء گفته اند که ^{بیش}
 فی الصحة کالتخلیط فی المرض یعنی در عین کور
 در صحت

در صحت مضر است همچنانکه تا بهر چیزی در مرض
 و همچنین گفته اند که ملائمه الحیة نه نه البدن
 و نه نه یعنی همیشه بهر چیزی که در موجب عفا و
 و لا غری میشود پس ظاهر شد که بموجب حکم علم
 غیبالا مورا و سطرها احتراز از افراط و تفریط و ا
 باشد بیاید و آنست که حفظ صحت بود و است
 صحت ابدان معتدل و حفظ صحت بدنها خارج
 از اعتدال و هر یک بتفصیل یاد کرده اند **فصل** بیان
 حفظ صحت بدنهای معتدل بتعدیل در اسباب
 ضرر و زیاده میباشند یعنی هوا و ریاضت و استقام
 و طعام و شراب و خواب و بیداری ^{بیش} و شقیه بدن
 از بول و برون و اعراض نفسانی مثل غم و غصب
 و خوف و فرح و هر یک در فصل یاد کرده اند **فصل** در بیان

هوای محیط بدن باید که صاحب مزاج معتدل
 محض تر باشد از هوای باریدی که موجب فساد
 و هوای طاری که موجب رطوبت و کرم بدن است
 بلکه باید آن هوای محیط بدن را اعتدال در هوای
 باشد و باید هوا صاف باشد و مخلوط به بخار و دخان
 نباشد پس اگر هوا گرم باشد تعدیل آن هوا نمایند
 بمبرکات مثل ریاحین بارده و فواکه بارده و پاشیدن
 آب که گذاشتن یخ و بر فتن آن مکان که ساکنند و
 اختیار نمودن مواضع بار و مثل نیوز مینها و خوشنما
 و اگر هوا سرد باشد تعدیل آن بمسخرات نمایند که
 هوارا گرم گردانند مثل برافروختن آتش و اختیار
 نمودن خانه های گرم **فصل** در بیان حرکت و ریاضت
 بسیار یافت که حرکت و ریاضت یکی از ارکان حفظ

صحت است هرگاه با اعتدال واقع شود مستفید میگردند
 بدن را از استعمال دویز و مسهل را یاد کرده اند **فصل** در بیان
 عضو نمی شود بلکه در هر غذائی فضل میاند و
 بر در ایام مجتمع و موجب ضرر میشود پس احتیاج
 بهم میرسد بدین ابداع جهت دفع آن ماده و اکثر
 در اوای مسهل را سمیت میباشند که ضرر بسیار
 پس از برای دفع فضول چیزی بهتر از حرکت و ریاضت
 معتدل نباشد و ریاضت را اقسام بسیار میباشند
 یکی آنکه ضرر ریاضت و واقع میشود مثل حرکات نرم
 در حاجات و مهمات خود و بعضی از ریاضات است
 که بقصد و اراده میباشند و آنرا انواع بسیار است
 و مختلف میشود بسبب مبطو و طقت و کثرت و ^{بیش}
 عضو یا از اعضا مثل دست پا و جمیع بدن مثل کشتی

کبری و در دیده و سرعت راه رفتن و مانند اینها
و کسی که ضعف در بعضی اعضا باشد یا آنکه ضعف
الترکیب باشد جایز نیست که تعب ریاضت کشد و
بقراط گوید که حار المزاج را جایز نیست ~~در ریاضت~~
و بیست و دوم حار و طبعیست که حار یا ~~بسیار~~
~~بسیار~~ حار و مزاج مختلف میشود و ~~بسیار~~ ~~بسیار~~
و تحقیق در تبرید و تخفیف نیز آنکه اگر ~~بسیار~~
در مکان معتدل آب نیم گرم بسیار ~~بسیار~~
و نه در انجم یورو آیند و تطبیب میکند و اگر ~~بسیار~~
حار بنشینند و آب کم استعمال کنند و بسیار در حمام ~~بسیار~~
نمایند تحقیق میکند و اگر بسیار در حمام کم توقف
نمایند میکند بسبب تحلیل حرارت غریزی و اگر ~~بسیار~~
معتدل الحار بنشینند تخفیف میکند و ~~بسیار~~
ان برای معتدل المزاج آنست که در امتداد معده بخام
نزد و آب در حمام بخورد و بسیار در حمام توقف کند
و صفراوی مزاج در خلط معده بخام نرود بلکه ~~بسیار~~
بانی با شربت های ترش میل کرده بخام سرود و حمام را

و بر تن از غذاهای ملطف و درواهای مسکن است
و باید ریاضت با اعتدال بعد از هضم غذا واقع شود
و در خلط معده و کمر شک و واقع نشود و قبل از
ریاضت بدخوا با اعتدال آهسته مالیده باشند
و بروغن بنفشه یا دام یا روغن زیتون یا روغن بوم
بنفشه چرب کرده باشند و باید که ریاضت در ~~معتدل~~
معتدل راه رفتن معتدل سواری با اعتدال و چون ~~بسیار~~
بازی و همچنین بجزیه های کرد و آنها حرکت در جمیع اعضا
باشد واقع شود و باید حرکت آهسته تر کند شود
که برآمده کی در اعضا ظاهر شود و نه در عضل
بسیار نمی نماید و ضعف کم نرسد و بدن شمع برقی
ناید هرگاه چنانچه شود باید قبل از ماندن در آن
حرکت و ریاضت نموده استراحت نماید و اما سکون

بدرستی که سکون بد ناسه کند بسبب نقصان ~~بسیار~~
حرارت غریزی بسبب کثرت و فصول و تحلیل رفتن
آن نیز که حرکت محال است و سکون ضد آنست ~~بسیار~~
کثرت و فصول ضعف حرارت غریزی را میسرند
از ضعف حرارت نقصان در هضم واقع میشود
و موجب تولد خلط بلغمی میگردد و تبرید و تطبیب
میکند پس واجبست که سکون در معتدل المزاج
مساوی حرکت باشد و باید سکون و استراحت
بعد از حمام و اغتسال آب معتدل بعد از غذا ~~بسیار~~
شود فصل در استحمام و حمامات بهترین حمام آنست
که قیام البناء و اسه الفضا باشد آب آن عذب
و شیرین باشد و حمام با الطبع مختلف میشود با ~~بسیار~~
طبیعی بیوت زیرا که طبیعت اول باره و ~~بسیار~~
و طبیعت دوم

و طبیعت دوم حار و طبعیست و طبیعت ~~بسیار~~
یابس و همچنین حمام مختلف میشود و ~~بسیار~~
در تطبیب تحقیق در تبرید و تخفیف نیز آنکه اگر ~~بسیار~~
در مکان معتدل آب نیم گرم بسیار ~~بسیار~~
و نه در انجم یورو آیند و تطبیب میکند و اگر ~~بسیار~~
حار بنشینند و آب کم استعمال کنند و بسیار در حمام ~~بسیار~~
نمایند تحقیق میکند و اگر بسیار در حمام کم توقف
نمایند میکند بسبب تحلیل حرارت غریزی و اگر ~~بسیار~~
معتدل الحار بنشینند تخفیف میکند و ~~بسیار~~
ان برای معتدل المزاج آنست که در امتداد معده بخام
نزد و آب در حمام بخورد و بسیار در حمام توقف کند
و صفراوی مزاج در خلط معده بخام نرود بلکه ~~بسیار~~
بانی با شربت های ترش میل کرده بخام سرود و حمام را

منافعه و مضار میباشد اما منافعه آنست که تحلیل
فضول میدهد و تقویت مسام میکند و بنفع موارید
اما مضار آنست که مواد را بخیلان در می آید و با اعضا
ضعیف میریزد و بدین صغیر اشتها را ضایع میکند
و استخوان را بآب سرد از برای جوارح موافق است
آنکه بسیار توقف نکند و باید حمام بعد از ریاضت و
بقوت معتدل واقع شود و حمام معتدل اگر باشد و مکنه
در آن بسیار واقع نشود بلکه آنقدر که غسل بدن از غبار
و رطوبت که در ریه و ریاضت مانده بودید واقع شود
و فضولی که در هر که باقی مانده باشد بجز حرارت حمام
بتحلیل رود پس اگر فصل از اینها بستاند و موکلام باشد
باید میان روزه را ببرد و در بیک دفعه و بپوشد
آید و مرکب بسیار هکت نکند با آنکه آب سرد دفعه بپوشد

بپوشد

بپزند و هرگاه از حمام بیرون آید اندک نهانی است
نموده بعد از آن سکین و قدری با **بپوشد** شربت بنفشه
یا شربت بر بیل نماید و بعد از آنکه از حمام بیرون
آید بیفاصله غذا نخورد بلکه یک ساعت صبر نماید تا
حرارتی که بدن از حمام کسب کرده ساکن شود بعد از آن
غذا میل نماید **فصل** در روزه بپوشد و مکنه
ماکول باید غذا نگیرد که خورده میشود معتدل باشد
حرارت و جوهر و لطافت و غلظت متناهی که از آن
کندم پاک و بسیار نرم تر بچینه باشند و خوب بچینه با
مثل گوشت بپزند و بنفشه و مرغ و کبک و زهره تخم نیم
هرشت بسیار موافق است و او را بپوشد که داخل
مطبوع میشود بسیار گرم نباشد و کم باید داخل
شود و از سبزیها بادرس بخوبی و گاه هو و نفع و آن

انجیر و انکور شیرین و کلابی قبل از خوردن طعام و
انار میخوش و شیرین و سیب اصفهانی بعد از طعام
و از مینو خشک و بونفتی و انجیر و قیس میانه است
شیخ ابو علی میگوید واجبست که حافظ صحت غذا
او از غذاهای و او ای باشد مثل سبزیها و میوهها
بلکه واجبست غذای او که شنبه و بنفشه و کوساله
کوچک و نان کدوم پاک و شیرینهای ملایم مزاج و
انترابها شراب ریحانی خوشبو و اگر خطا کند غذا
در دایمی بخورد و واجبست که در بپوشد و هضم آن بکند با
شوا چیزی که ضدا باشد و حرارت و برودت
صاحب کامل گوید که حافظ صحت را باید منع نکند
انچیزها بپوشد از ولادت بود زیرا که این برای او
غذایست بدست میدهد و مزاج او موافق است

و دوست

و وقت تناول غذا آن وقت که گرم باشد و
هرگاه گرم شود باید مدافعه نکند و غذا بخورد
که صبر بزرگتر باعث آن میشود که اخلاط بعد
بریزد و موجب فساد شود و بی اشتها چیزی نخورد
و احوال نکند یعنی غذائی که خورده مادام که از معده
نگذرد و بیکر غذا نخورد و سزاوار آنست که در نهان
غذائی که با لعل گرم باشد خورده شود و نه با آب
غذائی که با لعل سرد باشد خورده شود و واجبست
بعد از خوردن طعام با اندک زمانی بطرف راست
بعد از آن بطرف چپ بخوابد و بعد از آن بخوابد بطرف
راست و طعام آنرا خورده شود که بر معده گرم
نشود و نفخ و غشایان بهم نرسد و اما بپوشد
بنا که آب حافظ صحت باید سرد باشد و بعد از

اقدام حرکت نباید داشت که حرکت را در جنس است حرکت
بدنی و آن در برابر است هند کور شد و حرکت نفسا
و حرکات نفسا اینها اعراض نفسانی گویند مثل غم و
غضب خوف و فرح و امثال اینها پس باید حافظ صحت
انجم اینها احتراز نماید سوای فرح و شور زیرا که
فرح موافق مزاج و حرارت عزیزی است و مقوی جمیع
قوی و ارواح بخلاف غم و هم که هرست جمیع مردم را کم
کسی که فریبی با فرط داشتند و شد و خواهد که فریب
اعراض نفسانی از لوازم ضروریه انسان است زیرا
که انسان در مدت عمر خلیه از این عوارض نیست
و هر دو موافق و مخالف اینها بعضی موجب صحت و بعضی
معارض و سوء و بعضی سبب مرض بلید میشوند
خوف و غم و همچنین مشاهده میشود که بسیاری از

انسان را

این اعراض منتفع میشوند و بسیاری مریض بلکه
بموت میرسد هرگاه اسبابی وی باشند **فصل** در تب
استغراق و احتباس حافظ صحت معتدل مزاج را و صحت
که تبیین نمایند هرگاه احتباس در طبع او **فصل**
مرقایی چه که در طبیعت او بسیار باشد و شور را
که با استفراغ باشد و آتش مزاجی و آتشی بخار
اگر اینها تبیین نشود احتیاج بشیاف و حقیر این
میشود و همچنین واجب که جسد نمایند هرگاه است
در طبع بهم رسد مثل اشها و قلیها از انزالان و در
و احتراز از مایعات نمایند و فی الجمله در حفظ
صحت باید بخوی باشد که دفع بول براندا و بقدر امکان
و شرب و او باشد تا از امراض استغراق و احتباس این
باشد **فصل** در تب و جماع بدانکه جماع نیز از جمله

منافع

استغراغات و جماع را مضار بسیار است نافعت
جوانان را و جماعی که قهراً باشد و اشتد باشد و
رنگ رود بشرة ایشان مایل به زردی باشد و نیز نافعت
در الحول و وسواس و خصوصاً که سبب احتباس می
باشد و اما اشباع و پیراندا هرست باعث ضعف قوی و
ارواح و بیماری میشود بسیار یادید که ببلایا و عظیم
شد و هلاکت رسیدند و عظیم است مزاج جماع احتباس
عرق انسا و در پشت و در ریه و ضعف بصیرت و عرق
و بر تن بدن جماع آنست که واقع شود بعد از هضم غذا و در
وقت اعتدال بدن یعنی در حرارت یا بر درت عارض نشود
باشد و در خطا و املا نیز بعد اعتدال باشد و باید
واقع شود که خواهر بسیار باشد و بتکلیف نباشد و
شود و از بعد از فرج سبک در بدن و نشاط و فرح بهم رسد

در کتب

و هرگاه باید شرایط واقع شود تقویت حرارت عزیزی
و تفریح خواهد کرد و نفع میکند اکثر این سوای و بسیار
فصل در تب و حصول و این مسئله است بر چهار **فصل**
اول در تب و حفظ صحت در فصل بهار هوای این فصل
و تر است و سبب حرارت لطیف غریزیه مواد میکند و
امراض میگرداند و از این جهت واصل حصول است و بهر حال
گوید بهار خون را در بدن **فصل** در تب و حفظ صحت
پس جسم آن در بدن زیاد میشود و در آن غلیظ و جوشش
بهرسد و عروق و سفت آن نماند ناچار دفع بعضی
اعضا میکند و در اعضا غلیظی بسیار بهم رسد و قی
کردن در این فصل نافه است جالبین کوبیدن
را که در بدن او فصول بسیار متولد شود و از آن حفظ
صحت باشد باید در فصل بهار و پیش و پس از آن

واسهال عجب است واجب بخیز سوسه پیری نباشد و اگر
غالب باشد فصل کند و الا تنقیه بدن بمسهلات باید
کرد و اجتناب باید کرد از چیزی که بدتر از آن است که باید
حرکت و اغذیه و شراب و حمام و شربت و کرم و همچنین
اخذ از غایبان هر چیزی که تلخی و شوری و مرطوبی و
در طبع داشته باشد و بکاربرد غذاهای لطیف که تسکین
بدنی نماید و زود هضم باشد مثل نان خوب پخته از گند
پالک که شسته و کشته شده و مرغ و کبک و دراج و هوی
مرغ چرخیده و سبزی و ماهی تازه که کباب کرده و در سنگ ریزه
جاده و بهر آرد و کتاب و کوبیده و جوان و انداختن
در بهار و زمستان که تر از سایر فصول میباشد پس
سراور آنست که غذا در فصل بهار تر بسیار است از سر
الیه باشد و باید که در این فصل غذا که خورده شود

و استقامت

استقامت است و در بوب که طغیانی هلاکت کند مثل آب ریخته
مانند و زرشک و هاشمیانها و در این فصل حرکت باقتدار
باید واقع شود و اکثر اوقات با استراحت که نماید و شراب
کمتر و مزاج باید خورده شود **فصل پنجم** در تدبیر حفظ
صحت فصل تابستان هوای این فصل گرم و خشک و
بسیار اینکه در این فصل هلاکت بدنی میل بخارج دارد
هضم و تنفیج کم میشود و ناپاست که غذاهای لطیف
سیراب از خضام که مایل به بودت باشد خورده شود
مثل گوشت بره و بزغال و مرغ چرخیده و مرغ و سبزی پخته
انار و زرشک و سیب میوه مثل هندوانه و خیار
و آلو و انگوری که بسیار شیرین نباشد و غذا در این
فصل نیز باید که خورده شود و جمیع نیز که باید
شود شیخ ابوعلی شیخ ابوعلی گویند که اینها و شرابها

در این فصل باید که خورده و حرکت و ریاضت نیز باید کرد
واقع شود و اوقات با استراحت و ساید و کاهای
هوای خوشایند باید که این فصل از فصل بهار
منافی مزاج جوانانست مناسب مزاج پیرانست و
جماعتی که مزاج رطوبتی باشد نیز مناسب است
و در این فصل جامهای سبک نرم مثل کشان و عذبه باید
پوشید و جوانان که در این فصل میان ریه فصل
کرده در آب سرد نافعست و همچنین اگر ممکن باشد
بعضی اوقات قی کرده نافعست فصل ستم در تدبیر
حفظ صحت در فصل پاییز عذبه تدبیر در این فصل که مانع
از وقوع امراض باشد آنست که تغذیه را نمایند غذاهای
خوبی که خلط خوب از وقت نکند شود و مایل به آنست
و طریقی باشد مثل گوشت بره و بزغال و مرغ و سبزی

همان و طغیانی

خنده و طعامهایی که اندک کوشش را طبع را او شود و مغزیست
و مغز را دام و شکر بلبل نماید و اجتناب نماید از چیزهای
که خشکی افزاید و جمیع نیز در این فصل که باید واقع شود
و در آب سرد رفتن در این فصل هلاکت و آب بسیار
خورده نیز بدست و در میانهای که هوای آن معتدل
ساکن شود شیخ ابوعلی گویند در این فصل از کرم و زرد
سرمه و کز شربان نمایند و همچنین از میوهها در این فصل
باید که خورده باشند و اگر خورده اند باید که خورده شود و اکثر
و سیب صفراوی و زرد آلو بهترین است و قی کردن در این فصل
خوب نیست احداث تب میکند فصل چهارم در تدبیر حفظ
صحت در فصل زمستان هوا در این فصل سرد و تر است
باید حافظ صحت از چیزهای سرد و تر خورده باشد و اغذیه را
غذاهای گرم مثل گوشت کوسه و گوشت مرغ و غذاهای

غلیظ مثل هرید و کله و آشپای که در وی چاره در آمد بیشتر
باشد و خلایق نیز نه سبب است و میوه های خشک مثل خربزه
انجیر پسته و سبب دارد و جام های گرم که خوشبو و گرم
و غیر و پوست های گرم مثل خورده دلق و سایر پوست های گرم
پوشند و ریاضت و حرکت در فصل بهشت باید واقع شود
و اجتناب باید نمود از هر چیزی که تولید بلغم کند مثل مایه های
و گوشت بزغاله و لبنیات و قی و قصد در فصل غلبه نیست
مگر در ریاضت و جماع باید کمتر واقع شود **فصل در ریاضت**
حفظ صحت بحسب سنها و این نیز مشتمل است بر چهار فصل
فصل اول در تدبیر صلی طهارت که از چند شیر خوردن و
رفتن باید اختیار نمایند از برای این غذا های لطیف
موافق اکثر بدنند و در ریاضت و حرکت که عبات از برای
کردن اطفال است باید کمتر واقع شود و اگر از ریاضت فرود
ایشان آید

ایشان از حرکات نفسانی متلاطم و غضبناک و موافق طبع
ایشان به هوا می و ملایمت سلوک نموده نگذارند که غضب
ایشان امتداد بهم رساند زیرا که این حالت اگر مستمر شود بر کمال
که بر مزاج و آرامی و صحت که شود اخلاق و افعال بدخوا
شد و این حالت نیز در حق و خلق بدست بلکه باید ایشانشان
دعوت نمایند با خلاق فیاضه و اوصاف کامله تا آنکه این معنی
در نفس ایشان قرار گرفته مکرر شود و بعد از آنکه از خوا
بیشتر از بجمام ببرند و بعد از جمام بعد از آنکه ساعتی از
استراحت بفرمایند بعد از آنکه در مشغول با ریاضت نمایند
و بعد از فراغ از با ریاضت اندک طعام بایشان بدهند و غلبه
طعام آب رفته نباید داد و اجتناب از هر چیزی که ایشانشان از غذا
های غلیظ مثل پنیر و شیر و تخم سخت پخته و هر چه در
سال از عمل ایشان بگذرد گذارند تا با بلغمی و حرکت بیشتر

و غذا بیشتر بدهند اما بخوری که موجب فساد نشود و نفی
کند مزاج ایشان هر که گرم باشد آب انار شیرین و میوه های
آب سرد بایشان بدهند و جمام کمتر بزنند و آب معتدل داخل
کنند و آب سرد بزنند و چون شش ساله شوند بکشد
و برای ایشان جگر کش که باعث انفعال طبع ایشان گردد بلکه
بعد از او ملایمت سلوک نمایند و باید معلم خوش خلق و خوب
باشد و چون این سن گذشت همه کنند از حرکت و تعب
طعام و بندهای طعام و حرکت ایشان را قوی گردانند و نگذارند
که طعام بسیار و بی ترتیب مکرر میل نمایند و این سن که بگذرد
مشغول نمایند ایشان با تعلیمی که لایق آن باشند یا بصفا
که مستعد آن باشند شیخ ابو علی میگوید که سر او را است
ایشان از شراب ندهند زیرا که شراب گرم و توت فزا
گرم و توت شراب باعث زیادتی حرارت و رطوبت میشود

سر و مانع از بخار شراب مملو میگرد و موجب فساد و نفی
و سوء خلق میشود **فصل دوم** در تدبیر ایشان جوانان از اجتناب
که در حرکت و ریاضت بیشتر سعی نمایند و طعام ایشان باید
معتدل و مایل به سرد باشد مثل گوشت بره و بزغاله و مایه
کوچک تازه و در تابستان طعام های ترش مثل قلیه ترهندی
و زرشک و انار و خورده و سایر رطوبات مناسب بایشان باید
داده شود و میوه های ترش انار شیرین و میوه های ترسید و
کلاهی میل نمایند و حرارت نمایند از حرکت بعد از طعام و اگر
غلیظ خلط در بدن ظاهر شود تدارک آن بقصد و سهولت
ضایع آن خلط نمایند و از اغراض نفسانی مخترع و مجتنب
باشند **فصل سیم** در تدبیر کحول و سایر ایشان بکار بردن
راحت و تری و ریاضت و حرکت با قی و طعم کردن
قصد و جماع و غذا ایشان باید گرم و توت باشد و اف

سر و کلاه

اعراض نفسانی مثل غم و هم و غصه باید محترز باشند بجهت این که
 بیشتر بر بدن و بخورند و کلفت شکری نگاه نمایند که در
 سبب تمام باحوال ایشان دارند **فصل پنجم** در تندرستی و بیماری
 تندرستی را بدین طریق و هوای غوطه مثل اطفال نیز که در راج ایشان
 بار و در غایت پرست است و اعضا در هوا با غلبه چندی
 و حرارت غریزی ضعیف و در هضم و دفع قاصر باید مکن ایشان
 معتدل باشد و در نهستان مکانهایی که انداخته هوای
 محفوظ باشد و از گرمی و تب و ریختن نکند و اگر ریخت
 کنند اقبالی غشی هوا و در هضم و دفع با اعتدال و در
 کنند اغذیه های غلیظ مثل هر چه و عدد سر و کله و غذا
 هائی که مولد بلغم باشد مثل شیر و است و مایه های ناز و از
 حرکات متعده و جماع نیز احتراز نمایند و اطعام نمایند
 ایشان با غذا های معتدل طایل بجزارت مثل زرد تخم بوم

اگر در وقت

و گوشت بره و بز و خاله و بک و در راج و طهر و از میوه ها انگور
 شیرین و انجیر و خرما و شیرین هراس است شیخ ابو علی نقل کرده
 که باید شیخ را هفت روز و بی فوات که غذا را در دست و در زیر
 در فوج عیسوی و ضعف هضم صاحب کامل نقل کرده که پیر
 هفت روز یک تیر باید تمام روند و حمام ایشان باید معتدل باشد
 و بعد از بیرون آمدن از حمام ساعتی صبر نمایند و بعد از آن
 طعام های گرم و تر سریع الهضم میل نمایند مثل گوشت بره
 بک و مرغ و خر و سرخ و مرغ و غیره و اگر احتیاج است
 طبع ایشان بهر سرد تلخین نمایند بجز کدو و سرخ و مجلس
 اجابت نمایند مثل تخم خربزه و کلفت و جوارش و مرغی یا حقه
 لیس مثل آب برکه و مقصود آب گامه و کدو و غن و زیتون و اگر
 بسبب ضعف هضم مباح شود شعله شود جوارش و عدد و
 کوفی میل نمایند **فصل** در بیان حفظ صحت اعضا از بیماری

و اگر در وقت

و شریف و این فصل هشتاد و یک است بر شش **فصل**
 در بیان حفظ صحت سر و دماغ واجبست که حافظ صحت
 سر و دماغ را از غرضات حفظ نماید و طریق حفظ
 آنست که در فصل پاییز بپوشد سر را با کلاه و عمامه و
 نکند که هوای سرد با و برسد و اکثر اوقات استنشاق
 نوک و انحراف نماید و در حمام آب نیم گرم بدست بریزد
 چرب کند سر را بر و غنای طبع عمل مثل روغن بنفشه
 و نیلوفر و صندل با استنشاق کل غیری نمایند و بعد که
 بوییده آن روغن میرساند سر و دماغ و طایفه میانه
 از حدوث صلع و زکام و نیز در باید اجتناب نماید
 از بخار ها و دخان ها و بره های بد و از فکر های بد که در
 اشتغال و نفس غم شود محترز باشد **فصل** در بیان
 حفظ صحت قلب باید دانست که قلب اعظم و اشرف اعضا

در کتب

در کتب است و معدن حیات و از آن روح حیوانی با اعضا
 می آید و حیوان می بخشد بدانکه قلب و اول عضویت کرد
 نظم بهر سر و اول عضویت که در بدن حرکت میکند
 و اکثر عضویت که در بدن ساکن میشود پس از پنجم
 واجبست بر هر عاقلی که جهد نماید نهایت جهد حفظ
 و حرمت قلب طریقی محافظت قلب آنست که در روی نماید
 از اعراض نفسانی و از هر چیزی که تولید سودا و
 اخلاط محترقه نماید و از مجاورت و ساز و عمر و غاصه نیز
 احتراز نماید و لازم دارد بر خود فروغ و نشاط و طلب لذت
 و راحت نماید و تعاهد نماید استماع آواز های خوش و
 اغذیه و اشربه لذیذ و هر چیزی که ملایم نفس باشد
 از شیرینی و اجزای و آب های سرد لطیف که از نهر به
 داشته باشند و اگر احیاناً او را ضعف و طیش قلب از

شود مفرح یا قوی باشد به سبب شربت ترنج یا شربت
 کاوزبان و تخم فرخشتک و عرق بید مشک میل نماید و غذا
 نظیر نان برنج و لیمو یا مرغ جیده مرغ و سبزی و کباب مرغ
 طبعی میل نماید **فصل پنجم** در بیان حفظ صحت کبد و طریقه
 صحت کبد آنست که در وی گذران تناول غذاهای غلیظ
 گوشت کاه و پنبه کهنه و مانند اینها زیاده که حکم عاجز است از
 هضم و فیض مثلاً این غذاها پس منحد و میشد از کبد
 خام و نفوذ در عروق میکند موجب سته میشود و فیض
 میرساند همچنین باید اجتناب نماید از ادویه خالص
 فلفل و زنجبیل و امثال اینها و در هفته یک مرتبه یا در ماهی
 مرتبه یک تخم ساده یا سکنجبین سفوفی یا عرق بید
 و کلاه میل نماید **فصل ششم** در بیان حفظ صحت عین
 سر و آنست که حافظه نماید چشم را از غبار و دودخانه
 و بیهوشی

و بسیار نظر کردن بچیزهای براق و بفرق آفتاب خواندن
 خطهای دقیق زیر آب که چرخ آفتاب در آن در هر یک چشم میرساند
 متغیر میشود و بنظر کردن بچیزهای سیاه و بآب چاوی نباید
 اجتناب نماید این غذاها می تواند سوداقل حدس و باد بخان
 و غذاهای بجز بیاض و سر و از غذاهای غلیظ مثل فراوان
 بز و گوشت کاه و در هفته سر و زهلیله پر و به میل نماید
 در ماهی و در هر یک از اینها میل نماید و بعضی اوقات چشم
 بکشد بر و عصم و کحلای غلیظی که کحل کبد است
 در بخار مذکور کرده که در حفظ صحت عین به نظیر و بجز
 آن بکند اندام سر و زهلیله و آب چند مرتبه بشویند و آب
 باران سخن نماید و همچنین بکند بقیای خوب سبک و
 چند مرتبه بشویند و آب باران سخن نمایند بعد از آن بکند
 از این سر و بهیت درم از نوقیا و اقلیمیا از هر یک درم

مرتبش با معنول است درم و بعد و در این زمان هر یک
 درم و سانج چندی و زعفران از هر یک یک درم کافور و صندل
 یک درم و نیم مشک خالص یک درم از اجزاء را با آب باران سر
 سخن نماید و بعد از آن مجموع را در سه سخن نماید و در روز
 و صبح و شام بچشم کشد **فصل هفتم** در بیان حفظ صحت سم
 و طریق حفظ قوت سامع آنست که محافظت نمایند
 سامع را از اجسام سرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 و گرم و صاعقه و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 که در گوش بچکانند یا بکند یا در گوش بچکانند و زرد و زرد
 بقدر و سر و قطره و گوش را بکند از زرد و زرد و زرد و زرد
 که درم است تا آنکه در سم و چربی که در گوش است کدافت
 بهر آن آید و اگر در گوش بهر سم زرد و زرد و زرد و زرد
 با آب چوشانده صاف نموده با زرد و زرد و زرد و زرد و زرد

در گوش بچکانند و اگر سبب حرارت الم در گوش بهر سم
 شیر و ختران و سر و قطره و گوش بچکانند **فصل هشتم**
 در بیان حفظ صحت انسان و طریق حفظ صحت انسان
 آنست که هوا را با اعتدال بکند و نکند از زرد و زرد و زرد
 چرب بکند و فایده هوا را که در آنست که در دندانها
 را جلا و قوت میدهد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 خوشبو میکند و واجبست که بهر لغز و رسوائی که
 نکند زرد که بهر رسوائی که در دندانها ضعیف
 و حرکت در می آورد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 که خوبست رسوائی که در آن چرب و چوبیت که در آن
 قبض و مراریتی باشد مثل چوب زیتون و چوب واک که
 چوب رسوائی این زمان است که از هر یک معطر و آید
 و حافظ صحت انسان یا این اجزاء را بکند از زرد و زرد و زرد

صلب بدنند و مثل بادام و پسته و خاویار و چیزهای نجس
 و چسبیده باشند مثل نطفه و حلوای خشک و باید
 از خوردن آن پرهیز کرد و بعد از خوردن هر طعمی در
 دهان آب گرم بشویند و بعضی اوقات سکین بن عسل و آب
 گرم مضطر نمایند و از آب بسیار سرد اجتناب نمایند خصوصا
 بعد از آنکه طعام گرم خورده باشند و بعضی اوقات استعمال
 نمایند سونچ که در مختار این جهت مذکور است صفت آن اینست
 بکوبند پارچه از خنفر چینی و عود سوخته و سناخ کاکوی
 سوخته و سدر کزمانج و سنبل الطیب که سرخ از هر یک
 دو مثقال الح اندرانی نیم مثقال مجموع کوفته و پیچند سون
 نمایند و در وقت حاجت استعمال نمایند **فصل در بنفشه**
 حفظ صحت حوامل و پیر زنان آبستن آنست که حذر
 کنند از نمردن و سقط و بستن و به داشتن چیزهای پشکن

خصوصا در

خصوصاً در اوایل و اواخر حمل و احیاناً نمایند از غذاهای سرد
 و تلخ و چیزهای کد و در حیض کندی مثل لوبیا و سداب و
 کچند و از جمیع اینها پرهیز نمایند و باید غذاهای حار و تند
 باشند که در حال صلاح از خوردن شود مثل گوشت بره و بز
 و مرغ بچه و خرگوش و بک و در باره و اندامها و باید
 غذا گرم و روزی دو سه مرتبه بخورند و تقویت قوه
 خصوصاً در اوایل حمل که غشیان و بنفشه در مزاج برسد
 بر موجب قابضه شلرب برور پیاس و شربت فواکه و
 اگر احساس ضعف معده کند قهوه و قهوه و قهوه و قهوه
 نمایند و از پیوه بر و سیب مناسب و شربت ترنج
 ضعف معده بسیار نافعت و واجبست که در هر یک بحام
 در در تمام بسیار توقف نکند و متعرض سردی و گرمی
 آنچه موجب فرج و انبساط نفوس است باید نشود و اگر

حامله را مریض عارض شود در هر ایامی که حاجت نمایند و شود
 فصد استعمال نشوند مگر اگر عظیمی ای باشد در آنوقت
 متوجه شوند اما با حذر احتیاط تمام و در آخر شهور
 حمل که ماه نه است هرگاه خواهند آسانی وضع حمل واقع
 شود باین تدبیر باید عمل نمایند بعضی اوقات شکم را بر غشای
 چرب کنند و آب گرم غسل نمایند و وقتی که وضع نزدیک
 در آید بکم بپوشند و نیز شکم و کمر را با غشای چرب بپوشند
 چرب کنند و در هر ایامی چرب آب گوشت و شوربا و ای چرب بپوشند
 نمایند و حلوای آنرا بشکر و فستق و روغن بادام
 نمایند و هرگاه راه دهند و بنشینند و در وقت برخواستن
 سرعت برهنند و اگر طلق که وجع و کلا وقت زیاده شود
 و وضع حمل واقع نشود مشکلا اشیام و با لوبیا سرخ
 و عسل و شامی و آب از او میل نمایند و غایب نیم گرم آن

باز بپوشند

با شربت میل نمایند نافعت و بهر یک کنند شکم و بوی
 عطسه شود نیز نافعت **فصل در بنفشه** و بنفشه و بنفشه
 این فصل در بنفشه است **فصل در بنفشه** و بنفشه و بنفشه
 صحت مفاصل و بدن کسی که باراده میفرماید باید قبل از
 سفر تنقیه بدن بفضله و اسهال نمایند و بعد از آن
 نمایند و خود را بنفشه عادت فرمایند بچیزهایی که اضطراب
 در سفر برسد و در شلرباض و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 بعضی غذاها در سفر بنفشه و در راه شروع حرکت
 نمایند و بنفشه حرکت کنند و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 زیاد نمایند آنکه عادت شود و افقت حرکت بهم رسانند
 و تقبیل در غذا نمایند و غذاهای لطیف خفیف آن
 مفید و در شود میل نمایند و از نهیها احتراز نمایند
 در وقت که معده پر باشد حرکت نکنند و اگر در حرکت

مغفل باشد غذا کم بخورد و آب نیز کم بخورد و هرگاه
هوای گرم حرکت کند باید غذا اهلای او سرد و مسکن
باشد و کسی که فریاد باشد حرکت و سیر در خلایق
یا در زمین یا در کوه یا در غار باشد این حرکت و فریاد
متفرق می شود و باید پیش از حرکت یا چیزایی باشد
قد با آب سرد میل نمایند و محل نزول در منزل اندک سیوه
میل نمایند و هرگاه در روز حرکت کند سه روز از انقصاب
بپوشد و کسی که در هوای گرم حرکت کند و صلاح
باید کار به سر کند استنشاق بخورن بنفشه و زعفران
نافع است شش ابو علی میگوید که اگر مسافر غریبه
در راه او فاسد شود باید اسهال نماید و اگر سبکی
بکشد و خواب کند تا غذای او فاسد تجلیل رود و بعد از
آن سفر کند و کسی که اضطرار حرکت کند در هوای گرم

بسیار است
در این کتاب
در این باب
در این باب
در این باب

کلیه امور

سرمی که خوف باد سموم باشد باید لعاب بز قطن را مزوج
بدون بارام بر سینه و شکم بمالد و اندک روغن بارام
میل نماید و پیاز خورده کرده در دست داخل کرده و شش
بخشاند و پیش از حرکت بخورد و آب سرد مضربه
نماید و خود را بجامها پیوسته تا هوای گرم در بدن کم
تا اثر کند بعد از آنکه در منزل نزول کند اگر تشنه
باشد بیک مرتبه خود را سیراب نکند بلکه کم کم آب میل
نماید و کسی که خوف عطش در حرکت داشته باشد پیش
از حرکت غذا کم بخورد و باید غذا کم سرد باشد مثل
پاچدان جو باشد که آب سرد و خنک نماید از غذاها
و عطش مثل حلوبات و غذا های شور و چرب هائی که
اعانت کند بر صبر کردن بر عطش خوردن آب انار
و کاه و خیار و هندوانه و سبزی میاسته است

و باید تناول نماید اینها را قبل از حرکت و نکاه داشتن
الگوی ترش خشک در دهان و میگردان آن شکم
میدهد و همچنین ترش خشک از اندام و کشت در دهان
گرفتن مسکن عطش است و تا ممکن است چیدن حرکت
نکند نماید و نفس از دهان نکشد و نقل کرده اند که هرگاه
قطعه نقره خالص را بلور در دهان گیرند و بهار را بهر یک از این
با خاصیه فیه عطش میکند و کسی که اضطرار در دهستان
در بیخ و بر ف حرکت نماید سزاوارست که غذا کم میل نماید
و خوردن نفعی نافعت و غذا های بی که در آن سیر
کند و در غی باشد کم میل نماید و در وقتی که منزل
رسد و در خود را با تش و بجام گرم نکند بلکه بتوقف
و تبخیر و همچنین پیش از حرکت روغن زیتون و روغن
قسط بر دست و پا بمالند و هرگاه کسی در چنین حرکت

اساسا

احساسالم در دست و پا کند پیش از آنکه حس عضو بر ملت
شود و روغنهای گرم مثل روغن زیتون که در آن فرب
و چند پند ستر حل کرده باشد بمالد و گاه که در آن
بجو شامند و دست و پا در آن بگذرانند نافعت و همچنین
شربت یا حلیم یا زردچوبه هر کدام بهر پس بجوشانند
دست و پا را میان آب اینها بگذرانند نافعت است و اگر
حس عضو باطل شود و سیر کرد باید بیخ بزنند و گاه
تا خون از او برود و بعد از آن در آب گرم گذارند و بعد از آن
از آب بیرون آورند کل روغن و سرکه بکشد بمالند و اگر
متعفن شود باید کم و چقدر روغن بزنند و چقدر بر عضو
و معاجده فرج نمایند و باید در سفر خصوصاً هرگاه با
سری هوادر راه برف بسیار باشد محافظت نمایند
چشم را با نمک یا چوبه سیاه بپزند از آن و اگر در

سورس در چشم هرگاه یا نه بخوشد را در آب جوشانده
و چشم را به بخار او بدارند و اگر نشانه و کثیر از لعاب
بر زلفون داخل نمایند و بر او مالند از آن آب جوشانده
خواهد بود و اگر آفتاب را بکشد باشد پدید می آید
زنان بالند نافعت **سج** ابو علی گوید هرگاه که ببرد
از سیر و حرکت در هوا و گرم آفتاب با صلاح می یابد
بجای می کشد از رفتن در آب سرد و شنا کردن و صواب
که بعد از حرکت تعجیل در آب رفتن نکند بلکه بحدی
بعد از آن داخل آب شود و باید در سفره نهی در آب
نماید بطریق که صاف از هنر می گیرد و می رود
آن هنر را در هنر دیگر در آب غوطه خورده و در آب
نشیند و صاف شود و بعد از آن آب میل نماید اگر
مقدور شود شربت لیمو را سرکه اندکی را آن آب داخل

غالب است

غالب است و آب اگر کمال آلود باشد صاف نمایند و
پایان و سیر و سرکه درین آبهای مختلفه نافعت و اگر آب
شور یا عفن باشد خوردن در شیشه ها سندان و سبک
غوره نافعت و با حله حفظ صحت در سفر بسیار دشوار
بسیب تغذیه حصول اسباب که به جهت ملوک و ارباب
دولت احوال کثیره **فصل دوم** در تدریس مسافر چه کار کند
در محل سوار شدن یکشنبه هرگاه در واری می باشد
که جیب کند بلکه گذارند تا معدی از فضول پاک شود
و اگر چه بسیار واقع شود و جیب نشود باید کرد
غوره در تدریس سبک شربت بد یا شربت لیمو و شربت زیت
میل نماید و غذاهای خوش مثل آش ناز و آش لیمو یا
آش زرد شک یا آش نازان که در آن بد یا نخل خشک
داخل کرده باشند میل نمایند **فصل سوم** در تدریس هرگاه

طفل که متولد شود با بدلول قطع ناف او بکنند بعد از آن
بهمواری ببندند بر ایمان پشمی و بکنند بر موضع
قطع با رجه پشمی که بر روغن زیتون آلوده دم الاغین
و از زهرت بر و پاشیده باشند و بعد از آنکه ناف بیفتد
خاکستر صدق بر و پاشند و انگشت را بر عل آلوده بکند
او عاقلی و آب نمک ببرد او عاقلی و بیخی او را پاک
کنند با بی نظری که پخته بر سر میل با رجه پشمی باشند
پخته را با این میل پاک کنند و غذای طفل در دو روز زایل
نبات سفید صلا بیکره باشد و قابل باید بخت
مالیدن اعضای او را است گذر از آن که گاه هست
طفل بهمن و پشت سر برآمده کی را به دست و پا گاه
قد می یابد که بدست مالیدن تا بلبه هموار میشود
بعد از آن او را بقطر پخته همواری که زهرت سبک

او زهر

او زهر و هر دو روز یکبار او را بشویند باده
که در آن کل سنج و برك موره جوشانیده باشند و آب
با پدیم گرم باشد و بخوری بشویند که آب در گوش او
نزد و برك موره و کل سنج کوفته و بجهت بر صفا صلا
را با پاشند و باید طفل را بغاز کند که بایل غفلت باشد
جای دهند و پا رجه بر روی بیندازند تا آنکه ضربه
تفریق و ضعف با صرا او نشود و در کوهان کرده که او را
بجایانند و بغیر بخوانند چنانچه شعرا فرست زهر که گشت
و خراشد شکم و جمع میکند و خواب می آورد و بعد
آنکه خواب کرده باشد او را بشویند و در بهترین
از برای و شیرها در است اگر می بیند نباشد زهر که شیر
مادرها شیر واقف است بغذایی که مادر می دهد و شکم
بود با و اعتدای یافت و اگر مانی هر سه که مادر

نتواند دار اختیار و باید نمود و باید بپیماید
 الزاج و خوش خلق باشد زیرا که طفل کسب خلایق
 میکند و خدا حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمی پذیرد
 استرضاع بخورد یا آنکه سو مخلوق او باعث سوختن و
 ترسیدن باحوال طفل میشود و باید اعضا و اعضاء
 یک یک برقرار و جوان باشد و سن او بین بیت و یک
 و سی پنجاه باشد و بشره او مایل برخی باشد و بنا
 مرهق نباشد و در قریب العهد بود که دلت باشد و در
 بعید العهد و پستانهای او بناله باشد و شیر او زیاد
 رقیق باشد و در بسیار غلیظ بلکه در قوام معتدل
 و خوشبو و خوش طعم باشد و باید غذای مهو و غذا
 های سبک باشد که از غلط عصب متولد شود
 مانند نان که خوب پخته باشد و خیره نباشد و گوشت
 بره و گاو

بره و گاو و مرغ و دراج و غیر اینها از غذاهای لطیف
 مثل شکر و شوربا و چلو قلیه که از این گوشتها لطیف
 باشند داده شود و شیر برنج با شکر و حلوائی نشاء
 با شکر و در مهن با دام نیز مناسب است و شیر گاو و شیر بز
 با شکر نیز خوب است و از میوه انجیر و انکوره و بادام
 شمشیرین با شکر و باید منع نمایند مرصود را از
 غذاهای کد شدی و حرارت داشته باشد و همچنین
 انیسوهای کد قبض و تلخی و ترشی زیاد داشته باشد
 و سبزیهای کد بسیار گرم باشد مثل سیر و پیاز و
 کراث و از جماع حذر نماید زیرا که اعظم اسباب که
 مفسد شیر باشد جماع است و همچنین از تعب و کثرت
 با فرط نیز محترز باشد و باید دانست که اطفال را محل
 بیرون آمدن دندان است و اسهال عارض میشود

هرگاه آب عارض شود سزاوار است که باید را شیره تخم
 خرفه و طباشیر پاک آنرا بدهند و اگر اسهال عارض شود
 آنرا بخیخند و آنکه گناه و آرد سیب و انار را که آب پیچیده
 و ضد اسهال و کلهر خرقاقیا و کل امراضی است که
 که بر شکم طفل ضم نمایند و اگر صفوف حبث الزمان با
 بدیدارید داده شود مناسب است و غذا آنکه زهر شکم
 انار و ان یا سداق بناید باید داده شود و از غذاهای ملین
 مثل چغندر و اسفناج و آلو باید اجتناب نماید و اگر احتیاج
 در طبع طفل هر چند باید در طعام او شکر باخل نمایند
 شکر او را بوفغن شیر چرب نمایند اگر با شیر تلخ
 غریب شیاق نمایند مثل شکر سرخ و کل خطمی که
 طفل را خراج مقعد بهرید باید بود و هر چه
 بلوط و جوز است که فربه و پخته بر مقعد بپاشند و آنکه

طفل را از حرارت جوشش بریدن او بهر سو باید دید
 قصد یا اجابت نمایند و ماء الشیر و آب انار را بدهند
 و منع نمایند او را از شیر پستانها و شرب طفل را لطیف
 افرا باید داد و بر جو شش برده طفل را تسخ و تسهیل
 و رفع کل سرخ نمایند و اگر طفل را باد در شکم بهر سبب
 فواید بهر سبب اندک چندین ستر بخورد و او بدهند
 بر مقعد و شکم نیز بمالند تا طفل را احتباس بول برسد
 اندک شیر و تخم خرفه و شکر با بدهند و آب گرم بر شکم
 او بپزند و بر و غن چرب نمایند و هرگاه طفل بزرگ
 شود و احتیاج بهر سبب بغضای اقویا شیر اندک
 نایی که خمر بنامند با شکر یا خرپه از نشاء شکر
 در مهن با دام بخند یا بدهند و اگر اوقات اینها
 همان یکسانی باشد در این وقت بعد از غذا های

طفل را از

چند روز با نظر بر بکند و بعد از آن از این غذاها بپزد
 و فرماید و اینها را با کفای و اغلاط باشد مثل مرغ و گوشت
 بره و گوشت بقال و بدستوری که مذکور شد بقدر قوت
 ها ضعیف باید میل نماید بعد از آنکه نقل کند بگوشت کوفته
 و قدری ریاضت بکار برده تمام روند و مرغها را
 مثل مرغ غنیمت بر بدن بماند و موضعهای خوب جماع
 او را جای دهند و خوشبو گردانند اغرض از این ریاضت
 بعد از پیروی از تمام خواهد بود و قبل از خوردن غذا
 ریاضت بکند اما ریاضت با اعتدال باشد زیرا که اگر
 در حرکت موجب تحلیل و زیادهای در ضعف میشود و خدا
 نماید از غضب و تعب جماع و در آفتاب گرم حرکت نکند
 و در حمام گرم ننهد و باید حمام او معتدل باشد قسم دوم
 اینها از غلات است که مخصوصا بعد از عمارت است

باید خورد

باغبان یا تغییر طبع و در باقی ماندن باشد این قسم را قدر
 مناسب است که با تدبیر مناسب است این که مذکور شد و در
 از علاج کرده شود بتسلیم طبع یا بدستوری یا تقویت
 جگر یا قصد یا غیر از اینها از تدبیر علاج جدا اما در هر تدبیری
 رعایت حفظ قوت باید نمود و هر امری در راستی حال
 مادر باید کوشید بیشتی که موجب ضعف قوت نشود پس
 اگر علامات خونی ظاهر و محتاج بقصد شود از جماع نماید
 بقدر قوت و حاجت خونی زیاد گرفته نشود و اگر علامات
 صفرا ظاهر باشد استفراغ صفرا باید بمسهل ضعیف مثل
 مطبوخ فاکه و خیار شبنم یا شربت ورم باید داشت که
 نا قدر که زردی زردی باشد یا بیاضی باشد یا آنکه طبع در هضم خونی
 نباشد یا آنکه بسیار عطش داشته باشد یا آنکه اشتها و طعام
 نداشته باشد یا آنکه اکثر اوقات طبع او مجنون باشد یا بیلت

در طبع باشد با خواب و کم باشد یا زیاد باشد یا آنکه بشه
 او مثل بشه بیمار باشد جمیع اینها را لا اله الا الله میکند پس بگوید
 مریض نکند عود خواهد کرد و آثار علت باقیست و بقدر
 و اجابت که تدبیر و اصلاح مزاج نماید خصوصاً اگر
 در چند مرض تشبه خوب نشده باشد بداند که هرگاه نادان
 صحیح گفتند بقدر بختی فانی است که بگوید سرفه می بقدر و در غذا
 میل نماید از زمانی تفاوت او را با دیگران به جهت
 در بیان چیزهایی که قوه هضم غذای غیر موافق کند بنا
 وضع اشیا غیر موافق یا با مزاج غذاها نیست که مصلح
 آن باشد یا آنکه غذای مصلح قبل از آن با بعد از آن باید
 خورده شود پس اگر کسی از شیرینها تنادی شود باید
 بعد از آن چیزهای ترش مثل سکنجبین و آب انار ترش و سرکه
 و سایر ترشها بسیار میل کند و اگر کسی از ترشها تنادی

باید خورد

باید بعد از آن شیرینها مثل عسل و شکر و سایر شیرینها
 نماید و اگر کسی از روغن و غذاهای حریب متضرر باشد
 صفراوی مزاج باشد یا غده یا دماغ متضرر از صفرا نماید و
 اگر بلغم مزاج باشد یا غده یا کبد متضرر یا و شدیدی اشتها باشد
 از جماع مزاج کثرت و همچنین اگر کسی از چیزهای شور و ترش
 متضرر شود بعد از آن چیزهای کدر هضم و جوی و ترش
 باشد مثل نمک و کسی که هوا فو باشد و از خوردن غذاها
 متضرر شود مثل هر پسر و کدر و خراش بخورد باید قبل از آن یا بعد
 آن سکنجبین ساده یا جوار شقایق که تقویت هضم و بلطیف
 غذا نماید مثل کوفی و فلفل و فلفل نماید و در حرکت بسیار
 و هرگاه کسی عود شیرین بسیار میل نماید باید بعد از آن
 سکنجبین میل کند و اگر هضم و ترش خورده باشد بعد از آن
 عسل یا شکر یا سایر شیرینها نماید و اگر غذاهای نافذ خورده

باشد بعد از آن فلا فیایا معین نارضاشک میل نمایند
در نه پیر کسی که او را از حرکت و عقب اعیان و ماندگی است
باشد نباید داشت که هرگاه انسان ریاضت و تعب
بسیار بکشد بر تپه که او را اندکی حاصل شود باید نظر
کنند هرگاه بیابان را در عقب را عضلانی که در حین بسیار
رفیق خاده که متولد میشود در حرکت قوی از زبان بعضی
اعضا و این قسم اعیان را اعیان قوی می نامند و این است
که راحت و مایه بکار بود و مایه باید بسیار و هموار یا
در و غن بنفشه بر بدن خصوصاً یا عاویث بسیار باشد
تا آنکه بیست و نه یا یک ماه و بعد از آن بسیار حمام رفت
و باید آب حمام نیم گرم باشد و بعد از آن بیرون آمدن از حمام
سکین بین سواد یا شربت قند یا آب نادر میل نماید و غذا
های که از آنست دارد باید میل نماید اما کمتر باید خورد

شود و اگر

شود و اگر صاحب اعیان باید در میان خود که بسیار شربت
در اعضا و عصب عضلات بهر سبب و این قسم را اعیان قوی
گویند و از آنست که صاحب این اعیان و از او مایه
بکار بود اما کمتر از قسم اول استراحت و سکون و غذا
نماید و در غن بنفشه نیم گرم بیخیار آب کند و بعد از آن حمام
رود که آب آن معتدل باشد و در آب بسیار مکت نماید و
بعد از آن که از آب بیرون آید بدو بخشکاند و بعد از آن بنفشه
چرب کند و اگر هوا سرد باشد و حمام جامد بنفشه بیرون
و بعد از آن حمام ساعی بنفشه و غذای میل نماید و یا
غذا لطیفه نرم و عذوق با شکر و قند و سبزی و میوه و غیره
گوشه بود و مانند اینها و بعد از آن استراحت نماید و در
روز دوم و بعد از آن هم بهر سبب با بکار برود و از آب نادر
تمام رفتن و چرب کردن بدن اگر چنانچه باید در آب نادر

شود و در دست نیز باید تا بهر سبب و این قسم را اعیان قوی
یا الکی یا لایق خواهد شد و این باید صاحب اعیان را بهر
شیران بنفشه و سبزی و میوه و این قسم را اعیان قوی
گویند و از آنست که صاحب این اعیان و از او مایه
بکار بود اما کمتر از قسم اول استراحت و سکون و غذا
نماید و در غن بنفشه نیم گرم بیخیار آب کند و بعد از آن حمام
رود که آب آن معتدل باشد و در آب بسیار مکت نماید و
بعد از آن که از آب بیرون آید بدو بخشکاند و بعد از آن بنفشه
چرب کند و اگر هوا سرد باشد و حمام جامد بنفشه بیرون
و بعد از آن حمام ساعی بنفشه و غذای میل نماید و یا
غذا لطیفه نرم و عذوق با شکر و قند و سبزی و میوه و غیره
گوشه بود و مانند اینها و بعد از آن استراحت نماید و در
روز دوم و بعد از آن هم بهر سبب با بکار برود و از آب نادر
تمام رفتن و چرب کردن بدن اگر چنانچه باید در آب نادر

شود و اگر

شود و در دست نیز باید تا بهر سبب و این قسم را اعیان قوی
یا الکی یا لایق خواهد شد و این باید صاحب اعیان را بهر
شیران بنفشه و سبزی و میوه و این قسم را اعیان قوی
گویند و از آنست که صاحب این اعیان و از او مایه
بکار بود اما کمتر از قسم اول استراحت و سکون و غذا
نماید و در غن بنفشه نیم گرم بیخیار آب کند و بعد از آن حمام
رود که آب آن معتدل باشد و در آب بسیار مکت نماید و
بعد از آن که از آب بیرون آید بدو بخشکاند و بعد از آن بنفشه
چرب کند و اگر هوا سرد باشد و حمام جامد بنفشه بیرون
و بعد از آن حمام ساعی بنفشه و غذای میل نماید و یا
غذا لطیفه نرم و عذوق با شکر و قند و سبزی و میوه و غیره
گوشه بود و مانند اینها و بعد از آن استراحت نماید و در
روز دوم و بعد از آن هم بهر سبب با بکار برود و از آب نادر
تمام رفتن و چرب کردن بدن اگر چنانچه باید در آب نادر

شود و اگر

و خراجات ردید و حمیات مطبقه منکر و در پیش چارست که
حافظ صحت از چنین هوای مختل باشد و طریقی احتراز از این
آفت که هرگاه علل همان حد و ث و با ظاهر شود مثل آنکه در
صیفی یا خیف باران بسیار شود و کثرت اوقات شب و روز این
باشد و بپای حار بسیار و زرد و هوا ساکن باشد و
کند و محدود و باد در میان باید زکونست و شراب حلویات
میوه های رطوبت شیرین احتراز نماید و همچنین از حمام و
باب گرم مختل نباشد و سرکه و طعام های که از سرکه پخته باشد
بسیار میل نماید و همچنین و بعبه فواکه ترش مثل پریاس
و رب غوره و سماق و سبب لیو و کچین ترش نیز بسیار
نماید رازی گوید که هرگاه نتواند ترک خوردن گوشت نماید
نهار خرمس پی و راج و کویشت بن غاله مدینه اند خورد
بشرط آنکه در طعام های ترش مثل سرکه و غوره و سماق
باشد و

مکی خود را بصدق کافور کند و کلابه بخاند یا بخند
و آتش بر که و عدس میل نماید و درین حال قهوه غلیظ
تمام دارد هر روز یک قهوه بالاعاب بر ز قهوه طریقی صبح میل نماید
و غوره ن نادر هر روز یک قهوه بیکد آنست و صد و صفت
نمودن بآن بسیار نافعست رازی میگوید که شیخ صحران قدس
اطباء نقل کرده که هرگاه بکیر نادر صبر و جز و از زعفران و
هر یک یک جز و هر روز قدری بوزن قیراط از آن بایست و قدر
شراب صحران باب میل نماید در ایام و با بسیار نافعست و نیز
هر کس در ایام و با کداین و و اخور ازین بلا خلاص گردد
یا فیه بسلامت زیست جالینوس گوید خوردن کلایه و
و آب در خیال بسیار نافعست همچنین خوردن قهوه
نیز نفع بسیار دارد فصل در بیان هندرات بخوارن
یعنی علامات و علاقی که خرج هنده باشد بخورند
و بلا هادی

بلا هادی بید هرگاه حافظ صحت اطلاع باین علامات و
و آتش بر که و عدس میل نماید و درین حال قهوه غلیظ
تمام دارد هر روز یک قهوه بالاعاب بر ز قهوه طریقی صبح میل نماید
و غوره ن نادر هر روز یک قهوه بیکد آنست و صد و صفت
نمودن بآن بسیار نافعست رازی میگوید که شیخ صحران قدس
اطباء نقل کرده که هرگاه بکیر نادر صبر و جز و از زعفران و
هر یک یک جز و هر روز قدری بوزن قیراط از آن بایست و قدر
شراب صحران باب میل نماید در ایام و با بسیار نافعست و نیز
هر کس در ایام و با کداین و و اخور ازین بلا خلاص گردد
یا فیه بسلامت زیست جالینوس گوید خوردن کلایه و
و آب در خیال بسیار نافعست همچنین خوردن قهوه
نیز نفع بسیار دارد فصل در بیان هندرات بخوارن
یعنی علامات و علاقی که خرج هنده باشد بخورند
و بلا هادی



بار تشنج مذکور است باید نموده و اختلاج جانب بدن
 نماید و در هر یک از اینها خبر و در فایح سزاوار است که استقرای
 نموده بجهت و جویب مناسب نموده بدین مراح با درون جان
 که باید فایح مذکور است نمایند و سرخی چشم و رطوبت
 صورت در چشم و رطوبت و شش و انصاف خبر دهد
 سرسام سزاوار است که شقیه برده و بصد و اسهال نماید
 و سرگردان و غش و کسب بر سر بگذارد و کابوس و در و در
 و ای و قوی شوند خبر دهند بخود صبح سزاوار است
 معالجه کابوس و در و در بخونی که در میان خود مذکور است
 تعاقب نماید و غم یاریم که سبب ظاهری نداشته باشد
 خلق و سوء مزاج خبر دهد بخود و مال خود را سزاوار است
 شقیه بدین قصد و اسهال نموده آنچه در بدن باشد
 کار بندد و راه چنان بیند که پیش چشم او و پیش رو باشد

شقیه

نماید و نقل

دهد بخود و علت

و با خبر دهد بخود

حالا صلاح حال کند

و نبودن اشتها با غش

که در آن احوال نموده نمایند بخود

باد و به موصوفه در آن باب هرگاه متعیر شود حالی از
 بدن صحیح از زیادتی و نقصان را شتر و کثرت و قلت خواب
 اضطراب تشویش در آن و جاری شدن عرق بسیار که عادت
 نداشت و جاری شدن خون بواسیر و رگاف بار و رطوبت
 و طراوت و احساس طعم غریب نمودن و یافتن زیاده
 شهور جماع و نقصان آن و دیدن خواب که عادت نداشت
 لذت یافتن از چیزهایی که در آن لذت نمییافت و لذت نیافتن

بهره‌های



بار تشنج مذکور است باید نموده و میان خواب و بیداری
 نماید و در هر یک از اینها خبر و در فایح سزاوار است که استقرای
 نموده بجهت و جویب مناسب نموده بدین مراح با درون جان
 که باید فایح مذکور است نمایند و سرخی چشم و رطوبت
 صورت در چشم و رطوبت و شش و انصاف خبر دهد
 سرسام سزاوار است که شقیه برده و بصد و اسهال نماید
 و سرگردان و غش و کسب بر سر بگذارد و کابوس و در و در
 و ای و قوی شوند خبر دهند بخود صبح سزاوار است
 معالجه کابوس و در و در بخونی که در میان خود مذکور است
 تعاقب نماید و غم یاریم که سبب ظاهری نداشته باشد
 خلق و سوء مزاج خبر دهد بخود و مال خود را سزاوار است
 شقیه بدین قصد و اسهال نموده آنچه در بدن باشد
 کار بندد و راه چنان بیند که پیش چشم او و پیش رو باشد



